

نژاد نامه

NIZAD NAMA

Folios	:	116
Subject	:	History of Persian Kings
Illustrated/Illuminated	:	-
Script	:	Taliq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	1284 A.H.
Condition	:	Good
HL No. 70	:	Cat No. 518

An abstract of the history of the Persian Kings, and of their descendants who ruled in different parts of the world from the earliest times down to A.H. 1274 = A.D. 1857.

Beginning:

پاک شاهنشاهی را سپاس و ستایش که در کیهان الخ

The name of the author is not to be found. On fol.1b the title of the work is given as نژاد نامه, but in an endorsement it is written as "Tarikh-i-Badshahan-i-Iran."

The work is divided into two main Sections:

Section I.

Contains the history of the various dynasties of the Persian Kings, with a short account of the kings under each dynasty, and of their descendants who ruled in different parts of the world, such as Sind, Multan, the Deccan, etc. It concludes with an account of the rulers of Sind and Multan (fol. 77a).

Section II.

Contains a compendium of all notable events in chronological order from the date of the Prophet Muhammad's birth down to A.H. 1274 = A.D. 1857.

^
NIZAD

^
NAMAHI

70

۱۵۱۸

O.P.L.

70
—
66

C. 518

P. No. 3745

KHUDA BAKHSH O.P. LIBRARY
PATNA
Prog. No. 3760 (Old Series)
Date 18-7-1955
Section Manuscript



518

75

TARIKH

BADSHAHAN

IRAN



بک شایسته سپاس و ستایش که در میان کیش هست و ناری در او خدیو بر بارش
که در کیش خدایش انجام و اعزانه پر تو حور شد پر تاب و اهرسه روی پدید است
و فرخ کوهر پی سویی و اهرمه سویی نگار جواهر را ماند است و اد پماند او پی ستار
و همگان به نیارست و کجای پی هست مزد و بخشندگی است و آتش این
سزار خنده کی زهی سریده کاری که آتش او پیکرانه و جی امر زنده که امرش او
به بهانه است خواب لاری کجا از خورشید صبح افریده پی بهر هفت و جهاداری که کسی را
فرمان نبردش زهره پی مرکز این دوران در شناسا من همواره دل بردونم

و سترک و خشوران در درگاه او پیوسته در آمد و پیچ و در و دیر و آن داد که بر نام سرور و در
 و مکر کنده نام پیران نرسید باز سترک فرستاده کان پیاوست و در یکو کاران دانا
 و خسته نغمه ستوده حوی ویزون پرست کنده روی و خشور ز کیش خاکی نهاد و در سترک
 اندیش و الاثر او دانه راههای نهانی و خواننده رازهای دجیبی کوه کردان شکوه
 بر داری در باری بی بخت های کهر باری که وی و پیرانش تن پھر راجان و جان کسان
 روان و پیشوا و رهنمای کمر امانند پس یاد کرداری هر ارد و اداریاس رهبران کوه
 حسین گوید کارنده این نام و کد ارنده این خامه که مرادوستی دایمی خرمیست پیای
 نژاد سترک نهاد پیش جوی و اش خوی و نژده درون فرزانه سترک را در کرد بر کرد
 خرم و ماه و از زار کیهان اکاه نام او را با بگی کچی هوشنگ با نرنا از روی مهربانی و
 هزمانی بران داشت تا خری تازه بیاید به کارم که چون به کار پیاده شامان ایران
 پیری شد ایما رنجه و نژادان کرده کسی پیادشانی و فر داری رسید یاد بکراره
 بر اورنگ بزرگی بار یافتند و جهانداری و کامکاری رسیدند و ازین بخواست
 نه اگر از نژاد بزرگان و تخت شامان ایران مردی بزرگی رسیده و خداوند گشت
 و سترکی شده در نامه بر کارم و لحنی از نهاد و نژادش بر شمارم چون ماهمانی
 و کهن بسیاری پیای بر دم جنت کرده با سکوهدست کردم که نخست نژادمان شامان
 می پیوسته پس راین و کیش نازبان کردیدند و بسا در جهان بزرگی یافتند

و پادشاهی و کمرانی و کارهای داشتند و پس نام او شدند و در توران و ایران
و نازدگان و پارس و سیستان و کرکان و سند و هند و سنان و سایر جاها گمیری
و جهانمانی در یافته اند و ایشان نام بگو و نشان خجسته در فرودین جهان جاوید ماند
و هر گروه که در امای رفته نام ایشان کمتر گاشته بودند من بنده پیشتر نام بردم و از آنجا که
بسیاری شخته میشدند کمتر یاد کردم و بشیوه نگارند کان این حکام بسیاری
بنامی که خوی است بشم چه که پس مردم این روزگار پسین افتد و این بزرگان و
پادشاهان و شاهزاده کان پاری تراود که در این نامه گرد کرده ام همان شسته گرد
بوده اند و از کارانمان لای بر شمرده اند و چون بر فرمان که بسیاری پادشاهان
کیانی و ساسانی تراودان ایرانی می بودند و در اثر تراود هر کجما بامید به این نامه را
تراودان نام نهادم و از آن پیش که اندک گروه پر و از م از پادشاهان باستان
ایران در سر آغاز نامه اندکی یاد کردم از آن پس بنده ان گروه با سگوه پر و احم و در
اندیشه ام روزگاری رفته که نه بس آسان کاری بود و در پایان این تراودان لای از
سارهای سال بازی و کارهای سودمند آن بنده هم کارش بکیرار و دوست
هفتاد و اند سال آنان که کاری آید و هنرمندان بنده هم کارش خواهد یافت
نخست مقدمه در ذکر طبه آریا بدین ایران لکال و پان شان باستان

پادشاه ایران زمان بر دهر دهمسار هیچ گروه بوده اند **اول** شراومه انجمن
 سیمیر و پادشاه ملک عم که چاکمه و بستان آمده زمان دولت و ملکیت او و اولادش
 صدر او سال کیوانی است او یافته و وی طبقات خلایق را گروه کرده مرعیت
 و حراست و کسب و تجارت و علم و طاعت و پهلوانی و کشورداری برکاشت و دستیار پادشاهی
 بخت اسمانی بر او نازل شد و بعد از او اباد سیرده تن دیگر پیامبر و فرزانه پدید آمدند همه اباد
 نام و همه کی گیش مه اباد را قوی کردند و پیروی نمودند و بعد از آن چهارده تن و خوشتر پسران
 آنان پشت پشت میشو و پادشاه مردم بودند و آخرین این گروه اباد ازاد منیران مردم
 بکناری شده عبادت یزدان بر خست و پاریان کوبیده که خانه به اباد بوده و وی بنیاد نمود
 و از راه که میسایند یعنی جایی به به گاه و که بهی حایت **دویم** از سلاطین دامایان ایران
 بخان و شایان و یاسایان بوده اند و زمان دولت جیان پس از نه ابادیان یک سبک
 سال کیوانی است او یافته و اول سیمیر و پادشاه این گروه چی اقرام اباد ازاد بوده که گروه
 یزدان پرستی میکرد و با سعادتی خلق و اجازه خالق میان خلق آمده بریت آنان
 بر دخت و او نیز گیش مه اباد راه پیروی خست و گروه جیان چی الاد بوده است **سیم**
 گروه پس از جیان شائان با سعادتی خلایق پادشاهی خلق تن در دادند اول آنان شاهی
 کلینون چی الاد است او نیز پیغمبر و فرزانه یزدان شناس بوده مانند ابا و اجداد نامه اباد

تایش یردان پی اغار و انجام میبوده مدت دولت شاسان یک سارسال داشته اند
 و باز پسین این فرقه شاهی مهسول بوده اند که از سد طت کران گرفت و کمر بست و بفرستگان
 پیوست و یاسان شاهش **هم** یاسانان باشند که پس از گوشه گیری شاهی مهسول و اسفتگی
 کار جهان و جهانیان اورا بپادشاهی برداشتند و یی نیر و خورشور بزرگ بوده پرویی
 ابادیان میگرد و شریعت و کیش فرزانه پند اورا رونق میبخشد و کوب و فروغند انرا
 مظهر انوار یردان میباشند و تایش و نبایش انرا مایه قرب ایزدی میباشند و عقی
 ایشان در دستان شریعت و اصل کیش ایزد و برکت کتاب و سایر مه اباست و است
 پادشاهی اینان **س** سال بوده و باز پسین انان یاسان انجامست طبقه **ح** کل شایان
 و اول انرا ادم خوانند و ظهورش مطابق ادم خاکی بوده که اول شهرست و فارسین کلش را
 بر یاسان انجام دانند و گویند که مریخی بزرگ زمین اوست و چون در پاری زاوسین
 بجای یکدیگر تبدیل میمانند که مریز را که مریس بن خوانند و ادم خاکی و کلش از اهاب
 اوست و از اولادش سایک و هوسک و طهورس و جشت و فریدون و بنو جهر و
 و زرتشت یعنی عقل و ادب یاسان اول و از ساسان **ح** حکیم فرزانه و خوشور کانه بوده
 و این سلسله تا زمان یزدگرد بن شهریار شهرار و پست و چهار سال و پنجاه قمری پادشاهی
 داشته اند از ان پس تا زمان برکت فارسین غایب شده اند و اولاد ملوک ایلی

متصل و متفوق و پیرایه گردیدند و کرامات میکردند در تواریخ اسلامی و مختلف است
 همانا اصحاب آن در نزد پارسایانست و تاریخ ملوک عجم از اعزاز حکمرانی این طایفه در هر وقتی قبل
 مضبوط بوده است چنانکه محلی از آن در این محل مذکور خواهد شد **گفت در بیان ظهور بروز**
اغزو و انجام تاریخ پادشاهان ایران تا یزد کرد بن شهریار
 و نامیان یاری تحقیق کرده اند که پادشاهان و پادشاهان ایران گروهی حکیم و فرزانه و
 عادل بوده اند و در زمان هر یک وقایع پادشاهی و جهان ستانی و جهان داری هر یک
 وقایع اهل زمان او در نامه ثبت کرده اند و از اینهم از اغز شاهنامه همینه اند آثار
 سلاطین را پشت پیش در هر زمان بران نام منضم کرده اند تا دفتر جداگانه داشته اند
 و نخستین پادشاهی نهاد این کار بر نهاده همورس بوده که حالات و کارهای هر وجه خود را
 سیاه و کیموز بتحریر در آورده اند و بعد از او برضاریف ارمنه فرزانگان و قعات پادشاهان
 ان شین را بر کاشته اند از جمله آن کرامتی نامها نامه جاماسب حکیم بوده که در ذکر خسرو
 ایران و اخلاق و اوصاف ایشان نوشته دیگر نامه امین همین است دیگر نامه موسوم بداریست
 دیگر دانش نویریون است که جامع آن فرزانه کامل حکم نمیکند بوده همچنین بستان نامه و
 و خراذ نامه و ابی و غیره ذالک اگر چه هر یک از سلاطین ایران در حکمت نظری و عملی نامها بوده
 که سهمی بعضی از آنها هنوز موجود است اما نامهای تاریخ نیز داشته اند و تاریخهای که نوشته اند

نادر شیروان دادگر جدا گانه بوده است در آن روز کار نموده دهکان تراود که پهلوانی
 فرزانه از اکابر شهر مدین بوده تیاریج متفرقه را کرده بکاشت از احوال هرگز
 بن نو شیروان تاپرویر جمع نموده چون یزدگرد و شهریار فرار کردن کتاب است
 عساکر اعراب در افتاد و در وقت تقسیم غنایم عجم بمردم عشته رسید حبشیان آن کتاب را
 پادشاه عشته بردند و حبشی ترجمه کردند مدتی در میان آن خط بود پس بخشی از آن تیاریج
 از آنجا بدکن و هند وستان افتاد و متداول شد یعقوب بن لیث صهار که بیشتر
 بملوک عجم می پیوست چون درستان ویران قوتی گرفت از آن کرامی نامه سرغی کرد
 کس نهند وستان فرستاد آن نسخه را بایران آوردند بحکم ابوالمنصور عیسی الزاری
 بن عبداللہ فرخ زاد که مسمد الملک او بود آنچه دانشور دهقان تراود بر زبان
 دگر کرده بود از پهلوی پارسی نقل کرده و از او خزرمان خسرو پرویز حکام
 کار یزدگرد شهر باربران بستانی نامه برافروزد و در سال سیصد و هجری صورت
 تمام یافت و مردم ایران بشار و کردار سلطین پارسی رغبت کردند و از آن نامه
 اقتباس و اشکتاب می نمودند چون ملک صفایه از ایشان بسامانیه منتقل شد
 اسماعیل سامانی حکمران خراسان و ماورالنهر حکم آنکه پارسی اصل بود و نسب خود را
 بهرام جوینیه در مسک کرد تمنی کرد که حکایات را سنخ کنونی قادر نظم در آورد و
 منتشر کند چون روزگار بساط سلطنت او را در نور دید و چنوبت حکمرانی بنام
 امیر نوح بن نصر سامانی بلند آورده شد اینجاست را بحکم استاد ابوالمنصور محمد

بن احمد متخلص و دقیق شاعر مشهور محمول نمود او از داستان لهراسب و کتاب حکایاتی
 پسندیده بوزن تقارب موزون و منظوم نمود و بیت غلام ترک محبوب خود و مشغول شد
 و آنچه مشهور است بکهرایت از اشعار او را فردوسی چاکمه خود گفته داخل شاهنامه کرده است
 و من بنده هم پس روی بعضی کتب کرده در تذکره مجمع الصفا چنان نوشته ام و اشعار حکیم
 فردوسی را نیز ماسما **بهشتاد** فاما صاحب تاریخ گزیده و ابوریحان پسرونی
 صاحب کتاب آثار الباقیه و مولانا عبد الرحمن جامی در بهارستان بیت هر اربت از
 دقیق نوشته ام که گفته بوده است و بحرف منافی تمام با نظم حکیم فردوسی دارد
 که از قول دقیق میگوید **نظم** ز لهر است کتاب پی هزار **بکفتم سر آمد مرا کار**
 چون دولت ال سامان بال سلکین رسید و سلطان محمود غزنوی سفل شد از این راه که
 زبانستان در حکم او بوده و خود را از نسل عجم میسر و بنظم دلیر بیای رستم غبت کرد
 و ملک الشعرا ابوالقاسم عنصری در نظم آن تکلفی فرمود عنصری را غنا و ثقب تمام نفع
 صرف او فانت بنظم خدین هر اربت شد و حکیم ابوالقاسم محمد بن منصور بن محمد الدین حماد
 بن حکیم مولانا فرخ متخلص بفردوسی این کار را با تمام و انجام آورد و معروفست قصد
 که شاسب و اجد در رسم که در بعضی شاهنامهها مخلوط است بحتق که از مضبوط استاد
 او ابو نصر علی بن احمد الطوسی است که نسب او نیز پادشاهان عجم میرسد
 و ده هزار بیت میسر است و ایک حاضر است و بنام او دلف حکمران از آن کاشته و

و بس یگو گفته و زیاده از کبرایت میراث و اینک حاضر است و بنام ابودلف حکمران آن
نکاشه و بس یگو گفته زیاده از کبرایت او را موالف در کوزه مجمع افضحا آورده و
اسدی بعد از فردوسی گفته و فردوسی بعد از نظم شاهنامه مکر رفته و یوسف زنجی گفته
دور سنه چهار صد و شانزده در گذشت علی الحکمه در پست و یک مهربی سعد و قاص و سردار
عرب عجم در آمدند و نهادند بکفر قند و یزد کرد دل از ملک برگرفته بخرسان شد و قیل اند
و اعواب ایران بصره در آوردند و اولاد ملوک ایران پر گشت ه شدند و ذرا
خمول محکم شدند و بعد از جنای طایفه خد از آنها دیگر باره بملک عجم رسیدند اگر چه مؤلف
تالیفات بزرگ متبع از تواریخ و تذکره و ثنویات و نظم و شعر بسیار است و بی مقصود
ما از این مختصر همین است که ملوک پارسی ترا و ایران در این موهبتر معلوم و روشن شود و
تمیز از دیگران در باب گفتار در ترتیب طبقات پادشاهان پارسی ترا
مخفی ننماید که سلاطینی که اصل ایشان عجم و پارسی بوده اند و مورخین اسلام نام را
پادشاهان قدیم ایران منسوب و از اولاد کیان و ساسانیان و امایان ایران شمرده

هیچ طبعه اند اول الصف و دوم آل سامان سیم آل باوند چهارم آل بویه پنجم
آل کاکیه ششم آل زیاد هفتم فرقه دویم آل باوند هشتم ملوک سمرقند و فرقه سیم
باوند و هم آل فضلیه یازدهم طبعه باوند و عثمان بن کیل دوازدهم سیم بهمنی کجرا
سیزدهم ملوک شیرازان چهاردهم ملوک نوریان پانزدهم ملوک کجرا و شانزدهم
حکام لاریان هجدهم طبعه گاندهم که در ایران و هندوستان شهر باری کرده اند هیچ

۴
سلطه اند و این گروه بعضی کیش قدیم و بعضی بر دین اسلام بوده اند و غالباً بعد از غلبه اسلام
مسلم شده اند الا بعضی از پادشاهان طبرستان که تا زمان سی العباس بر کیش برقرار بود
و لشکر اسلام با ایشان محاربه کردند گاهی غالب و گاهی مغلوب میشده اند علی کله چون پادشاهان
ستان بحسب زمان مقدم بوده اند و نسب ایشان کینچهر و میریہ تقدم این طبقه از آن سبب
است صاحب تاریخ اعیان الملوک که شاه حسین بن شاه غیاث الدین سیستانی صفاریت و یعقوب

بن لیث چنین نوشته است **لیث صفاری سیستانی** و هولیت بن محمد بن الحسن بن

طاهر بن محمد بن ابی الفضل بن نصر بن خلف بن ابی جعفر بن لیث بن فرقه بن سلمان بن ثمان بن کنجیر و
بن اردشیر بن قباد بن خسرو بن هرم بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدگرد بن شاپور بن هرم

بن یزدگرد بن شاپور دی الکثاف بن هرم بن رسی بن هرم بن شاپور بن اردشیر ماک بن ساسان

بن ده افریدون بن مهران بن ساسان بن بهمن بن سفت یار بن کتاب بن لهراسب بن کاردان

زریون بن کیخسپ بن کی مکه بن کی میوش بن منوچهر بن سیر وچ بن ایرج بن فریدون بن آیین بن

تایون بن جمشید بن هموس بن دیگهان کهور بن کسره بن چهری بن اوج بن هور بن کسره بن

هوشنگ بن فراوک بن سیامک بن سین بن گیومرث بن سام بن نوح علیه السلام و در این

ترتیب مولانا معین الدین اسفزاری معین صاحب تاریخ هرات با او موافقت ولی در تاریخ

جهان را که مؤلف آن قاضی احمد غفاریت نوشته است که یعقوب بن لیث بن سیان بن

ثمان بن کنجیر و بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز علیه السلام و دو طبقه دوم ملوک تبار

نیز که است ترا کا و پاره نمایند و برادر راده کان انوشیروان عادلند با ابطایفه منصوبند چنانکه
در مقام خود نوشت خواهد شد اگر چه حال مکرک ال صفار در تواریخ مفصل آمده است
در این مختصر تارخ که ذکر پادشاهان پاری ترا و است لخی از آن نگاشته خواهد شد ان شاء الله
طبقه اول ذکر حال صفار

بعد از اتصال مکرک بحم ساری از شاهزاده کان پاری ترا و است پادشاه ایران در طهر
و کناف متواری شدند و نسب خود پوشیدند بعضی فقیر و کس افتادند چون ایشان از زمین
برفتند اولاد آن گروه کس معیشت میکردند از آن جمله لبث از جوانی بروی گری یعنی سفید گری
مسیده آلات کس معاش میکردند بزرگ شدند و اورا نه بسر هم رسید یعقوب و عمر و علی خدای

ذکر یعقوب بن لبث

یعقوب نیز بموقت پدر در ایام کودکی ردی گری یعنی صفاری کردی و هم از خوردی پنهانی کرد
داشت که هر چه بدست آوردی بضافت کو دکان خرج نمودی و آنرا بر کرد خود جمع کردی
و تابع خود ساختی تا این شغل است سرفرو و بناوردی جمعی از جوانان و لاد و عیار بر کرد خود
کردی و تابع خود ساختی براه زنی و در روی مشغول شده در این کار نیز مروت و انصاف و
قنوت و مرداکی و انصاف داشت در سینه دوست و سی بهمت که خراسان و نوا
ان نظایرین عهد الله متعلق بود مردی را نامی نسبت بعب پرستان متولی شد که صاحب

نصرت نام دشت یعقوت بخلافت او تن در داد طاهر سپاهی تعیین فرمود که صالح را این سپاه چون کرد
از آن پس در هم بنی بصره خروج نمود سپاه طاهر را از میان براند و خود بجکو نشست و یعقوب لشت را
سر دشت کرد و مردم ویرا اطاعت کردند و در هم سپاه ضیفه گرفته بعد از بنی یعقوب تفتالی و حکمت
سیستان پیدا کرده و سپاه پیوست لشکر خراسان شنیده با کشت و کمر باره رفت هرات و قو
بگرفت و از آنجا بکرمان و قندهار آمد و از آنجا قصد شیراز کرد وانی فارس که از جانب خلیفه
حکومت دشت بدست آورد و با خود بیستان برده و ده با سفید و ده بار ابلق و صد تن
با برکات دیگر بغداد فرستاد که من مطیع و مقادوم بار دیگر شیراز آمد و فرستاد و چایچه نوی عالی
که مایه تر از راتون داده ام و ایالت بلخ و طخارستان و سیستان و بلخ و طخارستان
روی کن یعقوب بر حجت کرده بلخ رفت و از آنجا بکابل و کابل را تصرف کرده هرات آمد
و از هرات بجانب مهابور روی کرده محمد بن یعقوب طاهر نزد یعقوب آمده یعقوب را با آقا
و غنایر که مجموع یکصد و پنجاه کس بودند نزد کرد و بیستان فرستاد و در خراسان بپایان از خویش
بگذشت روی بپایان از آن نهاد که عبد الله بخاری که از یعقوب کریمه بحسن بن ربیع علوی ثقی
کشته بود بدست آورد و یعقوب و حسن در ساری نرم دادند حسن مغلوب بدلیل
که رحمت و یعقوب باطل آمد و خراج یکصد ساله گرفت و قصد دیلمان کرد و از آنجا
مکان که شران ویرا بگردید و کشتند در راه حجت تمام دید و چهل هزار کس از سپاه وی

و باز گشت چون خلیفه این عمل بشد فرمان داد که یعقوب لغت کند که تیر و نموده و بنا بر او را همچون
 طاهر را گرفته لیکن فرستاد است و در این ایام محمد بن واصل تمیمی علی خلیفه را که در فارس نشسته
 و عبد الرحمن قلی کز فتن او مامور گردید این قلی را نیز گرفت و از حکم خلیفه باز زد یعقوب طمع
 در فارس بسته با این واصل مصاف داد و او را اسیر کرده بر فارس مشغولی شد و عویص بغدادی که خلیفه
 چون شنید بفرستاد مشور حکومت خراسان و طبرستان و فارس را برای یعقوب نوشته بفرستاد یعقوب
 بدین قیامت نگزیده روی بغداد نهاد برادر خلیفه موفق با سپاه بغداد بجای یعقوب آمد و بنا بر او
 که ضبط است یعقوب منظم گردیده و در راه بمرض قویج گرفتار شد و در آن بیماری خلیفه بغداد
 نزد او فرستاد و اتمالت نامه یعقوب آورد و حکومت فارس را نیز بوی نقویص کرد یعقوب
 خود در پیش نهاده بود مان خشک و بیاز میخورد فرستاده را بجا نداشت و گفت بملک بگو
 یعقوب میگوید من خسته و در بنجرم اگر میرم تو از دست من خلاص شده باشی و من هم
 و اگر بمانم من و تو این شمر است تا عیب شوم و اگر تو عیب امیدی من چنین شایان و نه
 بیاز بترم و ترک حکم انی کنم فرستاده خلیفه باز گردید و یعقوب در گشت و رباب
 نوشت ای که یعقوب پادشاه زیرک و عاقل بوده سخاوت و ناست نام داشت هر کس
 که برای خدمت نزد او می آمد از او سوال کردی که در اجدت که بسر برده انی در کلام
 معرکه خدمت کرده شمره زن و نیز اکلان میدانی او حال خود عرض نمودی پس از قبول

۸
 حاج کماله از ماکول و مونس با و دای و اگر پیش از گذشتن کمال خری طبعی هر چه داده بودی پس گرفته
 سوزان اویم خاصه یعقوب و عتیق عار بایان همه را خود دای و تختی جوین مشرف بر اردوی خود زدی
 و بر فرازان شستی و بعد از اجزای اردو مکرستی اگر چیزی پندیدی بفرمان علم کردی هر امر و جلد از پنا
 خود برگزیده بود هر یک را جانی زرین داده بود که هر ارشغال طلا وزن داشتی و هر ارجاق نقره بھرار
 کس و مکر داده بود و آن جا قمار در ایام سلام و احیاء بردوش مینادند و در امورات ملکی همچو کس را از چا
 ویت خود کاهی نداده خیمه غلامان خاصه او در پشت خیمه او بود اگر کاری داشتی کی از آنرا نخواندی بگفت
 انهم کردی و باز گشتی هر روز در مطبخ او بیت کوفته در چوبک بختی اول بعد از آن حصه دادی آگاه
 بنحو خاص خویش وقتی کی او را گفت که ترا دایچه بزرگ میباشد و در خیمه تو خبر پستی جوید او که
 بھر طوریکه سردار رفتار کند پستی متابعت نماید بآب تھل و امانته بسیار بسیار زیاده دارد و
 سبکتر از بدترین است مدت سیصد و شصت و یک سال بوده در سال دویست و شصت و پنج و پنج
 قولنج در گذشت و برفت نوکر عمر و پست برادر یعقوب سیتا سینه
 بعد از یعقوب برادر او عمر بکومت و شھریاری شست و عریضه مطیعانه بختیفه بغداد فرستاد
 حکمرانی عراق عجم و فارس و خراسان و سیستان و شھکی بغداد بودی تفویض یافت عبد اللہ بن
 طاهر از جانب خود بنایت شھکی بغداد فرستاد و فارس نیز بای خود محمد بن
 تعین کرد بای فارس و خراسان و ترمیش گرفت عمر و پست او رفت و او بعد از مجاربه

منظم شد عمر و با سحر رفته و از آنجا بشارت رسید برادر دینار و پیاپی هفتاد و دو ساله بود و در صفا
 منقش بنقشهای غریب و سحر خرف از طلا و لقره و سحر جاپای برسم در به نزد موفق خلیفه شد
 که محار و برادر خلیفه بود از راه در سه دو بیت و مقنن امانی خراسان از عمر و شکوه کردند
 و خلیفه او را از حکومت خراسان عزل کرده فرمود که ویرانست نمایند و صاحبین محله را بجا
 وی نامور کرد و در این زرم عمر و شکست یافت و روی بپارس کرده موفق پیش از در و او بشیر از
 روی پشتر از نهاد عمر و راه کرمان و سیستان هم چون گرفت و سیستان بخراسان شد باران
 هر شته ریدی که در خراسان خروج کرده بود محاربه و در زید و او را بکشت و سر او را بفرستاد
 و خلیفه با وی دل خوش کرد و فرمود که نام وی در علمها نوشته بودند و بشور امارت خراسان
 و ما و الله و فارس و کرمان و سیستان بوی فرستاد و کان و الک فسیه اربع و نمانین و این
 و در این اوقات عمر و از خراسان بعضی بایا بنجینه فرستاد که از آنکه تی بود زرین با چهار
 و دو کوشواره مرصع در کوشش داشت و این ب را بر کاوی زرین نشانه بودند که قاتل
 بقدر قاتل شری بود و انصورت را بنظر خلیفه رسانیدند و بر سر بازار که شحکان می نشستند
 و سه روز گذشتند و مردم بدیدند و از آن پس بخا زمان خلیفه سیر وند چون تقویض ^{المنیر} ^{المنیر}
 از بغداد بعمر و لست رسید و امیر اسماعیل بن احمد سامانی نشاند بران شد که ملک خود را بعمر
 بسپارد و بخاربه و منارعه و مجاد که شد و بهما منظر خلیفه خود را بن بود بعد از محاربه

مغلوب و گرفتار گردید و شکر او مشرق گردید و در نیمه مجوس بود یکی از جاگرفش بر او گذشت و عمر
 از وی خواست خوردنی آن مرد مقداری گوشت آورده در سطل آب کرد و بریزان تشاموش
 و بر اینان فست سکی بقصد گوشت سرجل کرد و دناش بسوخت و سر بالا کرد و سه سطل در گرفت
 افتاد میرفت و سطل را می کشید عمر و را از این واقعه خنده گرفت یکی گفت چه جای خنده است عمر و
 امروز صبح فاسا لاری بن گفت که سصد شتر در زیر حمل آلات و عدوت مطیع است و فایت نمیده
 باید شتر را از افراد ایک مسکرم که سکی تمام کارخانه و مطیع مرا می کشد و از روز کار عبرت می گیرم
 علی حمله غنیفه عمر و را بجو است و بغداد بر د مجوس نمود تا بجهت در گذشت صاحب تاریخ
 بنا کی مدت سلطنت او را بیست و سه سال نوشت است از آثار او مسجد عتیق جامع سیرا
 که هنوز برقرار است و از تیر صا به عمر و یکی است که غلامان خورد و سال تربی می کرد و با مر
 می کشید و آنها و قایع امر را در خلوت بعمر و میرساند بفضل سرت او در کتب مضبوط است
 از آن جمله گوید وقتی سان سپاهی میدید آب غلامی لاغر بود و عمر و گفت عجب لیست
 که یا هیان سرین زمان خود را فریه میازند و کفل سباز را لاغر میزند غلام عرض کرد
 که سرین زن من ده مره لاغر تر است از کفل سب من اگر باور نمیدارید تا حاضر سازم عمر و
 بنخزید و او را با کرام و لغام خوشود ساخت **و ذکر حال طاهر بن محمد بن حسن و**
بن صفاء بعد از عمر و لیست امرا و منای دولت او را بر تحت سلطنت نشانیدند و او با سبای

بوی آمان نامه زیده بخار را رفت **امان نامه رسیدن حسین**

در کف لطف امیر منصور سامانی میریت بعد از مدتی که ادای وجوه قبض از جانب خلف
بر خلاف سلف واقع شد و بخار را نزد حسین ابن طاهرش گری جبار بقتل مامور شد و متحصن
گردید و بدست هفت ماه حسین حسن ارک را محاصره کرد و بر خلف ظفر نیافت و ابو علی بهجور رجا
منصور بر سر خلف آمد و چون سابقه دوستی داشت بنحیف بهعام داد که از قلعه ارک بقلعه طاق
نقل کن تا برای محبت من بهانه باشد خلف بطاق و ابو علی ارک درآمد و بعد از ضبط بازگردید و
از این گونه خدرهای امرای سبب ضعف دولت سامانیان شد علی الحکمه خلف درستان
دوام یافت و فیکه پدر محمود غزنوی ناصرالدین سلجوقی و هندوستان فقه خود
ست آمده خراج یکساله بست و ضبط نمود و با گشت ناصرالدین چون باز آمد خلف خدر
خواست بهال نسبت را باریس فرستاد و ناصرالدین ساکت شده جبار در میان قهای
رفت ابو الفتح بستی اصلاح ان افاد همیکه داخل طمع در تصرف کرمان که در دست ان بود
بود کرد و جکها برخواست و خراسان امین الدوله محمود غزنوی همیکه در غلبت او
ظاهرین خلف بخراسان آمده قوشج هرگز از تصرف در آورده بود از خلف سخت
برنجید بغیر احق عم امین الدوله طاهر شکسته از هرات پیرون کرد و در قهای
میزند و جام میکشد و ارکید دشمن غافل ماند ناگاه طاهر از کین پیرون آمد و یکپشت

کشته شدن عم عین الدوله

اورا اندک سبکجاک ملک کمدش بر دست سلطان محمود قصد خلف کرده اورا محصور نمود
خلف بعد هزار و سیار ز سرخ با سلطان مصالحه کرده چون سلطان قصد غنم کرده بود قبول نموده
باز گردید و امیر خلف با آن کمال قبی القلب بوده است یکد و پسر خود را کشته بران نماز گذاشت
دفن کرده ای عجب نعم ماقبل **نظم** خود کشته پور مادر خوشان نشسته **ب** امیری
سیستان چون این صفات و میده از خلف دیدند دل از خدمت او برگزیدند و بروی خروج
کردند و دارالاماره اورا بگرفتند و خطبه بنام سلطان محمود غزنوی خواندند و سلطان را ^{تسلط} بگوا
و پیاده و خلف بقعه طاق رفت و محصره شدیده شد خلف امان خواست **از قلعہ بیرون**
و رکاب محمود را بسوید و اورا سلطان خطاب نمود و از انوقت محمود را سلطان
خواندند و وی این لقب را خوش داشت مع القصبه خلف بجو جان ثقل و تحویل کرد
شش سال بقوی چهار سال اسوده ماند مدت ملکش پانزده سال بوده در **سصد**
و نود و در گذشت و حکومت سیستان بغزنویه سدا اگر چه بعه و بکر بعد از ایرطه باز داشت
در حکومت یافتند ولی مستقل گشتند و ما شرح انان تحقیق کنیم چه در تاریخ سیستان
و در فهر التواریخ من بنده سماعی انان منقصداً مستطوریست و مدت ملکشان معلوم
اکنون لمی از سامانیان بر تارم که نست بصرام جو پیه برند **طبقه دوم در ذکر**

سامان و محلی سلطنت **اما** مورخان آل سامان را از اولاد هبسم حوسبه میاریند و چهل و شش نژاد
 پارسین بشمارند بعد از ضعف دولت عجم که پادشاهان پرسی پریشان و پیمان شکنند اجاد و سامان
 نیز به نیت افتادند چون مامون خلیفه عباسی بمرو رفت و بمیان امانی خراسان اردو و نزدیک نجات او
 اند از بکبه ابن سامان بود که در نزد مامون قیامی یافت در قیامه مامون حکومت خراسان را
 در انهر لبان بن عماد بنی عم فضل بن سهل داد بد و سارش فرمود که از حال فرزندان **سید** بن سامان
 خفا نشود و عملهای شایسته بهر یک ده عثمان نوح بن **سید** را بکومت سمرقند فرستاد و احمد بن **سید**
 بقزخانه گزینان حکومت داد و هرگز با لیس بن **سید** پسر دو چون خراسان بطاعت او
 منقوض شد بحال آنها را خود گذارشته تغیری نداد و به نیابت طاهر حکومت و در شش بجای
 فوت طاهر احمد بن ابی خالد باور انهرامه یکی آل سامان نزد او آمدند و بکار خود مشغول شدند
 بعد از فوت نوح **سید** طاهر بن طاهر سمرقند را برادران نوح **سید** و احمد داد و احمد پسر هر کار
 داد که بود و هفت پسر داشت نصر و یعقوب و یحیی و **سید** و اسماعیل و اسحاق و حمید
 و بعد از چند گاه احمد حکومت سمرقند را به پسر خود نصر داد و در تمام در ان ولایت مستقل
 بودند چون یعقوب لبث صفار جنباکه مرقوم شد خروج کرده آل طاهر ضعیف
 شدند و سال دو است و شصت و یک متقا خلیفه شورایت ماور النهر انبام
 نصر بن احمد فرستاد و او در سمرقند مقیم شد برادر خود اسماعیل را راونه کرد و وقت

سودنی حاصل کرد
اسماعیل

میان بن هرثمه و اسماعیل از او درخواست کرد که خوارم بدهد او از سر خوارم در گذشت با اسماعیل
داد و جمعی از مفیدین بر کفشتند که سبب دوستی اسماعیل و رافع است که میخواستند تو را ملک
پیرون کنند نصر از اسماعیل بدکان شده به تهمیه سپاه برداشت اسماعیل نیز رافع را باید از خواند
و از رافع برادران را صلح داد و برفت و از نصر خلاف عهد کرده بقصد اسماعیل روی بخارا او
بعاز جنگ اسماعیل طغریافت و نصر میرشد چون او را پیش اسماعیل آوردند وی برادر را بخت
نشانده و نماز برد و بتعظیم تمام سمرقند فرستاد چون نصر در دولت و همفادونه در گذشت
همه خراسان اسماعیل را مسلم شدند از او را بخت شهر مارال سامان شمرند و اکتی مردی
هست نوده **دکتر امیر اسماعیل سامانی** امیر اسماعیل لشکری جبار بکرستان برده پادشاه گیتی
باده هزار کس اسیر کرده سمرقند آورد و در عادت عمر و لیت از چون گذشت با او مصافحه
چنانکه گذشت بکرفت الحاصل در نیمه صرد دولت و نود و بیج بجوار حمت ملک مقدر
و مدت ملکش پانزده سال بوده در عهد و عدل و انصاف مسلم است و او را میر
خواندندی شرح اوصافش در تواریخ مسطور است **دکتر امیر احمد بن اسماعیل**
سامانی بعد از پدر مکتفی عباسی برای او عهد و لوفراستاد و محل مدبر بود و او را بفرستاد
امده اسحق عم خود را بکرفت و بعد از آن نجرسان روانه شد چون مشا نور رسید
پارس که حاکم کرکان بود از خراج ری و طبرستان مشا و خروار مسکو و سی

امتعه جمع کرده برای امیر اسماعیل میرد چون خبر فوت وی شنیدند برگشته انال ارتضی
 چون شنید که احمدا بجای پدرشسته از خیفه افزون احضار خواسته روانه بغداد شد در آنوقت
 کمشی مرده و مقتدر بجای او نشسته پارس انزلی پشمار را بوی داد و مقرب بحضور شد
 اخرازی بغدادی را در شکست بر فند بست غلامی او را مسموم کردند اما امیر احمد پس از رفتن
 بغداد حکومت طبرستان را بعد از الله بن نوح داد و در آنروز کار از سادات حسن بن علی
 العلوی بر ولایات دیلمه مستولی بود بواسطه حسن بن محسن عبد الله حسن علوی با او مدد کرد
 اما بعد از غول آمدن سلام حسن سلام را بزمخت افکند دیگر باره عبد الله را فرستاد تا در دولت
 حکومت باز نذران داشت و احمد سامانی مجربین صعلوک را بجای او روانه کرد و در دولت
 و نمود و هشت احمد سامانی سنا را تصرف آورد و در هبال عم خود اسحق را از حبس بر آورده
 سمرقند و اندکان بوی داد و بدو خبر رسید که طروش طرسان را متصرف شده است
 و حاکم او را متباصل ساخته امیر احمد بسیار شگدل شد مرگ خود خواست و چون احمد
 صحت علما را دوست میداشت و از ظلم و جور عتاب میورزید غلامان شرار و بر کجند
 و هر شب دوشیر درنده بر درگاه خراگاه امیر احمد میشد تا یکس بهلاک او نتوانست
 و در شب چشمه میت و سیم حمادی الهی و ثمانه رحب الفاق و قضای
 اسمانی دوشیر را بر درگاه نبردند غلامان فرصت کرده امیر را قبل آوردند و مدت ملکش

شش سال و چهار ماه بوده است **و کز نصر بن احمد سامانی** بعد از قتل احمد بن محمد بن بخارا
 نصر را که صغیر بود بخیل گرفته مردم را او پست کردند و تیره امیر از ابایی خود در گذشت و در بدو
 حال اخی سامانی عم او قصد بخارا کرد و امیر نصر جمعی را بفرستاده او را بهم بست و بهر قیدی
 بار و کمر سپاه در هم بسته بقصد بخارا آمد جمعی او را نه می دادند و از قفای او بهر قدر قهقهه می کردند
 منصرف شد و اخی متوجه می شد و الیاس بهر شش نفر خانه کرخت و اخی را بدست آورده و در
 بخارا نماند تا نماند و سابقا چون حسین مرورودی در زمان احمد دو بار بسزا گرفته بود طمع
 بستان داشت و امیر نصر بدو داده بسجود واتی داد حسین سر و منصور بن اخی زلفه او را
 با خود بعیان آورد و صروح متفق گردان در وقتی بود که احمد را غلامان کشیدند و حسین
 بران داشت که در پیش او خطبه نام خود خواند و امیر نصر بن احمد بن بھیل را که از اولاد او
 یزد که دشمن بار بود بخبرسان و هرات فرستاد و احمد بن بھیل حسن علی مرورودی را جمیوس
 با محمد بن حسین که عاصی شده بودند گرفته بخارا فرستاد و امیر نصر محمد را بخوارزم فرستاد
 در اندازار بنانند مادر گذشت و حسین مرورودی را جمیوس داشت و چون امیر بوعد
 که با احمد بن بھیل کرده بود وفا نکرد احمد با غی شده رسولی نزد مقتدر خلیفه در طلب بخارا
 فرستاده رسول او مقبول گردید و احمد در نسا بوقوت گرفته روی بکمرکان کرد
 حاکم انجا را مقهور ساخته از انجا بمروروده سوریه در کمال مسانت برگرد مرورود

بنوع و فرستاد چون امیر منصور مروروده بود و حسین مرورودی بخارا فرستاد

امیر نصر حمویه را بر رم احمد فرستاد حمویه احمد را بدست آورده بجای فرستاده در بند امیر نصر از
 بند حیات رست مقارن ایال لیلی بن نعمان از جانب قاسم بن حسن اطروش علوی کجرجان
 آمده و منها را نیز گرفت و بسیاری کشت پس قصد نشا بور کرده گرفت و خطبه نام قاسم علوی
 خواندند امیر نصر حمویه را با سپاه مدفعه لیلی بن نعمان فرستاد و تحت سپاه بخارا گشت شد
 سپاه لیلی با خذ غنائیم برداشت و حمویه و محمد بن عبد الله بلخی و ابو جعفر صعلوک و خوارزم شاه شبات و
 رزیدند آخر غالب شدند و لیلی مغلوب و مقتول شد در سال سصد و سیزده فاکک غلام یوسف
 بن ابی شایخ ری اکثره بخیفه باغی شد و مقتول را امیر نصر پیام داد که ری را بتو دادیم باید که
 بنفس خویش متوجه شوی امیر روی ری بخالد و فاکک فرار نموده امیر نصر دو در ری ماند و
 و حکومت ری را بسجور دوانی داده بخارا معاودت نمود بعد بسجور راه طلبیده محمد بن صعلوک را
 بجای وی گذاشت صعلوک بکومت ری رسید تا سصد و شانزده هجری بمارش دران بجای
 حسن ابن قاسم علوی و اماکن بن کاکلی را از طبرستان طلبیده زیر ایشان سپرده متوجه
 خراسان شد و در دهقان وفات یافت و بعد از جندی داعی گشته شده اسفار بن شریه
 بری و طبرستان و قزوین و قم و ساوه و کاشان و لکرک و بک مسولی شده خطبه نام
 امیر نصر خواند و دست تقدی در آورده امیر نصر مکتوب اسفار را از حجاب منع و تهدید
 کرد اسفار متوجه شده سر بعضیان را برد و خلیفه کبری حرب اسفار فرستاد

منضم شدند بهرم در سیصد و هفده امیر نصرایی کرد و دست بورتوقف شد سفار هم مجای مجاز
کردید مطرب بن محمد وزیر سفار بوی کشت صلاح دست که رسولی بامیر فرستیم و ظهار اصل
کینم به من از این کشت که بیاری اتر کند اسوده خاطر منتم او چنین کرد و کار بصلح کشت که بیاری
اسفار مبلغی خراج ری و منضم ستاد امیر کشت و سفار قوی شد و امیر در صد و سی و سه مرضل
و دست حکومتش سی و یک سال بوده و او امیری کریم بندهمت نجی فاضل شاعر دست بوده و
رود کی بخارانی که از مشایخ شعری عجم است مداح و مصاحب او بوده و حکایت توقیف امیر
در هرات و توقیف و غلب حکیم رود کی او را رجوع بخار بقصد شهور گفته

نظم با وجوی مولیان اید همی بن یادیا مهربان اید همی بن و تجلیل امیر در کوب

مشهور است و در تواریخ مسطور است از همه کاه زندگان نظامی عروضی در چهار مقاله او
ذکر امیر نوح بن سامانی نوح بن نصر بصولا بد امر نشست و ضبط هم الوافضل
محمد بن احمد محمودیه که از معتبران بود قرار کرده مایل رفت زیر که امیر نصر اسماعیل پسر زکر خود را
ولیعهد کرده بود و ابو الفضل را نایب او ساخته و از او نسبت بامیر نوح استخفا فی فیه
بود و در انوقت بر خذرو مشوش گردید و امیر نوح استمالت نامه ابو الفضل مرست
وی بخار را بکشته نوح سمرقند را بوی داد و چون رکن الدوله دیلمی ری را متصرف شد
بود امیر نوح امیر علی بن محمد را بری روانه داشت چون مشابور رسید و سیکه که بدگاه

امیر نوح میرفت در سربواری بوی سرد چون ابوعلی مدافعان سپید منصور بن قراکین با جمعی از ابوعلی
 مختلف جهت متوجه کرگان شدند حسن فرزندان عالم انولایت با منصوبه مجاری به کرده منصور است
 و غیر منصور متوجه برفت ده ابوعلی باقیه شکرت قصد ری کرده رکن الدوله سیرا شهر سرون آمد فرسخی
 ری برفت و چون به رسیدند جمعی از اکراد که با ابوعلی میبودند پیش رکن الدوله رفتند تا جارا ابوعلی
 برکشید و سکه از جانب امیر نوح پیش او رسیده حکمی با و نمود مضمون آنکه ابوعلی و سکه را ادا نماید
 تا کرگان را از حسن فرزندان معخص کند ابوعلی قبول نموده پشت کرگان و کرگان را و آن
 بعد از صبحی صعب حسن فرزندان بفرست رفت و سکه را در جیبان سولی شد و در صبح
 ابوعلی خبر سان باز کرد دید امیر نوح نیرشت بود در آمد بار دیگر ابوعلی را بری فرستاد و چون بر
 رکن الدوله شهر را بگذاشت و ابوعلی شهر در آمد و امیر نوح مدتی در شاه بور ماند و طایفه
 از عامه خراسان از ابوعلی شکایت کردند امیر نوح ابراهیم بن سجور را والی خراسان
 نموده متوجه نجاشد و ابوعلی را در خود فصل محسن بود در ابداد و حال فرستاد و ضمیمه خود
 کرده فصل بنهاند و دیشور رفته همه اکراد را با طاعت در آورد و ذکر محافلهای ابوعلی
 با امیر نوح مورخان مفصل نوشته اند در مکرار آن فایده متصور نیست وفات امیر نوح
 در صد و چهل و پنج هجری بوده و مدت دولتش سیزده سال حکیم و دقیقی از شعرا
 قدم معروف عهد او بوده که بعضی از شاهانهای فردوسی منضم نموده و خریدت غلام

خود قتل آمده شیخ ریس نیر معاصر او بودست **ذکر عبدالملک بن نوح سامی**
 چون عبدالملک بنست مکر بن ملک بجکومت خراسان برفت و در سال مرض و مای
 عدم در قستان و خراسان شوع یافت و محمد بن یکان بشکر خراسان بجانب صفهان
 رفت ابو منصور بویه با پدر رکن الدوله خراسان و عیال خود را برداشت بری روی کرد
 محمد بن یکان بعد از تصرف صفهان بویه را تعاقب نمود در راه با و رسید و فرستاد
 ابو الفضل عمین در ازمان ایشان بپشت و لشکر خراسان تبارح مشغول شد این عمین
 اندیشه کرد که با حین دمی شدید چگونه نزد رکن الدوله رود و لاجرم از جانب گذشت خود
 بر سپاه ابن یکان زد و لشکریان چون حین دیدند موافقت کردند لشکر خراسان از جا
 بکنند و ابن یکان را اسیر کردند و ابو الفضل با صفهان رفته میان رکن الدوله و عبدالملک
 سامانی مصالحه رویداد و در صد و پنجاه دو عهد الملک بوقت کوی بازی ارباب
 هلاک شد مدت سلطانیتش هفت سال و شش اوالقوارس بوده **منصور بن نوح سامی**
 بعد از ملک امراء از الب بکنن که بمرته امارت رسیده بود و باب تعیین مهر و
 شهربار مشورت کردند او منصور را قبول کرده و سلطان شد اما چون لب بکنن از پای
 از منصور خائف بود بهدایا و تحفه خاطر او را بنحو دایم بخواست منصور قول نمود
 الب بکنن از پای کسی با غی کردید با سه هزار غلام متفق قصد غرین کرده منصور منصب

عبد

حسام الدوله را بجای او نصب شد در سال عضالدوله را در خود نمودند و له را بحرب فخرالدوله
 فرستاد در نواحی آمل و امیر قابوس و فخرالدوله با نمودند و له مصاف دادند منضم شد
 بنجاسان بن حسام الدوله تالش رفتند و شرح حال را بتوسط وی بنجار را غرضه داشت امیر نوح
 نوشت که حسام الدوله اول ایشان را مقدم دارد و کرامی و بعد به مع منازعان ایشان برادر
 بعد از جمع لشکر با حسام الدوله تالش بور آمد و از بجای قصد کرکان کرد چون کرکان رسید
 الدوله دشمن متحصن شده ایشان را محاصره برداشتند و شهر قطب بزرگی روی داد که مردم بخانه
 با کل خمیر میک کردند و میخوردند و میبید الدوله از شهر بیرون آمد و بمبازرت پرداخت و میان
 حمله بر سپاه بنجار بودند در حمله اول فایق تالش بدرفت حسام الدوله تالش می افشرد و
 شب روی تالش بور آورد و قابوس و فخرالدوله میر با وی رفتند چون امیر بنجار از خبر تالش با آید
 بهجور شوری نکاشت که لشکر را جمع نموده و شکست کاز را روی درست نمایند و امیر نوح
 امیر الکاسین وزیر ارضعت امیر الامرائی داد که حسام الدوله تالش را اندام نموده و کار کاران را
 بدخواه قابوس بنار و در این میان امیر الکاسین وزیر امارت فایق تالش بدست جمعیت
 حسام الدوله که تالش را کشته شد و حسام الدوله را بنجار را خوشی قابوس و کرکان الدوله
 از او جدا ماند چون تالش بنجار رفت بهجور فایق متعاهده کرده در سال حسام الدوله
 متفق شدند و ابو علی عمال تالش را مصادره کرده هر دو عاصی شدند حسام الدوله متفق
 بشید لشکر را جمع نموده متوجه خراسان شد آخر یکونه مرصحه شد که تالش بور از ایشان شد

کرکان را

نوح از فایق و هرات از ابوعلی در آنوقت وزیر امیر بسجند و قیامش را مغرول کرده منصب او را
 به ابوالحسن سجودی داد و در آنوقت نام فخرالدوله که بعد از فوت عضدالدوله و مؤیدالدوله بر سر حکومت
 برآمده بجای امالدوله تاجش رسید که چهار تاج نام کرده بود و چون تمام الدوله بصره بنشینست
 فخرالدوله دو هزار مرد بجای بجایست و موفقست حامالدوله بفرستاد ابوالحسن امیر عضدالدوله
 که حاکم کرمان بود و دادخواست او و دو هزار سوار بوی فرستاد فایق نیز با و پیوست حامالدوله
 بعد از مقال و مقابله منصرف شده بکرگان افتاد و فخرالدوله در بار او و مرد میجا کرد و آخر حامالدوله
 بوباد گذشت مجدداً ابوالحسن سجودی نیز مر و منصب او پیشش رسد ابوعلی و تفصیل این وقایع
 در تواریخ مسطور است گمرا نیاید چه مقصود ما دیگر است در زمان نوح فتنهها برخواست و بی
 ناصرالدوله سلجوقی و پیشش محمود تسکین یافت نوح بن منصور در راه حبشه
 مرید و شاد و هفت برودت حکومتش است و دو سال **منصور بن**

س م ن ابوالحارث منصور بن نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن
 اسماعیل بن احمد بن احمد بن سامان سلطنت نشست و ایلیک خان دیگر باره متوجه
 شد فایق بهقبال بیرون آمده ایلیک خان فایق را بنجران حجاز فرستاد چون
 نزدیک شد منصور سراسیمه از بنجران برآمده از اب اموی بگذشت فایق بشهر درآمد
 گفت برای حمایت منصور آمده ام اکابر بنجران امیدوار شده منصور فرستادند

او بنجار را بر حجت که ذائق مکتوزون را بجز آن فرستاده در آنوقت امیر سلکین وفات یافته و
 پسران او اسماعیل و محمود در حکومت منار غنی بود و امیر منصور مکتوزون را بر این ترجیح نهاد
 جانب محمود را بر کار کرد و با وجود رسل و عرایض و نیار من یها محمود منصور حقوق خدمت را چنانچه
 و پدران او را بجای فراموش کرد و محمود بدست که آثار انقضای دولت سامانیه نزدیک
 بنفشه روی مشایخ بود و نام منصب قدیم را بر و ز شمشیر در قبضه تصرف آورد و مکتوزون فرار
 بطرفی رفت منصور باین فتح محمود متوجه شد تا سر حسن را نزد محمود از پناه پور مرغاب رفت و چون
 مکتوزون منصور رسید آنچه امید داشت بطهور نیاید بصرم با ذائق در غل منصور اتفاق کرده و محمود
 رعیت داده منصور را بجانیه برده میل کشیدند و ایوانقه در شهور سه مان شامین بکمانه
 روی دادند حکومت منصور یکسال هفت ماه بوده **عبد الملک بن نوح سامانی**
 امرای عبد الملک برادر منصور که خور و سال بود پیاپی شاهی شدند و خواص و عوام بنجار
 بشت و ولایت امرا زبان کشادند و در این وقت خبر رسید که محمود عقب مستعدی
 غول نزول کرده مکتوزون و ذائق بگریزند و بجانب مرو رفتند محمود سیف الدوله
 رسولی فرستاده امیر را بر کفران نعمت و تضییع حقوق منصور ملامت کرد و مکتوزون و ذائق
 از روی بدست از قول عبد الملک محمود را بوعده های زیاد مرده دادند و خوشامد گفتند
 و لقبات نمودند سیف الدوله بنیادی که او نیز کاریست که ثالث نشان محسوب کرد

از پل را غول برخواست و بر او بکوتوزون و فایق متحیر و اندیشه ناک شدند عبد الملک را از شهر آورد
 آورده در برابر محمود نرول دادند شفا بخشید و بعد از قرار مصالحه و قصه و سبک استیفاء
 عبد الملک جماعتی از اجامره با ذیال سپاه محمود و نظایلی خواستند سبک الدوله محمود رحمت کرده
 برایشان حلیه برد و زر می عظم رفت و جمعی کثیر گشته شدند عبد الملک و فایق بخارا رفتند و
 بنشینان افتاد و خراسان تصرف محمود درآمد و فایق مبر و ایک خان سجاد در آمده مراکز
 و عبد الملک را که مخفی بود دست آورده بکشت و این سلسله انقضای یافت و در ^{۹۶} سال
 و شش ایامه افتاد و در ایوقت ابوالحسن شمر که از جمله کرفاران ایک خان بود از
 محمودیان بگریخت و بخوارزم افتاد و بقایای آل سامان را و گردانند و در طلب ملک برآ
 و بر حال ایک خان غلبه کرده بخارا روانه شد و مدتهای مدید در خراسان مجاوره و منازعه
 میبرد و اخت تا بر سر نصر بن ناصرالدین برادر محمود رفت و محمود قصد منظر فرمود و منظر
 بخراسان افتاد امیر قابوس خدات بزرگ بوی کرد و او را بتجیر ری نفوس نمود و پسرا
 با وی فرستاد و منظر فریب امر را خورده بسوی شاپور باز گردیده و با برادر محمود منازعه کرده
 یافته لشکر او متفرق شدند و امیر نصر او را تعاقب کرده در بدر ساخت و منظر از سو بپیر خود
 ارسلان بابوی حاجب خود را که طهر دولت او بود بقبل آورده بر حسن رفت نصر بن ناصر
 الدین در رسید برادر حمله نمود امیرای او اسیر و قتل شدند و منظر بمیان طویان نرگه افتاد

غزان شیخون بروی تزد جمعی گشتند و یکنبار چون زنده از بجا بسوزد افتاد گران خوار مشاود را
 پیراکنده کرده با سفر این افتاد خرام نخل اعرابی افتاد ماه روی نامی از جاکران سفالد و محمود
 غزنوی نامی غزنوی مفسر را بدین طوری بگشتند مدت دولت آل سامان یکصد و شانزده سال بوده
 و از آن پس غزنویه پادشاه بلا استقلال خراسان شدند **طبقه سیم در ذکر آل ماوند که از**
اولاد کیوس برادرانشان بود حکمرانان بودند در تاریخ مولا محمد حسن بن یوسف یا مشهور با اولاد
 آمده است که چون چهار سال قبل زان ملک و طوایف ایران پس از یکدیگر پیری شدند و
 با یکدیگر شهادت بهمین نژاد سامانی اردوان و سایر را مقهور کرد و عجب کردید شاه ماوندان که نگاه
 انولایت را فرستاد که گفتند یی جغتای نامی بود که پدران او انولایت را بقهر و غلبه از توپ
 گرفتار نموده بود لهذا اردو شیر ماوی بدار امیر است و ملک وی باز گرفت و بی ماه بهرند و پیران
 یعنی موبد موبدان دهر بدینان که چهارم خور راوت نام داشته نبشت و بر بعضی کارها
 شاه شاه انکار و اعتراض کرد و موبد موبدان بدلیل و برهان شکهای او را باطل نمود و
 چنان تسلیم اردو شیر کرد که شاه فرستاد که بعضی صحرا و کوه و دریاها را بفرستد از آن پسران
 نزد اردو شیرانه و ولایت را با تاج و تخت تسلیم اردو شیر نموده و اردو شیر دیگر باره خفتنا
 پادشاهی فرستاد که مخصوص فرمود و بفرستاد و حکمرانی اندیاز تا زمان فریور در خاندان
 او بماند چون قباد پشاهی بد ترکان خراسان و طبرستان حمله آوردند بعد از کشتن

اینها را در غیب کرد و در عهد دود و در اینک بشکست دولت سامانیان و حکم فرستاد که بکشتن و در غزنوی

مقرر شد که قباد پسر مهر خود کیوس را پادشاهی خراسان و طبرستان بفرستد و چنان کرد
 و خراسان را از ترکمان بستد و مانند رانرا مضبوط ساخت و دست دران ایام مردک
 بن باداران دعوی کیش اوری و یا مبری کرده همانا قباد را بفرستد بنحو ذیل نمود چنانکه
 در شاهنامه و تواریخ مرقوم است اخرا مرفرند بر کوارش انوشیروان که نوشته
 نوشین روان باداسانی فراهم آورده مردک و پیرانش را ضیافت کرده پیران
 بسر و متفرق ساخته بدارها برزوند و بکشتند و مردک را نیز یک فرمود و چون
 انالی ایران بزدانی و زردستی بودند و قباد راه دیگر گرفت و کیش تازه بنی عموم
 انالی ایران بزدانی از او بچندند و او را ضعیف کردند تا در کشت چون این خبر قطار
 عالم سرکشت پادشاهان اطراف قصد ایران کردند از آنکه خاقان رگستان
 بوده در آنوقت انوشیروان بجای پدر در نشست و چون ارکار خاقان خبر یافت
 برادر اگر خود کیوس که حکمران طبرستان و خراسان بود نامه کاشت که من بسکه
 بنجران عازم تو نیستم برون بجای دارالملک خود بمن بپند تا کار خا را بنایم
 کیوس چون این سخن بشنید مردم خراسان و طبرستان بر دوشه بزم خاقان شد و او
 مصاف داد و او را بکشت و براند و از بکشت و برفت پس از قهر خاقان کیوس
 بنحو از میناد و تسخیر کرد و هوشک نام از اقارب خود را در خوارزم بنیاند و رنجی کرد

می ناید

نارسوله به تصرف در آورده خراج بخند و در آنجا کرده بطرستان نازار و استقلال تمام هست
و حشمت او در نظر با وقع گرفت و در عجب شاهنشاهی در نظر او و دامنه باو شیروان نوشت بعضی
غنائم به بیامه مرشد و در آن نامه نوشت که من لیل از تو محترم و تو کمتر و سپید تو خاقان بکس و حرا
حدود زابل را بگرفتم و این روایت که تو با جارا باشی و من طرفدار نیکنوست که تحت و آن من
نامن تو را مالائی بزرگ هر چه نامر تو درم چون او شیروان خون نامه برادر بخواند بموید
جو دادند که کیوس اب بفرمال نماید و قصاب بکل نماید شاهنشاهی که بهتری و بهتری و آن
بخش یزدان قبول اهل ایرانت او شیروان نامه شامانه برادر نوشت که حاصل بعضی عمارت
بوده است یزدان او شیروان را از کیوس باز داشته و بدو داده بدو را چون از کیوس برگشت
و بموبدان ایران را شکر بخواند و بهشت ره و استخاره بهمان کار بمن و گذشت چون
نامه او شیروان بدید لشکر ارادت به این داد و مصاف داده مقهور شد و مجبوس گشت شاه
ایران او را ببار گشت و توبه و اظهار ندانست و رانی بجام کرد و او نیافت و گفت در آن
بسر بردن و مردن به از سبک بسر بردن هم داشت او بگشت شد بدت حکم نهفت
سال بوده و او شیروان پس از قتل کیوس شایو میرش چندی عمارت گرفت و در آن
بدشت دیگر باره خاقان خبر کیوس شنید و بطمع خراسان برخاست و لشکر بر سر آورد
با لشکری کران بر سر خاقان رفت و در رو حاک صفا رست کرد و زمانه گاه که هر
سوار مکل و مسلح جنگا که خبر و قنای چشم ایشان پدید آمد باریت بر و لبس سوار لشکر گاه

حاضر شدند و در برابر بزرگان صف برارستند و جداگانه کس بشان رفت و نام
 نشان پیر و اصلا پاسخ ندادند و در وقت بهار زت خود را بر سیاه ترکستان زدند
 و نام از پیش برداشته در هم گسختند و بعد از انصرام پناه نوشیروان که شه عزم رفتن
 کردند نوشیروان از نگار در شکافی میباید پی سلاح و نبال آنان گرفت و جداگانه پیش
 و نیایش کرد و سخنی شنید تا خود را از آب در آکند و سواران سبز جامه را نیز دان سوزند
 ایشان یافتند و با شاه سخن کردند معلوم شد که اولاد سوز خروالی سیتان که از شراد چو
 بوده است شرح این محل نیست **محمی در ذکر حال سوز خروا و اولاد او** که در عهد

فیر وزیر قباد حاکم سیاه طوطی و طحارستان از او روی بگردیدند و فیر و مالگر
 کران روی بملک هیاطله نمود و او بتدبیر مردی را بهر سیاه شاکر کرد که سیاه را در پیا بان
 نیاب و علف انداخت و همه را کب و مرکب بردند و نمائند و پادشاه ایران در چاره
 کار خود بچاره شد و نیز ملک هیاطله اعتبار برد تا بعد از عهد محمد و رانی یافته باز آمد
 و چون بایران رسید رفیع این ملک را دیگر باره قصد هیاطله اعتبار برد تا بعد از عهد محمد
 رانی یافته باز آمد و عهد بگشت و سوز خروا نام ولی سستان را که مردی بزرگ بود بخونند
 و سه پسر خود قباد و بلاش و جاماسب را بدو سپرد و خود راه برگرفت و چون بد آمد
 رسید و مصاف داد و مقهور و ماسور شد و بدست ملک هیاطله نقل رسید و فرزندش را

سُخْرَا جُونِ اِيْن بَدِيْست با شکر جِرا اِيْران سِيْستان کُحُوْن تاخت و سُوْر مَلْک مِها طَلَه
کِه اِن مَلْک راجِعا نِيان نَبَر کُوْنِيْد دَانِست کِه مِرو مِيان سُخْران نَخو دِشْت بَعزَر و صُحُوح
نَدِيْست بِيْش اِيْد بِيْران شَاه و اِسرائِي اِيْران رَا باز دُو و سُخْران کِيْام و شَاه کَام مِا اِيْران
بَدِيْش اَبَر تَحْت شَاهِي اِيْران بَر شَد و قَباد جَاهاب رَا مانَع او کَر دَا مَقْبَاد اِيْران
کِه رِيْجِه پِيَاه بَحافان رُکْستان بَر دِه زَوِي لُکْري کَر فِطْرَت بَحاک بَر دَر اَمْد جُون مِي
بَدِيْش و فَا ت يَافْت سُخْران اَر اِيْلِي اِيْران بَعِيْت قَباد رَا دَر خَواست کَر دُو کَار نِيَا
او رَا رِيْست و دُو پِيَام فَرِستاد کِه پِيَاه تَر کَر اَتَر کُن و بَدار مَلْک دَر اِيْ بَر سِر بَر نِشْتَن
قَباد جِيْن کَر دِه پاد شَاه شَد و بَحْس تَد بِيْر سُخْران اِسْقَدال تَمَام يَافْت اَخِر کَار حَما دَر
حَضَرَت شَاه بَر سُخْران زَبان بَد کُوِيان دَر اَر کَر دِيْد سُخْران و نِشْتَر جُون بَر دُو اِشْتِراک
اَمْد و اَر قَدِيْست شَاه دُو رِي کَر دُو شَاه بَقَر مَوْد و اَر بَعزَر کَشْت فَر زَدان او اَطْرِسان بَر نِشْتَن
يَعْنِي بَر نِشْتَن رَفْت سَکُوْنَت کَر زَبَدَن مَقْبَاد نِيَز دَر کَدِشْت و اَنو شِيْر و اَنِشْت و پِيُوْشْت
جَوِيْاي اَوْلاد سُخْران بُو دَا مَکافات اِنان يَ بِيْکِي دِه و اَبُو قَت کِه نو شِيْر و اَن اَبَا خَا مَ
مَقَاتِلَه مِشْت و بِيْران سُخْران اَز غِيْرَت جِيْلِي پِيَاه بَر اَسْت و بَحاکِيْت شَاهِي اِيْران
اَمْد و پِيَاه خِصْم رَا بَسْت جُون اَنو شِيْر و اَن الحَاج کَر دِحال خُود کَفْتَنَد نو شِيْر و اَن کَفْت
و بِلاد پِيْکانه نَمَانِيْد و با مَن مِا اِيْران اَسْت هَر حَکُوْمَت و وِلايَت کِه خُوْميْد دَر لَع کَنَم

همین پسر سحر ایستان شجاست و قارن مازندران رغبت کرد **دگر قارن بن سحر را**
و حکمرانی او در مازندران نو شیروان در مراجعه مازندران آمد و در حدیث نشست و وکالت
 و ندا امید کوه دیپور و فریم که کوه قارن خوانند داد و داد و او را اسپهبد لقب داد و کوه بنام
 وی کوه قارن شمره گشت و او را از آن پس قارن خوانند و صد و ده سال در اینجا
 حکمران بودند **دگر اولادش پور بن کیوس** و چون پور پسر کیوس بن قارن
 گذشت زمان شاهی و ملک هرگز نبود و پور را با و نام پسری بود خدمت پیر و پیر کرد
 و در سفر روم و عرب جو پسه جدا و جدا کرده بود چون پیر و پیر شاهی مستقل شد سحر وافر
 با پیکان و طبرستان و عراق داد و یعقوب سپاه بر خوارزم و کرستان مسلط گشت
 چون پیر و پیر را بگشتند شرویه را با طاعت بستند خانه پور که در میان نوح و آب
 کرد و اموال او را بتاراج داد و او را گرفته بند بر نهاد پسر فارس فرستاد چون شرویه در
 گذشت و از رمی دخت برشت با صرا زبیرگان ایران با و را بدرگاه خوند و سپاه را بدو
 سپرد و او قبول خدمت آن زن نموده باشکده زلفه بعبادت پرداخت تا نزد کرد و پیاوست
 رسید و با اعراب جنگ در افکند و بد کرد با او را شجاست و اموال او را زد و او را خود میداد
 تا جاکه مذکور شد فرار کرده مبرو گشته شد با و بطبرستان رفته و باشکده کوسان معکف
 لید گشت ترکمان خراسان را بغارت میداد و عربان ایران گرفتند و مازندران در آمد

و ایران کردند اما لی طبرستان در سه چهار صد و سی و باور پادشاهی شد و او را شکست
 بر آوردند ولایت را از پیکانه پیر دخت و پادشاهی متقل شد پانزده سال بعد از حکم آن
 طبرستان بود تا دوزی و لاش نام پیر اورا بضر زوین بکشت و خود حکم آن شد و شست
 سال چنین بنامد و او را پیری سرخاب نام بنامده هشت ساله یکی از مردم کولاکه او را خورند
 خسرو سیاهی بنامند سرخاب را بدید و شناخت و بقارن کوه برده مردم بروی کرد و اند
 و بر سر و لاش رفت و او را بخون و بکشتند و سرخاب را پادشاه مازندران کردند و بنام
 سی سال و بعضی سه سال و بعضی نوشته اند که حکمرانی کرد پس از او پیرس مهرن چهار سال
 حاکم بود پس از او سرخاب بن مهرن میت و بچال پس او اسپه شیر و بن بن سرخاب
 لقب ملک الجبال میت و بچال پس از شهریار بن قارن میت و هشت سال ایالت
 طبرستان داشت در سال دویست از هجرت بمرو و شاپور بن شهریار میت و خمر گشته شد
 جعفر بن شهریار دوازده سال حکمران بوده و او دو پسر داشت سرخاب و مازیار و در نه
 دویست و چهل با صرار مأمون ضیفه عباسی مسلمان شد و زنا کبری بکشت و در زمان
 او داعی کبر خروج کرد قارن بن شهریار بن قارن میت ملک و بی سی سال بود در ستم
 سرخاب بن قارن بعد از جد خود میت و سه سال ماند شیر و بن بن ستم سی و چهل
 ابجد بن شهریار بن شیر و بن بن ستم سی و هفت سال و بی خال شمس المعالی امیر قابوس است

در سینه و نود و هفت اسیر فائوس و راکشت در این رستم هشت سال سجد شهربار بن دارایی
بجای او و ناصر سلطان محمود غزنوی بوده است حکم فردوسی پس از بخش از سلطان فرار غریب
باطمینان و بازندان شد و خواست شاهنامه را بنام شهریار کند زیرا که احوال کسان و اجداد بن
طبقه بود و قبول نکرد و فردوسی را کین داد و خوشنود کرد و بهر مایه و سلطان را بدبار حکم
سجده داشت پس از وی رستم بن شرف شهریار شهید و حکمران طبرستان شد در سیه چهار
و شانزده در جنگ علیه الدوله مقتول و دولت این طبقه باویده انجام پذیرفت و طبقه
ملوک کیل مشهوره کاو پاره در قیام خود مرقوم خواهد شد طبقه **هفتم در حال ال بویه که مشهوره باد**
نسبت ملوک ال بویه مشهوره باد بایله نیز با کابر فرس منتهی شود ابوعلی سکویه در تحارب آورده
که ال بویه از اولاد دیزدگرد بن سهروردی در جامع امان از اخفا و بهرام کور
دست در کتاب تاجی نیز این قول خست یا افتاده نسب وی بویه با یکو نیست بویه بن فنا
خسرو بن بنام بن کوهی شیرزمل بن شیران شاه بن سیتان بن سحر بن شیرزمل بن
شیران شاه بن سیتان بن الی اخره هر حال اجداد بویه بعد از انقضا ملک عجم گیلان
و دیلمان افتاده در زوایه خمول منسبه وی شده و بویه نامی پاریسی است بر وزن بویه که
معنی زقار است و از امرب کرده بویه میسکار و چاکمه ابوعلی سکویه در معنی سکویه آورده است
که از اسکویه که سب بویه لوده چاکمه نطقه را بخلاف سکویه و سیوه توسطه بد بونی لفظ

بویه خوانند همچنان ابو جعفر کاکویه بوده و کاکو خا لوراکویند و او خا لوی مجذوله بود و لهذا اوراکاکویه
 بنخوانند الی اصل بویه سه فرزند داشته اول علی دوم حسن سیم احمد و بویه شش بنجاب وید قطع
 آتش ارقضیب او جدا شده افتاد چون خواهر ابراهیمی و نامکفت او تعبیر کرد که سه فرزند تو کشتن
 و شخیر مار خواهند شد و مرور و دهور حسن شد که علی عمادالدوله و احمد نصرالدوله وقت یافتند
 از آل بویه در فارس و عراق و بغداد و هفده تن ایالت داشتند چون سادات صوبه یزد را
 حکومت یافتند و در کیدان حکمرانی میکردند و ایران ایران بلاد است ایشان میرفتند و وقت حکمرانی
 محمد بن ابوالحسن صوبی الی عامل ماکان بن کاکی که از معارف عهد بود و از تقویت کرده امیر
 یافت فارس را اسفار بن شرویه با او محاربه کرده طبرستان را اشراع فرمود و بعد از ماکان
 برکنه طبرستان را باز از او پس گرفت و بویه بلاد است ماکان بن کاکی مشغول شده و بها خود مقدمه
 مقصد بود و مرداوچ بزرگی یافت فارس را قطع ال بویه مقرر داشت و ال بویه بقریب جوگوا
 مرداوچ حکومت و بزرگی یافت اول شان عمادالدوله است **عمادالدوله علی بن بویه**
 چون فارس را تصرف کرد حسن برادر خود را بنخیر عراق و احمد را بکران فرستاد
 و خود شیراز استقلال یافت و کجی عظیم از اموال مخزونه با قوت حکم سابق فارس سپرد
 و از خلیفه هر ساله ششصد هزار دینار عراق و فارس را قبول نمود خلیفه اورا عمادالدوله
 لقب داد و عاقبت دم از استقلال زده مدت شانزده سال و نیم مستقل بود در ۳۳۶

درگذشت و بموجب وصیت او برادرزاده اش عضدالدوله ابن رکن الدوله بکشت امور میسرید
تا رکن الدوله در رسید **رکن الدوله حسن ابن بویه** عمادالدوله او را بجاگرفت مستقل در
عراق فرستاد بعد از خبر فوت عمادالدوله شیراز رفته نه ماه با عمادالدوله بود پیش که بنهاد کشید
پسر عم عضدالدوله بخیار را که در خدمت مسکمی عباسی بود میقتل کرد و ولایت فارس و کرمان
از سرحد شیراز تا بغداد به پسر خود عضدالدوله فاخته و شاهنشاه ایران بشد و خود در محرم سنه
سصد و شصت و شش درگذشت مدت حکمرانش چهل و چهار سال که شانزده سال و نیم در زمان
عمادالدوله و بیست و هفت سال و نیم بعد از او و ازانش ابوالفضل محمد بن حسین المعروف بن
عمید که مشهور عالم است و صاحب ابن عماد از صاحب توابع او بوده محمول بود و ثعلبی
گفته که است از ابن عمید ایضا یافت و بعد از محمد وزیر بهر شاه ختم شد و الوالفتح علی
ابن محمد بن محمد بعد از پدر وزیر شد و بر یکی او بجائی رسید که صاحب بن عباد که بجلت
قدر مشهور است مدح او گفته و برپای خواسته بر او خواندی و فخر المحدثین ابن ابی عمیر
رکن الدوله بود همانا از قصص صحت احباب ملوک آل بویه ما را و تمندی آل رسول الله ^ص عمت محمود

منقرالدوله ابو الحسن احمد بن بویه

او بفرمان عمادالدوله در کرمان و سیرجان و اهور و واسط حکمران بود و در سنه شصت و
بصره را نیز مسخر کرد در توابع مسطور است که بفرموده او در مساجد لعن معاویه و ذی صفت

و مانع دفن امام حسن علیه السلام نزد جیش و اصرار کنند بود غفاری از مدینه و اصرار کننده عبا
از شوری شیوع وقوع یافت رسم تغریه ابا عبد الله الحسین علیه السلام و صلوه عید غدیر خم مثل
عمدین در زمان او بظهور آمد و در سه صد و بی و چهار روز بغداد آمد و مسکنی خفیه عباسی میل
کشید و فضل مقبوت را خفیه نمود و مدت سطن او پست و یکسال و سه ماه عمرش هجرت
و ح سال صحیح بچاه و چهار سال وفاتش در سه صد و بی و شش بوده وزیرش حسن ابن محمد بن
مروان بن ابراهیم بن عبد الله بن حاتم الملهلی بوده و گویند وزیر مد کورد در سه صلت نموده
و او را بغداد برده در مقابر قریش در بقعه نوحه که شبیه امامیه اند مدفون ساخته شد

ابو شجاع فخر و عضد الدوله دیلمی بن رکن الدوله حسن ابن بویه زبده خاندان آل بویه بکله فقا
سلاطین عالم بوده است شیخ جلال الدین سیوطی که از اعظم علمای شافعیست در کتاب طبقات
النجاه ذکر کرده گفته است که عضد الدوله یکی از علمای غریبه و ادب بوده و فاضل و بخوبی شیعی
الو علی فارسی چون الیضاح بخوار تا لیف کرد بنظر سلطان عضد الدوله رسانید فرمود برای تعلیم
کمان خوب است علی بکله سلطان عضد الدوله در صد و شصت و هشت در شیراز حکم وصیت عم خود عماد
الدوله بر مستطاد شاهی به بشت و بنده امیر از ابنه قویه اوست و عمارت مرقه مطهر خف شرف
و دار انصافی بغداد از مسجد ثبات عضد الدوله است و در ششم شوال سصد و هفتاد و دو و دو و دو
در گذشت و در خف اشرف مدفون شد و مدت ملکش سی و چهار سال بوده و کتاب ناجی

در اشراف بود بهت بنام او نوشته اند ابو العلاء بن طه وزیر او و شیعی مذہب بود شیخ اہل
 ابو عبد اللہ محمد بن محمد بن النعمان الحارثی الملقب بالمفتی معاصر او بوده و شیخ شریف شہنشاہ
 رسیدہ وید مرتضی علم الہد اوید رضی ارجمہ قاضی شہنشاہ مہدیہ بودہ اند و قاضی ابوبکر
 قاضی سنی از معاصرین او بودہ است **غزالہ و تختیار بن مسعود الدولہ ابن بویہ**
 بوصیت پدر ولی عہد کردیدہ مشروط با کہ در تخت امور از امر عم خود رکن الدولہ پیروز
 نرود و در تاریخ قاهر مصر آورده اند کہ او جوانی شجاع و قوی جبہ ما قوت بود چنانکہ
 شاخ کاوی عظیم را میکشید کہ کاو با ہمہ کاو زوری حرکت نمیتوانست بعد از فوت پدر
 در بغداد بر سر رمارت برآمد و بہو و لعب مشغول شد و میانہ او رکان بغداد و مناصبی
 اتفاق افتاد و بقال انجامیدہ مغلوب بواسطہ رفت عضد الدولہ چون دریافت
 با سپاہ بغداد رفت و آراک و خلیفہ ابطالع با بہ بکرت کرختہ عضد الدولہ
 در بغداد ممکن شد و کس فرستاد خلیفہ را بمکر خدافت خود آورده با اہمیت نمود
 و تختیار را صاحب خبار ساختہ شیراز را کشت با بعد از فوت رکن الدولہ **عادل**
 عضد الدولہ باز بغداد آمدند جو و بغداد بمقامہ او برآمدند و حکم قیلول **دوسیکہ**
 بعد از حکم مدت عمرش سی و شش سال و مدت حکومتش یازدہ سال **است**
 محمد بن محمد بن نقیہ بمروزارش قیام مینمود بچانی رسید کہ ہر شب ہزارین شمع **خوب**

در سرکار او سوخته میشد چون عضد الدوله بغداد و غزالدوله مقتول شد وزیر را هم عضد
 الدوله در پای سل هلاک کردند **مؤید الدوله ابو نصر بویه بن رکن الدوله حسن بن بویه**
 بعد از پدر خود رسولی نبرد عضد الدوله فرستاد و دست عاگرد که در امر صفهان و محالیه با عضد
 ادب او پیدا افتاد و در تربیت و تقویت او کوشید اما میانه او و برادرش فخرالدوله بسایت
 عضد الدوله نزاع افتاد و فخرالدوله تقاضای شمس الملک بنیه بر مؤید الدوله لشکر مکرکان فرستاد
 بر هر دو چیره شد و هر دو بخراسان رفتند و بجام الدوله تماشای پیوستند چاکمه مرقوم افتاد و مؤید
 الدوله خدی بی بفرقت گذشت تا سصد و هفتاد و سه عالم دیگر رفت مدت سلطنت هفت سال
 و صاحب کافی ابوالقاسم اسماعیل بن ابوالحسن جواد بن احمد بن ادیس الطالقانی المشهور رازی
 بوارش قیام نمود و بعد از فوت او در پای شهری رست و یاد شاه سپاه پوشید گویند در
 اسفار چهارصد نفر شتر کتب صاحب میکند و او هفده سال وزارت کرد و در هشتاد و
 پنج در گذشت و نعش او را با صفهان بردند و او را در طومانی دفن کردند از اینهاست او کتاب
 محیط است در لقب و آن هفده مجلد بوده است **فخرالدوله ابو الحسن علی بن رکن الدوله**
حسن بن بویه بعد از فوت مؤید الدوله او را از خراسان پس از سه سال بخر
 طلب نمودند و بیامد و زمام امور در دست صاحب بن جواد گذاردند و صاحب بضبط
 اکمل طبرستان رفت و تصرف در آورد و فخرالدوله قصد تسخیر عراق عرب کرد و بهاء الدوله بن

حکومت

عضدالدوله که مهرالرا بخدا و بود و ابراهیم علی تقیال نمود فخرالدوله که بکویت و حبش
 در آنوقت در گذشت مدت ملک فخرالدوله چهارده سال بود در سده صد و شصت و
 هفت در قلعه ترک حوالی ری که برقرار کرده واقع بود و چشمه ای داشت که اکنون بنحمت علی سهراب
 نجرالدوله شرب کباب کوشک کاو و اکور ساه بسیار بخورد و مریض شده در گذشت و
 تهاجر این نزد پسرش محمد والدوله بود که فی شایسته است بنیاد صحیحی که مقیم
 ری بود با فتنه که شایسته کفن بود آورده بفرخت و فخرالدوله در آن فتنه کفن کردند
 ری دفن کردند فاجعه و یا اولوالعصار و عمارتی رفیع و کنیزی منبع بر سر گاش برافراختند
 که بعد از ویرانی شهری سوزاناران برقرار است و بعضی ندانند از آنکه مرقه طفل
 سلجوقی دهند و طفل چون شسته شد سر او را جدا فرستادند و تن او را بر تری آتش
 خوار زم شاه بردند و او چون آخرین سلسله این سلجوقه بود کسی از او نماند که برای او فتنه
 باین رفت برافرازد اما بعد از فخرالدوله مجدالدوله برای پدرش که گذشت اگر چه پدر
 کفن نداشت **شرفالدوله الوالدی** **شیراز** **عبدالله** وقت وفات
 عضدالدوله که بکرمان رفت چون از واقعه آگاه شد بشیراز آمد وزیر پسرش نصیر بن
 بکشت و لشکر باهواز برد و برادر خود ابوالحسن احمد که از جانب صمصام الدوله این
 عضدالدوله حکومت ابهواز داشت مغلوب گردید پس لشکر بغداد کشید صمصام

الدولة امير المراء بغداد و بامير التفات نزد برادرانده او را مجوس دشت قريب
سال باقبال گذارنده در صدد و هفتاد و نه برفت و در جواريدش پنج شرف
مفون شد **فكر ابو كالحج مرزبان بن عضد الدولة** بعد از بدراو

در بغداد عمارت دشت بعد از چهار سال و شش ماه بمشيت امور ديلمه ال نوبه پيرخت
شرف الدولة بغداد داده او را مقيد نمود بكي از قلاع فارس فرستاده و او بعد از قوت
برادر بسعي اراک از ان حسن ثانی يافت بپناه جبار متوجه بغداد شد بجهاء الدولة بن عضد
الدولة که بعد از فوت شرف الدولة برادر خود امير بغداد بود بکتاب او درآمد بعد از ان

مصلحت کرده کاه فارس و سیرجان و کرمان متعلق بصمصام الدولة و عراق عرب
و خوزستان همدان و مقرر شد چون رعيت ايلي ديلم را بر همه عالم رجحان
مردم از مصمصام الدولة برنجيدند بخلاف از اولانجست يار را بجان که در حین بودند
بيرون آوردند بصمصام نزاع افتادند مصمصام مغلوب شده اسير گشت در صدد
هشتاد و هفت اوراکت شديدت حکومتش سه سال و هشت ماه و او با سلیم و صمصام

وصمصام الهرو قائم اليلس بوده است **بهاء الدولة ابو نصر خسرو بن فرزند بن**

عضد الدولة بن کن الدوبين برور فوت شرف الدولة بر منده خرياري برآمد و قادر الله
عباسی او را ملقب بشه شاه قوام الدين فرموده و بر اکثر ممالک ديلمه مسلط و
باسطغان محمود صبح نمود و حرا را بخواه کاح خود برون آورد و در لاجان ماند

فوت و جدش را بحسب وصیت پنج بر دندند یک کاشن بست و چهار سال بود وزارتش
 با ابوالغالب فخر الملک علی ابن خلف الواسطی بود و در سال چهار صد و هفت سلطان الدوله
 او را در اهورکشت و از اموال او یصد هزار دینار نقد تصرف کرد سرای الکاش و عیش
 به بجاه سال رسیده بود **محمد الدوله ابوطالب رستم بن فخر الدوله دیلمی** چون فخر الدوله
 در گذشت پسرش محمد الدوله با صغرسن بر سر ری سطن نشست مادرش سیده که زنی بود
 عاقله مهربان ملکی او قیام ننمود و بعد از بلوغ خود متصدی امر مملکت شد بدین سبب سیده
 رنجیده از دیگرستان رفت و با سپاهی حصار را بر سر محاربه کرد محمد الدوله اسیر و دستگیر شد
 و سیده بالا تنه حکومت کرد باز فرزند را اختیار داد بعد از رسیده رونقی در کار محمد الدوله
 نماند سلطان محمود غزنوی او را متاعل ساخت و بغیرین فرستاد و مسعود پسر خود را
 حکمران صفیات عراق کرد ایام سطن محمد الدوله قریب بی سال بود و شرح ابوعلی
 معاصر بود اول وزارت او میفرمود پس وزارت ابو جعفر علاء الدوله کاکویه خال
 محمد الدوله نهاد **سلطان الدوله ابو شجاع بن بابه الدوله ابو نصر بن فروز بن عضب الدوله**
 بعد از فوت پدر تاج حکومت بر سر گذشت برادر خود جلال الدوله را بنصره فرستاد و کرمان
 برادر خود ابوالفوارس داد چون او در کرمان مکنی بهم رسید بنجافت سلطان جلال
 الدوله رسترا مستولی شد و سلطان الدوله چون آگاه شد متوجه ابوالفوارس گردید
 او شکست یافت کرمان رفت و از کجا بخراسان شد و بسطن محمود غزنوی سپوت

سلطان اورا با سپاهی انبوه به شیر فارس روانه داشت و بی کرمان و شیراز را منسخر کرد و لشکر
 سلطان از او برخیزد بجز آن رفته سلطان الدوله چون این شنید بکرمان آمد و بود
 الفوارس به آن گریخت و در میان مصالحه افتاد کرمان را الفوارس شدادر
 چهارصد و پانزده در گذشت مدت حکومتش دوازده سال و کسری بوده است و
 او حسن ابن فضل سیدان بوده گویند قبه حایره امام حسین علیه السلام را او بنا نهاده و از
 و وزراء دایم بوده است در چهارصد و دوازده کجول شد **شرف الدوله ابو علی حسن بن محمد**
الدوله ابو نصر خسرو بن قزوین خضه الدوله و علی در آن چهارصد و یازده در گذشت
 لوای محفلت برافروخته خطه بنام خود خواند و مدت پیمال و بیست روز حکومت
 داشت در آن چهارصد و شانزده بعالم آخرت رفت **غیر الملک کالنجی مرغان**
بن سلطان الدوله بعضی او را اعتماد الدوله و حاتم الدوله هم خوانده اند وقت فوت
 باهواز بود پس از شماع خبر بشیراز رفت میان او و عیش ابو الفوارس حاکم کرمان بکرمان
 شد و مدت محاذله امتداد یافت تا در سه چهارصد و نوزده ابو الفوارس بر فرشی بین
 سوار شد که جرم مرد بود دست و پای بمرکب **وزیران** هم بدست او کالنجی
 درآمد با جدال الدوله که امیر الامراء بغداد بود مخالفت کرد و قریب دو سال شد
 یافت تا در سه چهارصد و سی و پنج جدال الدوله در گذشت و خطبه سام ابو کالنجی خواند
 و در این ایام قوت طلوع دولت سده ظهور کرد و ضعف دیالمه شکار شد در ۲۳

ابو کالنجی ریز در گذشت مدت سلطنتش بیست و پنج سال بود و در زمان او و اسماعیل سگانه که او را
از شر او منوچهر می‌انند و بعضی از اخفا و اردشیر بابکان می‌خوانند و اجداد او قبل از ظهور اسلام از سبایان
ملوک پارس بوده اند و بعد از اسلام مجبور و اردشیر پارس منبر شده اند خروج نموده بر فارس
نشاند و حال سبطیغه در مقام خود مذکور خواهد شد **جلال ابوطاهر بن عباس الدوله ابو نصر بن فیروز بن**

حضرت الدوله دیلمی پس از فوت شرف الدوله برمن حکومت برآمد شانزده سال و
یازده ماه حکمرانی کرد و با میان او و تراک بعد از منارعه قایم بود با چهار صد و سی و پنج دگشت
وزیرش ابو علی ماکولا بود **ملک الرحیم ابو منصور خسرو بن فیروز ابوکالنجی بن سلطان الدوله**

بن عباس الدوله بن فیروز بن حضرت الدوله دیلمی بعد از فوت پدر برمن امیر الامرای برآ
میان او و برادرش ابو منصور فولادستون حاکم شیراز منارعه قوی گشت تا در ۴۲۲ هجری
و جهل و دو ابو منصور شیراز گذشت آن ملک در تصرف ملک الرحیم درآمد و در همان سال طبر
یک سلجوقی بغداد رسیده ملک الرحیم را در یکی از قلاع که همانا طبرک بوده محبوس ساخته مادر که
ایام حکومتش هفت سال بوده **ابو منصور فولادستون بن ابوکالنجی** بعد از پدر خویش بنظام
فارس با ابو سعید خسرو شاه بن کالنجی منارعه مشغول شد ابو سعید گشته شد و ابو منصور
یافت باغی ای مادرش صاحب عادل وزیر پدرش را بگشت یابن سبب فضل حسن که
از معتقدان واقعی صاحب عادل محافظت کردند و عیان فارس با او موافقت و در ۴۳۱ هجری

ابن منصور بدست آنان گرفتند و او را یکی از قلاع فارس مجوس نهادند و فضل حسن که در میان اهل
 قوارج بفضلیت و شکاره مشهور است فارس را در زیر حکم خود آورده و حکومت بر دست قار
 و بخری حکمران کرمان قصد وی نمود و فضلیت دانست که با او بر نیاید و کار صعب تر کرد و گرفتار
 شود و آخرش او را که نجات بدگاه اب اسلان مشاور امارت فارس حاصل نمود و در تهاکومت
 با او و آل فضلیت دانست و ذکر این طقه در مقام خود خواهد مرقوم شد علی حکمت حکومت ^{منصور}
 فولادستون قریب هشت سال بوده **ابو علی بن خنجر بن کاکچار** بعد از واقعه بزرگان
 بجایت اب اسلان سلجوقی رفته و وسطا نرا دل بر به طایفه سوخت بونده کازرا با قطع
 او مقرر فرمود هرگاه نزد سلطان میرفت او را نزدیکی خود نمی شناسد و در سه چهار صد و شصت
 و هفت مملکت آخرت رفت دیگر از طایفه دیلمه در هیچ دیار از او دیاری نماند **نظم**
 بقایای خدایت و مملکت خدای **مطهر** علی حکمه عدل این طایفه همواره و بعضی نوزده
 سده اند و مدت مملکت ایشان یکصد و هفت سال و بقولی یکصد و شصت سال بود
 در فهرس النوارج احوال از منظم مرقوم داشته اند ابو منصور حکیم قطران حبلی عضد
 با طایفه معاصر بوده عضد الدوله را مدعی نموده و در دیوان او سامی طایفه را
 و سامی ایشان گریز مرقوم است و بنعم بعضی از سلاطین اگر آید که در دیوان بزرگان
 بوده اند نیز قصد ما دارد **طیحه بن خنجر** در ذکر مملکت ال کاکویه که از طایفه ال بویه بوده اند

ابطایفه نیرطبقه اراک لویه شمار می آیند زیرا که اول ایشان ابو جعفر احمد بن محمد دشمن زبانت
 و او را هم الدین علاء الدوله لقب بوده چون پیرا و خالوی سیده و والده محمد الدوله دینمی بوده
 و بلغت کیل و دینم خالو را کاکوند با جعفر کاکویه نزد سیده امده صفهان با قطع و مقرر شده
 خود مردی فاضل علم جوی عالم دوست قدردان کریم بوده است برهان اسمعیل است
 که فخر الحکما شح ابو علی بن عبد الله بن نجی المشهور بن شیخ الرئیس با وجود چندی ملوک بر
 معاصرین او تن بصحت و خدمت بهجت در داده اما بورارت ابو جعفر احمد کاکویه است
 قدم در زنده حکیم ابو منصور قطران حبلی عضدی که روح ال بویه بوده است در قصه که نام
 رود کی مشهور است در بح وی گفته و هزار تومان جایزه گرفته و در حسن تجلص گوید
 شادی ابو جعفر احمد بن محمد علی ایچک سلطان مسعود غزنوی خواهر حسام الدین علاء الدوله ابو
 بقدرت مساکمه دشته و صفهان را بوی بارگشته اما علاء الدوله در ایچکومت دم از آتش
 میزده و قتی بر سلطان می بناد و بخرای نمیده تا وقتی سلطان بوی پیغام فرستاد که اگر دست
 از می لفت بر نداری خواهرت را بدست خرنده کان خواهم داد و می پاش داد
 که از خواهری من بیرون رفته و اکنون مسکوحه وزن تو است بھر که می مرا زبان
 وزن خود را بمردم داده مسعود مفعول شده باری بعد از سی سال حکمرانی در ۴۳۳ هجری
 مری و سه بزرگ طبعی در گذشت **خبر الدوله ابو منصور فرامرز بن علاء الدوله محمد**

چون کبر اولاد وی بوده بجای وی گه کرده اما برادرش الوکالی کر سبب شهر نهادند و
 توابع انرا تصاحب کرده حکمرانی میکرد و برادر دیگرش اباحرب که با وی نبود در
 که ابو منصور فرامرز بوی قلعه نظر گرفته که اموال بدر بر جمع و ضبط کرد فرصت کرده بعضی سبب
 ابو منصور را در دست خود را بقلعه انداخت و عیسی شد و از بیم او کاهی خود را بسطین سگله
 که در ری بودند می پست و کاهی الوکالی را فولادستون دینی حاکم فارس میگویند که در ری
 و ضبط صفهان ترخیت و حرکت میکرد و سبب قلعه میزد و زرد و دغل میشد تا آخر
 الامر طفل بک سجوی ترخیت صفهان آمده صفهان را از او انزع نمود و بر آنجا
 ابرقوه و یزد فرستاد از انبروی سطلایقه با نایکان یزد موصوف و معروف شده اند
 و مدت بیست و چهار سال حکومت داشتند در ششصد و چهارصد و یکشت

الوکالی کر سبب بن علاء الدوله

مدتی حکومت بهمان و نهادند که زنده در ۳۸۰ ساله سده ملک را از تصرف
 وی بیرون آوردند وی بفارس رفته ابو منصور فولادستون دینی حکومت بهمان
 و خورستان را بوی تفویض کرد و بدولایت شد در ۴۳۰ ساله چهارصد و چهل و سه هم در
 در کشت و مدت حکومتش در هر دو ولایت بهمان و بهمان چهل و دو سال متداوم
 یافت بعد از وی امیر علی بن محمد بن علاء الدوله و یزد و ابرکوه مستعد

حکمرانی یافت و ارسلان خاتون دختر حفر سیک سلجوقی که سقا در جاله کاج تمام عباسی بود بگرفت
و بدشت امیر علی و خاتون زنی حبیه کریمه و فغانی که هنوز امانی نبرداران مخطوطه احداث فرموده و
امیر علی اخراهر در محاربتی که بنامین تش و برکیارق سلجوقی افتاد در رکاب کیارق کشته شد و بقولی در رکاب
سجدر حرب کورخان کشته شده است و مدت حکومتش سی و یک سال بوده است و سلطان سنجدر بزرگ ایلان
بودی که از قریای او بودند و گفته است ابسام بن مردان برادرش غیاث الدین سکر که از اماران
کاکویه بودند نقولض فرمود و او به نیات دو دختر وی که ارسلان خاتون سلجوقی بود بنام سکر و

آب بکت سام بن مردان در روزگار خود مدسه عالی بسخت و سادست نفس میانی

هرج و مرج میزدند و حکومت را به برادر خود غیاث الدین سکر گذارند در سه پاصد و هفت در گذشت
غیاث الدین سکر مردی بهادر و کافیه بود و کاهای اربل سلطان سلجوقی حکومت

شیراز میزدند و بر اصفهان نیز حاکم راندی در سه پاصد و چهل در گذشت مدت حکومتش
سال بوده است محی الدین و کاکوس و سام و قطب الدین پسران او بودند **قطب**

بن غیاث الدین کونیه که از او لیا کرید و در زمان می برلق و حجب بر کرمان بود

شده و دختر او را برای پسر خود شاه محمود بنجوست و از او کرد و چین خاتون که زن افلاخان

و بانی عمارات شیرازست بوجود آمد اما پیکان شیراز در ظل رافت او میزیست و فوات

قطب الدین او منصور در ۳۲۰ شمسیت و مدت حکمرانش سی سال بوده است

شاه محمود بن قطب الدین سیزده سال حکمرانی کرده و در شصت و سی هفت
سفر شاه بن محمود ده سال حکومت داشت و در شصت و بهشت سال
از بنای او بوده است طغثا بن سفر معاصر ابا ماخان بوده و بنای
استقلال تمام داشته او و مادرش با قوت ترکان در کمال ببردند و او را دو پسر ماند علاء الدوله
و یوسف شاه مدت طغثا هشت سال بوده است و در شصت و شصت و هفت هجرت

امامک علاء الدوله بن طغثا بن
بعد از پدر حکمرانی یافته و در عهد او سی

عظیم آمده و خرابی فاش پسر در ساینده و پشوات مردم خراب شده خدای بر سر ملی جمع
شدند و بران پیشه غانه کردند و محلی معتبر شد و سر جمع نام یافت و اکنون نام آن محل
امامک از این غصه تار و تار شد مدت حکومتش نیت و بیچاره بوده و در شصت و شصت و هفت
بر امامک یوسف بن طغثا

بعد از پدر حکومت رسید و حصار شهر را در ابداخت و سیل را برگرداند از غایت بهت میسر بود
و خبرش با دخل مساوات داشت و امیر مظفر و امیر محمد که از مظفر نسلند مدام میسر بود
دوی بود و حسن و حسن و حسن و حسن رسانیدن نمیتوانست اینها از خان خان
مغولی شکلی و حکمرانی نزد ما مور کرد و خبرت امامک بعضی را بر نداشت و آن نسخه را تار کرد
و سر از حکم خان باز زد و از آن دفع او غرم خرم فرمود محمد انداجی را با سی هزار چریک

و حضرت رفیع و رفیع وی فرستاد و آنایک یوسف شاه چون در خود تاب مقاومت
نیافت با جارا یزد و پستان کریمت فرزند و زنش بماند و امیر مظفر عیال و
و اولاد او را برداشته باردوی غزن خان برد و بدین حدت ارجمند پایه قدرش بلند
و سلسله آنایکان یزد انقضای یافتند و یزد و بر صرف دیوان آمد **طبقه ششم در**

طایفه از موکیان و جرجان که مشهور آل زیار و آل قابوس اند

طبقه دیالمه آل زیار و آل قابوس یزده نفر بودند و مدت لشکشان را در فخر التواریخ
علی الفضل که یزد و شصت سال تحقیق و تقسیم و مرقوم داشته ام اصل این طایفه
نیرماری بوده اند و دیکلمات افتاده بنجول و کوشه یمنی میگردد و اینداند در زمان خراج
سادات علوی دیکلمات و رجوع سیاهیان کیدان پید طروش مکان بن کبی
وی رفته مرتبی عالی حاصل کرد و نامی بلند بر آورد و در زمانیکه محمد بن ابوالحسن پدر خود
در امل و آل شاه مکان بن کبی دختر زاده خود اسماعیل بن جعفر بن اطروش را بیکله
پنج در امل بر سر آویخته او را میقتد ساخته پیش برادر زاده خود علی بن الحسن حاکم قزوین
علی در شاهی از شجاعت مست شده خواست که قصاص کند از قضای اسمانی قضیه بکشد
دیالمه محمد را بیکله بر داشت علی بن خویشد به پسران معین شد و سفار بن شرویه
جنگ کرده طبرستان را از او گرفت و بر ری و فیرن و قم و کاشان و کرک و جگن چاه

چنانکه همانا اشارتی رقمه مستوی شد و خطه نام انو نصر سامانی خواند و از آن بن باغی کردید
مجدد زمان کوی بازی از اسب جدا شد و پیغام و هلاک شد و علی بن جوشید نیز
فات یافت ماکان بن کاکی برشته طبرستان از اسفار گرفت و حسن بن محمد بعد از پدر
یافت و با ماکان محاربه افتاد و حسن قتل رسید و عیسی بن جعفر حکومت نشسته اما با کا
با ماکان بن کاکی بود و پیرسوم شد و دولت از آن طبقه تحویل یافت و کا کارادر امیر بر
منافع هم رسید و با اسفار کرد و فرمانرا امر در سیه رسید و دو سپاه با ال سامان
امیر نوح مشهور را ماکان داد و بعد از اندک فرصتی وقوفی ماکان بعینان سرکش یا میر نوح
سامانی تالش سپهسالار را بدفع ماکان فرستاد و با همکار مردم مبارزه راه گرفت و میر نوح
اسکافی و پیرانبر برای مشاورت با وی فرستاد و خود قصدش نور کرد که طبرستان را خود
و سپهسالار قوش روی بر می خیزد و ماکان کاکی له مرد چپکوی دیر بود باده هزار مرد
پوشن مرد در نمی نشست و کار با صلاح بر نیامد و محاربه قایم شد صحنی عظیم همگین روی داد
و در آن معرکه ماکان کشته شد اسکافی تجرعه عبارتی بعد از نام خدا نوشت که اما
کان فصار کاسمه این باقی خواست و از کان فعل ماضی یعنی ماکان چون نام خویش
یعنی نیست **انفا بن سیرویه** بعد از کشته شدن ماکان کاکی اسفار بن شردیه که مدتی ملار
خدمت ماکان میکرد و از بد خلقی او ریخته بخراسان رقمه درشته ملازم مکر بن محمد عالم

نشاء بود که از جانب سامانیان شسته بود و بعد از فوت بکر بجای او نشست مردی و کج بن زار را
 سپهسالاری داده و از ری تا رنجان و ساحت جهرتان بدست آورده مقتدر رجایی بان
 پسرخال خود را بدفع او مامور کرد امانی قروین با او اتفاق نموده چون بسفیر بر مارون ^{مطهر}
 از امانی قروین قتل و اسیر بسیار کرد و مردم از او برچیدند سفیر مرد و کج را با تاملت اهل
 طارم روانه داشت و مردم قصه وی کردند او که بخت از حوالی قروین رفت **مرد و کج**
بن زار از اولاد و خفا و ارغش فرمادند است که در عهد کجسرو حکمران گیدان بوده اند
 و از تصاریف زمان او نیز عذارست ماکان کاکی بن داده بود چون سفیر از ری کریمه
 رفت و از بجا اراده الموت کرد و در شهر سه ست عشر و ثلثه مرد و کج یعنی مرد و پروا
 لفظ کیناست و کنایه از دلیر و مرد گیر است او در حوالی قروین لشکار رفته بود با کاه سوار خد
 که بتعجیل تمام براه الموت می نازند بعد از تحقیق معلوم شد که سفیر است که فیرامیک مرد و
 بروی تاخت پیک حمله او را بر خاک ملاک افکند پیکبار کی پشت که عراق مسط ^{سپهسالاری}
 یافت چنانکه امانی همان فرمان او سرچیدند و در همان قتل عام نمود چنانکه توشه
 که دو هزارند ایرشین ارشوار مقتولین جدا ساختند و مرد و کج علی بن بویه را با بردن
 بکر ج فرستاد و خود عازم صفهان گشت منظر بن قوت که از جانب قوت حاکم ^{کج} صفهان
 با مرد و کج حکمت کرد و منزه با شتر از نزد پدر خود با قوت کریمت با قوت سپاه فارس ^{مرد و کج}

کرده نهریت یافت و در این اوقات علی این بویه را برادران در لرستان بود با قوت بنادر
 سوار متوجه انانث از میان نخت و یالمه کسب یافته بکریخت و اموال او بدست علی بن
 و دیگران افتاد و بفارس رفته عموالدوله را برادران خبر از ان خبر کرده بکریخت و دیگران
 القصة مرد و بچ بعد از فتح صفهان سلطنت یافت و چون بکراک عادت داشت و هم
 انانث سلطان میخواند غلامان با هم متفق شده در آنکه مرد و بچ کجام رفته بود بر سر او کجه
 بقتل آورند و کان داکت فی ثلاث و عشرين و ثمانه مدت حکومت او است و هفتاد و
و شکمیر برادر مرد و بچ در کیدان بود و مرد و بچ در حیوه خود حکومت ری بدو داده بودند چون
 مرد و بچ را بکشتند ملازمانش جدا او را در مابوت نهاده ری آورده با شکمیر سعادت کردند
 و او استقلال تمام یافت در میان او و رکن الدوله دیلمی منارعه بود و شکمیر در سکارگاه ارا
 در که شد مدت سلطنتش سی و چهار سال بوده **بنفون** پسر شکمیر در وقت واقعه
 بدر در طبرستان بود چون خبر یافت بچهل تمام آمده قایم مقام پدر شد و در شهر
 و ثمانه فوت شد مدت حکمرانش نه سال بوده **امیر کابوس بن شکمیر**
 کابوس که معرب ان قابوس است از مشاهیر ملوک جرجانست و بعد از پدر خود
 و شکمیر بر منار ابا و اجداد بر نشست و او پادشاهی قاهر بود در فضل و ادب و نام و نسب
 معروف و بصفات کمال و جلال موصوف در حسن خط عبارت از ان خط قابوس

جناح طاووس از صاحب این عباد و تعریف خطا و مشهور است و بعضی رسالت و عبادت
 او در تمامه الهیه و تاریخ دارند آن و سایر کتب مسطور بسی در ذکر حال او و الفاظی خوب و
 عبارتی مرقوب آورده و دیگران در مولفه خود از او اعطاس و کسالت کرده اند بعد از
 غلبه مودله و له سری فی الحاله از شهر آباد بخرجان رفت و مدت هجده سال تمام فی الود
 جون البرز آبادهای مختلف حوادث بخند چنانکه سبق اشارت یافت از آن پس مکرر حکمرانی
 خود بر و در تاریخ مضبوط است علی حکمه امیر قابوس بعد از قتل شعیب بن در او مرصع الحی الود
 دیلمی در یصد و شش بر ولایت کید از بطرستان و جرجان اتصال و اتحاد واد و حکمرانی کید از بطرستان
 به پسر خود منوچهره بارگداشت و با سلطان محمود غزنوی ای موافقت قوی کرد و روان بر دی
 فرستاد و با سپاهانی سکاکی مبدل گردید تمامی بلاد و بطرستان و رستخاران را صل و دیار و
 کار که از آن می درآمد و دور و نزدیک از انعام او بهره ور شدند و برکت و بخت از انعام
 او تو انگر اندید بحسب بان همه اخلاق کریم و کمالات سیم با امراء و لشکریان خود داشت نوی
 و در سفاک و ما اعظم خود خود دار می نمود کناه خود را مکافات بزرگ رودشتی و کار
 رسید که بزرگ و خورد ولایت و پناه او را و اندیشاک شدند و در چاره ای کار مشورت و موافقت
 نعم صاحب او مردی با سلامت نفس بود و در حاجت خلق بود و بی سببی و حب و بغض او را
 ملازمان درگاه اتفاق کرده بعزل او همه استان شدند بی پیرامن قصر او را احاطه نمودند

و بغارت اناته او دست دراز نمودند امیر قابوس شمس المعالی به بطام رفته نظر غیر
بودند اما استر ایا واده تصرف در آوردند و طبیب امیر منوچهره فرستادند و در
و سپاهی اشفته و ولای شوریده دید اکابر زمان گفتند که اگر ما مفت نمائی تو را بجای
شمس المعالی ترک داریم والا از این سلسله کشته پیکانه پیونیم منوچهره دید که چاره جز
مدار نیست ساکت شد و او را پادشاهی قبول کردند و منوچهره قابوس در بطام خلافت
نمودند و مقرر شد که امیر شمس المعالی در کوشه عبادت یزدان بر دزد و زمام ملک در دست
منوچهره شمس المعالی را در عمارت شایسته بسوی جناسک حرکت دادند و راه را
که ملزم رکاب او بودند پیرید که سبب این عاذه چه بود یکی گفت بواسطه اطفال مرا
من و فلان و فلان اتفاق در اینجا کردیم شمس المعالی گفت اگر شما دوسه تن برای
نشانی بعد از خندی صبیان شمس المعالی قابوس را در خاکتواری مخلص و عابر
کردند و کندی که مغیره است هنوز در حوالی استر اباد بر پای و از همه شکم است
و مؤلف در مایوریت سفر خوارم از ایدیه ام امیر شمس المعالی شاعر عربی و فارسی است
در تذکره مجمع الصفای الفصیحی من بنده اندراج یافته بدست سلطنت سال ۱۰۰۰
در سه سصد و سی و هشت روی نمود در کتاب تاریخ الملوک نوشته است که قابوس
بجای شایسته الرض بوده و حاله فخرالدوله در خانه او بوده و دختر او در خانه فخرالدوله

امیر منوچهر بن قابوس بعد از حکم در حکم قادر عباسی مشور حکومت مادی که

باشمیر المعالی بود بنام امیر منوچهر رقم شد و او را ملک المعالی لقب داد و سلطان محمود
غزنوی مراد است تمام حاصل کرد و سکه و خطبه بنام امین الدوله سلطان محمود
وسطان او را مادی خود اختصاص شد و بعد از استقلال کمر کار گذاشت قاندر
از میان برداشت در سنه اصدی عشر و اربعه در گذشت مدت ملکش را در هرس
التواریخ در محد این بنده میت و پچال تحقق و ترقیم داده ام **ذکر دار ابن شمس المعالی**

قابوس شمس المعالی در اجدادی بمصاحبت اوعلی سحوری مشغول بود پس از او دوری گزیده بوج
سامانی پوست و مصاحب او بود چون امیر قابوس شمس المعالی بر مسند حکمرانی مجلس کرد
او مدارست پدر سافت و اکرام و اغراض عام او را بطرستان فرستاد و در طرستان
لشکر و مهربی کشور پرخت او را در خدمت شمس المعالی مورد تهنیتی کردند و از آنجا مکتوب
رسیده خود را بری فرستاد و شمس المعالی خوشنود شد و بعد از چند روز دیگر باره دارا را
خود خواند و از ادائای راه پشمان شده راه خراسان در پیش گرفته بحد سلطان
رفت و مورد بحیل و تعظم تمام شد اما بنا بر غرور جوانی و بیکی ذات بعضی قول و فعل او را
که مایه بخش خاطر سلطان گردید و از غربت او کاسه شد و از آن تغیر مراج سلطان
آگاه شد از خوف بر او عرجان روانه گردید زیرا که در میانه دارا و سایر حسان دوستی نمود

قام بود محمود را و اکاهشت از قهای او جمعی را ببار آورد پس فرستاد سواران او
 زبیده بازگشتند و سلطان محمود از شارحاکم عرستان و در انجوست او را حار بفرستاد و
 جندی مجوس وارد درگاه سلطان میرست دیگر باره فرصتی کرده بگریخت و
 سلطان محمود او را بجسی مجوس داشت تا وشت سلطان از دارا مر لقع شد بیری
 ترحم فرموده او را رانی داد و مقرر فرمود که امیر ارسلان جاذب با عانت او
 لشکر کرکان برده مملکت را از منوچهر گرفته با و پیارد و ایگار قبل موقت موصاف
 منوچهر بود چون منوچهر اختصاص یافت سلطان دارا را بجیت خوانده حصا
 خود کرد و ملک با منوچهر که شت اخرا او در صراسان در گذشت و بعد از منوچهر
 امیر کالی سلطان کرکان رسید **امیر کانی نوشیروان بن منوچهر** امیر کالی بن
 منوچهر بعد از پدر سلطنت یافت و شرف المعالی لقب او شد و در ولایت مش
 برقی و فوق امور پردخت کونیند وی سپرده پست بنش زیار میرسده و در زمان او
 محمود غزنوی در گذشت و سلطان مسعود بن محمود پادشاهی رسید که شورشی
 میان بسه بود و بجهت تاجر کرکان و طبرستان سکری مستعد بخش آورده بکرکان
 متقارن ایحال سلطان مسعود خبر داد که سلاطین در خراسان تیرگزار در آمده اند سلطان
 بعد از خراسانی بعضی از ولایت کرکان بغزین مرجهت نمود و شرف المعالی مسعود در طبرستان

برداشت و در سده اصدی اربعین سیمین و اربعانه در گذشت مدت ملکش سی سال بود
 و ملک او بال صبح رید **کاووس بن کاکوس** **دشمن** بعد از کالنجار بر جرجان
 مستولی شد و بیکرانی برداشت در زمان او ال بویه ارمینان رفته بودند و ال سنگین غریبی
 قوت تمام داشتند و آغاز طلوع گوکب اقبال سلاجقه بوده و با سلطان مسعود بن محمود
 محاربات داشتند و یاسوده بگومت مشغول بود و غالب اوقات در مصروفیت
 و تحصیل حکمت میگردید و بمناسبت اتحاد اسمی با جد او خود قاکوس دسکتر **کاکوس** **کاکوس**
 دارد از آنستاده غرضی المعانی لقب یافت و کتاب قاکوس نامه که مشتمل بر حکمت و نصیحت
 و در غرارت الفاظ و مناسبت معانی فی نصیر است از تصانیف غرضی المعانی است و مؤلف در
 فارسی بر اول آن کتاب نوشته و معروف مؤلف و مصنف آن نموده در این کتاب
 پسندیده از باب دولت و حکمت است دوی در او آخر عمر که رفته و در مرا
 بکرکان از کار دنیا رو گردان شده و در زمان موددین مسعود بن محمود امیر الوالی **کاکوس**
 کنجه داران و مخدوم حکم طهران الحلی لغز برای کربستان رفته بعضی گفته اند سعادت
 شهادت یافته علی ای حال در سه چهار صد و شصت و دو در گذشت **کاکوس**
 صاحب مفتاح القلوب است و کمال گفته و کیدر شاه که قاکوس نامه نام است
 این طایفه بوده بعد منقرض شده اند مدت حکومتش هفت سال بوده است و حکمرانی را

تختنا صد و بیست سال است دریافت است طبعه منقسم در ذکر ملوک کاویاره که طبعه
دویم باوند اولاد عم انوشیروان عادل بوده اند چون قباد پسر انوشیروان بنیشت
جاسب بن فیروز کمتر برادر او با همتر برادر بشد چون بهش در کشت ایگم قباد
با مسمه رفته و در ولایات در بند و حرر و سقداب و شیروان و لاور بهما بطور
آورد و آنکس و در اضبط کرد و در کج حکم آن شد و فرزندان از او بودند که یکی ارانا
نرسی نام داشت و دیگری بهوت و دیگری سرفاب و بعد از جاسب سرفاب
بولایت شیروان گفت نمود ملوک شیروان ارسل اوینا حاکم که لشکر خواهد یافت
و سری قلم مقام پذیر بود در بند در زمان او بسته شد و بعد از سری شیرفروز
کیدار را بر صرف در آورده از او پسری بوجود آمد و او را کیدار نام نهاد و چون کیدار
در کشت کسل فرزندش کای او بماند چون سخن گفته بودند که پادشاه ولایت
و کیدان و طبرستان خواهد شد رای تصرف طبرستان کرد و تخت خواست که
بمانشایان بلاد رود و از جزو کل کارانجا با خبر شود بگوید و سه کاویه بش اندخت بصورت
رعای محمول راه بازندان برگرفت و بدینجا شده بدین وجه او را کاویاره خوانند
یعنی کاو دوست و دران روز کار او در پارس نامی از جانب یزد کرد و حکم
طبرستان بود عمارت او چندی بماند دران ماند و از او دلیر بهما بطور آمد و در آنجا

مشهورست چون فیروز کاو پاره از پشت روی و محمد و معبر اولایات سخصار تمام حاصل کرد
 بکشدان بازگشت سپاهی سوار و پیاده رویین دار و خشت افکن از دیلمان و گیلان برداشته
 پسر سرافرازش حکمران مازندران تاخت و او را محذور نموده ولایت مسخر نموده
 تصرف او را در ولایتش بزد کرد در از حال اکامی داد بزد کرد در حسب نسب او حاجت
 روشن شد که اولاد جلال بن فیروز است و از خاندان بجانه نیست مازندران و مسلم دانستند
 و کاو پاره بدرگاه شاه ایران نیکیش فرستاد و اهل قهاده کرد و شریف و مشهور گرفت
 شاه او را لقب فرشتو کرد شاه کیل بن کدات هلقب و مخصوص شد و از شایسته
 او شد پس از چندی از پارس از پشت است در قهاده بدان کوفت و حکمی در گشت
 و الملک بر فرور بشارت و منازع قرار گرفت و بن واقع در سی و پنج سال بعد
 جدید بزد کردی روی داد فیروز کاو پاره اگر کرکان تا کیدن بر تصرف در او در و در
 یغالی مسا و غایب دار الملک او شهر کلدان بود و بعد از او پاره سال گامی در گشت
 و یغالی در سال هجری بود و از اهل حکمرانی کوس تا وفات کاو پاره صد و سی و دو سال بود
 دو پسر ماند کی کاو پاره و یغالی نام داشت و دیگری با دوستان و یغالی بر تخت حکومت نشست
 و یغالی پسر او بود و با دوستان داد و در حکمرانی بود چون عساکر سلام بزد کرد و مسقط
 او منظم بری افتاد که گشت با یغالی که کوسان بهر مدی گرفته پیاده سلام در کاب خست امام

امام حسن بن علی علیه السلام بایران آمدند عبد الله بن عمر و خدیجه الیهام و فہم بن عباس و مالک بن نجیب
مازندران آمدند و بارگشتند و مازندران بایران آوردند و در آنجا که بود سلطان خود نمودند و بعد از آن سال
نفرمانی گشتند و مردم طبرستان گروه کرده شدند و ابوہ حکمران گشت و پس از آن نزد سال و نیم
نیز و گشت و از زمان وی تا آخر او لا و پیچید بودند کہ حکومت داشتہ اندیکصد و نوزده سال حکومت
کل طبرستان و گیلان و سواد و مازندران و کرکان در تصرف نہا بماند علی بن محمد و ابوہ فرخان و سرکش
مازندران گشتہ تا عیشا نور تصرف در آورد و کار او قوی تمام گرفت و شہر باہنا و کردہ و لایہا نمود
نمود و آورد و المناقب لقب کردہ و آخر دایلمہ بر او بشوندند و او با کل آمدہ در قلعه فیروز خسر و دو فرسخی
متحصین شد و یلمان اورا چار ماہ حصار دادند سپہد فرخان تیسری کردہ بغیر نمود و تا نہای بزرگ گشتند
وہ من گ و بر فراز حصار خشک نمایند چنان کردند چون محاصریں ان بدیدند چنان ان کردند و با
از وقہ وی تمام نخواہد شد و محاصره حاصل خواهد بود پس متفرق شدند و او بیرون آمد از
تا دیلمان خند قہا بخت و جوی و جہر گفتند کہ خبر سادہ عبور نموستی و اسودہ طر کلکری برداشت
نوبت بعد او ترکمان خواهند مازندران در آیند وی یکدشت کہ از زبان شنید و طمع
منقطع شد شہر سہباز را او بنیاد انکند و در این ایام عثمان را در مدینہ کشتند و حضرت علی
ایطاب علیہ السلام کشت شدہ بود و قومی بودند اما نرا بنوا حمر خوانند و بنصرہ
پوستد و رسانند امیر المومنین علی علیه السلام برانان تاخت و حمله را بازان و فرزندان

و سنان انرا بده کی بیع و شرا میگردند مصقله بن هیره شپانی انرا بصدر هر درم
 خریده اراد کرد و سی هزار درم بدو داد و باقی را ادان کرد و با جاکر نیت و معاویه بیست
 امیرالمومنین علیه السلام در حق او فرمود قیح الله مصقله فعل الساعه و فرماد انرا
 و خانه و شرای او را خراب کردند فرمود چون امیرالمومنین شهادت یافت و معاویه
 امانی بازندان متابعت او نکردند مصقله مدعی شد که چهار هزار مرد بازند از ان شهر کند
 لشکر گرفته بجزیره فرغانه مد و مدت دو سال بمبارت میکردند تا آخر بطریق کجور براه
 کنیزان ویرا بکشید و کورا و برابست و عوام بجان انیکه او صاحب رسول بوده مرا و برا
 زیارت کنند علی بن محمد سپید فرغان بزرگ استقلالی تمام یافته و در ان ایام مصغان کاش
 از تخمه رود و نواحی ان مرزبان بوده اسپه گاهی بدان سو بکار و شراب و عیش روی کرد
 مست معان و لاش را بشرط بنخواست و گرفت وی ناچار بجهنم شایان داد و او
 خاص وی را سرائی ساختن فرمود و اباموضع را تا بدر با کنار کرد فرمود و بر بند و انجا
 شهری بساخت و قسری عالی بناد کرد و در شر و لاش را در انجا داشت خرام
 و لاش کنده و خیاثی سرزد اسپه نیز سر او برد است و ولایت او تصرف گرفت
 قطری بن الفجار المازنی که از گردن خوار عرب بود از حجاج کرکته با سپه فرغان
 بنایید و عمر فایق و صالح محراق و دیگر سپاهیان سرداران قطری را اسپه بدست آورد

علوم داد و تحف فرستاد چون اسبان و مردان انکروه قوت گرفتند طمع در مازندران بستند
 و پسر پسر پیام دادند که اگر دین زر و ثمنی کناری و اسلام نیادری ولایت توست تمام ی
 جواب داد و نیت گفت و علوم بهرید و در اوقت حجاج بن یوسف ثقفی از ارقه راکش
 و سبب این انی بهر مقبول گردید بود بسفیان بن ابولابر کللی را با لشکر شام و کوفه بر سر قطری
 بخرتان فرستاده سر قطری را خواسته بود چون سفیان بری رسید اسبید فرخان شکایت
 آورد و قطری نشسته بود بسفیان پیام کرد که اگر من در قطری توانا فای کنم مراجعه دهی یا
 گفت هر چه مرا دتو باشد بهی گفت مرا دین است که معرض ولایت من گردی او عهد کرد و در
 قطری و سپاه خوارج در حد دماوند نشسته بودند چون ارکار آگاه شد بهمن روی نهادند
 اسبید فرخان دنبال او گرفته در ظاهر بهمنان در خوارج رسید و صف است کرد قطری معروض
 میان خوارج اسب بر کشت و قصد بهی مازندران کرد او نیز نیاد و پیش نهادت
 بینقاد اسبید بر او باخت از مرکب برآمده سرش را برداشت و عمیق و صالح بن حرق و
 خوارج قتل اندند و بعضی را اسیر گرفته مازندران فرستاد و بقایای سپاه و پسر که کشتند
 و خانه قطری در امل بوده بقطری کلاه موسوم گشته علی حکم بهی سر قطری را بعضی با غنایم
 بسفیان فرستاد و او با فحشاء نزد حجاج بردند فرمود حجاج نهادند ولی در این فتوح بهی کرد
 و مردی با کبر و اراد و سرخ و خرداری گستر بسفیان فرستاد که اگر گشتن قطری است او بود

خرد و زر بر سر او تبار گشت و اگر کار سبب باز داشت پسر و کتر را بر سر سفیان بزدند
 و پس از تحقیق جان کردند و در بر نیامد که عبد الملک مروان در گذشت و ولید بر نشست و حج
 و در این ایام قتیبه حکمران خراسان و ماوراءالنهر نمود و با اسبب اظهار و داد و کاوی کرد
 و نزد بن مهربان بن سیما بن عبد الملک مشغول بود و هر وقت که قتیبه خبر فرخ از خراسان
 حوضه داشتی سیما گفتی که اخبار فرج بادی منویی که صحت آن معلوم نیست جبراکشور مار در آن
 که روضه است از روضات جهان و از بلاد اسلام فتح منگی و فقه میست که بزرگ و ستم است
 او را جلوه نموده و اسبب دوست است و قصد و نیاید که چون ولید در گذشت سیما بن مهربان
 و مات خراسان نزد بن مهربان رسید و فقه اقل کرد و لشکر خراسان برداشته و فتح مازندران را نمود
 و بکرگان رسید چون اسبب خیر یافت حمله ایلی ولایت و اهل حرم و چار بیان و موال را بکوهستان
 نقل و دو بهمان و دشت آبادی نهاد و تا بزرگتر شد بکرفت و آن پیشه کش عظیم است و در آن
 حصاری محکم نموده اسبب فرخان به پشهای کوه میرفت بخدا که او بهامون حرکت میکرد
 اسبب در برابر او بر فراز جبال عشق نمود تا مهربان شهر ساری در رسید برای اسبب فرود آمد
 اهل ولایت بر سر آمد و هر کس از اسبب اجازه میخواست که بطلب و حفظ زن و عیال و قارب
 خود روند و او بر قصد فرار بسوی دیلمان کرد که بدخواهد بهر اسبب پیش بدر شده او را از این اندیشه
 منع مینمود که اگر بگریزی شکسته شوی و لشکر بر کنده و پشت که دایلمه ترا بپایان دادند

بلکه تو را گرفته دشمن سپارند با آنچه حکامی که سپاه و ولایت از تو کمتر بودند از نزد مکر بکنند و مقتدا
 کردند او بی آنکه ثبات وزیری و کس فرستی از دیلمان سپاه خواهی سپهر فرغان را این را
 افتاد با مواعید بسیار کس دیلمان فرستاد مدد خواست ده هزار مرد پیش اندو و نیز بدین جهت را
 این امر معلوم افتاد و خدایس بن المعبره بن المهلب بن ابی صفرة را با ابی الحکم طبری و سبت هرگز
 بمصاف سپهر تعیین کرد چون نزدیک لشکرگاه او رسیدند سیستان و طبری پیش باز آمدند بمقصد
 لشکر اسلام محمد بن ابی سره الجعفی بود بر سیستان بودند و انجم را شکست و او را کشته و بدینال
 نیز بکنان رفتند و اسپهبد با جماعت سپاه خویش بر قلل خیال شدند و بیک و شیر لشکر اسلام را
 مغلوب نمودند و براه و بکرانده سر راه گرفته کمین گشادند و قریب پانزده هزار کس را از لشکر
 اسلام بکشید و چند کس از اقارب نیز بقتل انداختند و همچنین لشکرگاه بربد بر سندنجهماهی سوخته
 کردند فی الحال سپهر فرغان مسرعی مکرکان دو اندیش پیش نهانده صولیه که یازده کشته شدیم و
 لشکر او را بر کنینیم باید که زلزلش با جماعت که مکرکانند پاک کنی مال اما زانو بخشیم نهانده
 چاکمه اسپهبد گفته بود عمل نمود بر اینها شیخون برونند و اموال ایشان را گرفتند و آخر همه را بکشیدند
 و بجاهتین از آنها اقارب و بنو اعوام بربیدن جهل بودند و چون این کار رفت سپهر فرغان
 بفرمود که از شهر ساری نمکه مکرکان در خنهای برک را بریده بیکند و راهها را ضایع
 و نابود کردند که سوار شوند رفت و قصد باخت نیز بریدند و عساکر عرب و عربان کرد سپاه

وی بر اعراب چهره شده و دیگر کشید و نیز در کار خود فروماند و نیک بهر مرد
 اندیشه خلاصی افتاد و دل از سکونت باز نداشت بر داشت بدست سحر جانت کوشید چنان سحر
 بود اصلش از دیالم و سابقا در دست مصطفی کردی و پس از او جنگ بر بدین مهذب افتاد
 و نیز اموال وی گرفت و او را محتاج کرد و ایوقت خود بوی محتاج شد و او بخواند
 و معذرت خواست و وعده های نرک دل خوش کرده بود و نوید داده و او را در دست
 خواست وی گفت من از عمل گذشته و لکنک نسیم و در صافقت و درستی تا بهم و طر
 صلیح قوم مجوس که اسیر و اسیر او بر مصیبت حال مسلمان ترجیح ندهم و نیز
 گفت خبر کرکان پارسیده است که امانی باز نداشت راه مار بسته و مسدود کرده اند و در
 دو سال که ما این عرصه و جهاد گرفتاریم خود یکجوب زمین نداریم و در دست ما نخواهد
 و مردم از ما بترسوند و اهل ایملک مسلمانان نمکند و توقف ما پیش از این در ایملک
 زبان تمام دروین جاره بر اندیش که بساطت از همک پرون شویم و کاف
 اهل ایران پیش از ما نیم و باز دیگر به ارک ایملک کوشیم جان سحر گفت که
 جابن است اما این کبر الکتون غالب و چهره شده است اگر بد و از در صلاح سخن کنم
 سخن من نشنود و گوید دو سال است که ولایت مرا نبرد خراب کرده و مال و چار بای مرا
 تا راج نموده ضرر زیان بسیار بمن رسانیده من چه جواب گویم نیز گفت سرصدن از در

کرکاک

بدینم که مارا راه دهید و سپردن رویم پس بنان نبرد اسپه فرخان آمد گفت مرا بزرگین جنب
نزد تو فرستاده اگر خدمتی با تو قبول کنی اورا از ولایت تو سپردن برم و این شهر را از ملک
رفع سازم و اکتام و عراق و خراسان و ترکستان نام کرده سپاه پشمارا از هر جا بوی جنب بید
و کار تو نیست و نابود شود ولایت تو نماند و دیگر خود دانی اسپه ارمنخان جان منی و دودم او
حسابها گرفت و تبرید چون دوسالی دور رفته بود که در رحمت بود و رحمت بنافه سر صید
و بنار بقبل کرد که بزرید بدید که برود و چهار پذیرفت که بجان رشوه دهد که بکار بکارید
عهد رفت که خلاف نکند و بزرگ راه دهند اسپه مسلح مذکور را ادا نمود و بزرگ راه یافت
و بدست بمقصد رسید و اسپه برب خدق نشست تا جمله ایران خود را باریس گرفت
و بزرگین جنب سوگند یاد کرده بود که چون بزرگان رسید اسپه بخون امانی انولیت کردند
مزر بانان و بزرگان بخارا میکشت و خون روان میکشت نهاد به صوبه گفت اگر من تورا
اگر کفار این بمن مستخلص نام مرا و انوام مرا امان دهی نمانه گفت اری نهاده اب در جو
نهاد و خون باب بسیار برد و ارد کرده و بزرگانان بخورد و اگر کان با کام رو
بنام نهاد و بخدمت سیاهان رسید فی حکم بزرگین جنب است از طبرستان سلیمان نوشت
که خندان غنایم برداشته ام که قطر شتر تا شام رسد و ان نوشته را عمر عبد العزیز
بنمود گفت اری اول جنب بود غنایم باقیه بودیم اما نازندان سپردن اوردن سارسیم

حکم عمر عبدالعزیز بهمانا اور اجنبی جموں سخت دین عذر را از او پذیرفتند و حاصل
 فرخان و دیگر باره ولایت را آباد و مأمور نمود و سالی دوسه از آن پس تربیت و درست
 مدت ملک او هفده سال بود **ذکر سبب دارمهر بن اسبج فرخان** و پس از او
 اسبج دارمهر پسر او فرخان روانی ملک مورث پدرخت و در ایام او کسر اطمینان
 بنفقا و وی بعمارت مصر اسبج حکم داد و دیگر باره آباد شد و مدت دوازده سال
 استقلال حکمرانی کرده تا آخر سوادیه و مرئون حصار غایت احدی بنامند از نامور گشت و بر نوا
 از آن خوانند که عرب حارر علیه السلام را تاراج کردند و هر صد سال را یکبار اسبج را اول
 تا زمان قبل که بدست ابوسلم مروری گشته شد صد سال بود احوال ابوسلم بنسب در محل خود که
ذکر سبب سارویه بن فرخان پندار اسبج دارمهر برادرش سارویه بن فرخان
 و شهر مشهور ساری ارمه اوست که نام خود بساخت سابقا در جای پھر ساری شهری بود که
 طوس نود در بساخت بود و از اطلسان بنامیدند و قسری مشید درخت کجاکه
 که تبارخ خراب شد و اکنون نخل را بوسن دون خوانند و مقبره سلم و تور و برج در کجا بود
 و مدت دوازده کنتان سیر کونید علی حکم اسبج سارویه مدت بیست سال حکومت
 و اسبج خورشید بن دارمهر برادرزاده وی برک و قایل حکمرانی ملک مورث شد و در وی
 مرزبان میگفتند و نهاده خویش و ندان و بریان او بودند و در عصر سن که در حجره رب عم

در خانه کنیزی بود مرویه نام که او باری کردی و از کودکی باز او را برویه مسل و دل شعله و سگداری
 و نامش هموستا و ندیم از این هم آگاه شد بخورشید گفت که این کمرک امانت است در نزد من
 هر وقت که مردی بی تو را دیدم چون اسبند خورشید گریه گفت که این کمرک آما خورشید گریه گفت
 دارم بر سران خویش را کرد کرد و گفت برادر زاده من بمن بام کرده که بوضعت بدرم عمل کن
 و ملک بمن سپار فرزند آن گفتند با شاه تونی و ملک تو راست و از تو نقل نماید کرد همچو
 تن درند هم که بخورشید نقل شود پدر امان را از این سخن منع نمود و گفت که در کی ملک و این
 سر و کوبد که من بوضعت برادر خود رفتار خواهم کرد و شکر باری نازد آن به سیر او خورشید
 که دارم گفته اگر چنین است بفرست و او را بخواه و ولایت را بدو سپار و است امان
 این گفتار بود و خیال عذری در دل داشتند و در آخر غداست معتمدان نزد خورشید فرستاد
 و او را بخواه و بی نیز احوال و محبت هم کرده از همه ناخوشان بشنید سجانه سپید اند
 اشفاق بدانه دید روزی سعد استیار کرد که حکومت بخورشید سپارد و بر سران او بگوید
 بهت و اتفاق کردند و قرار دادند که چون از طعام خوردن بر خیزند شراب بنهند
 او بزند و خون او بر زندان بکشد که از خوردی دل بخورشید خوش داشت و بری او
 نامزد شده بود از این سر آگاه گشت فرصتی کرده بخورشید از این تدبیر خبر داد
 خورشید برادر رضائی حلوانان نام با خود داشت و گفت دو سبب غالی بر در خورشید

وی چنین کرد چون خورشید از طعام برخواست گفت بظهارت میروم و باز گشت مجلس سماعی ام
 سی اعام باورد داشته خورشید بیرون رفته بر آب برآمد و جدا مان بر سوار شد و هر دو ^{ششمین}
 برگشتند و فرمود بر آوردند که ای محشان مردان اکنون سپید رو و بجانب غنم که گران که از
 پشته مارون نیز خوانند ی غمان زمان بر آمدند هم از کار پیران در غم شد و بگریست و مانرا
 داشت و صنعت بسیار کرد و ماهی خورشید نامه نوشت و سوگند های بزرگ باو کرد که مرا از
 خبر نبود و پیران من بی ای من این غذا اندیشیدند و این با جوان مردی کردند و این نامه بعضی آنامه
 حشمت و امارت نامد زمان و موکب برده سپید خورشید رو کردند و خورشید مدت سالی بجم ^{یکست}
 و استاد محرابی اعام فراهم آوردند و نهاده ساری با او موافقت برخواستند و سپاه ^{سی}
 کشید در حوالی قصر داقان که پذیر خورشید بنیاد نهاده بود و در میان راه غنم و سیارست سیار
 بی اعام پیکد گیریده در او بخت و زرمی گران برفت و خورشید بر سپاه مخالف غنم
 و مانرا بگشت و برگرد و بر آکنده و بسیاری درون کرد و خود از آنها درآمد و بخت عم رفت و
 او را بگین نمود و گفت دانم که ترا جرمی در کار رفته بنوده و چنین رفته بوده اکنون بصر جا
 که دلت را هوست سکونت جوی و هر که مطلوب است با خود همراه کن و با هم را ^{طف}
 و موقوف باش و او چنین کرد پس پیران او را که همراه غنم او بودند بکوی که فرخان فرزند نام
 خواندندی بنده ی اخر عمر ایشان باز داشت و در آنجا ماند و در حجه مرویه گنیز مهران عم که او را اعام

اکامانیده بود زنی بخواست و تمامت مال عم تصرف گرفت و حکمرانی بر دخت مدت
 حکمرانی اسپهبد سارویه هشت سال پیش نبود **ذکر حال اسپهبد خورشید بن دارمخزن**
فرخان چون اسپهبد خورشید بجای او نشست خویشاوندان بر گرد جمع شدند و نذرند و مهران
 و فرخان کوچک که پسران حسن سارویه بن فرخان بزرگ داد و اخلا و زاده بودند هر یک
 بمقام عالی رسیدند و اهل را بند زدند داد و محران را حکمرانی کوهستان فرستاد و فرخان را
 پیوسته با خود هم داشت و شهر خاستان بن یزدان کرد و راهساراری نصب کرد و
 در موضع اسپهان که عمارات و قصور ابایی بود و بکر باره تعمیرات کرد و چهار صحرایی
 زمین را که بر روزگار تک سیدارده شیرکمار اسپهان نازی بود و از ان پس از این
 کپسه میامند بوقت بهار خنثی زدن فرمود و حصار و ارکی سپرتوی و قصری سه مرتبه
 و سه بار بر هم دران بنیاد نهاد که زبان سلویدی نازندری سه دله خوانند و بار بار در
 و سه تاجرات بساخت و از مردم طبرستان بشت دران برگزید و در کحصار داد
 و بیرون چهار باطنی بزرگ و کاروانسرای وسیع با کرد و هر یک را بنامی خواند
 بکر دروازه کوهستان و بکر دروازه دریا سیم را دروازه کبدان چهارم را
 در کان بجم را دروازه صیدگاه نام کرد و بدین دروازه الا او و موبک او در رسید
 دیگران اجازت جمهور بدشتی و از کوه تا بدریا جونی میگذشت و آب سپار و از را

مقام

کر

کسلاهی

کسان جوی نهادند و مرصاید ماهی بود و این جوی در خانه اسپهبد ری بودی و از کجا اسپهبدی کشی و در
 برابر دروازه صیدی گاه میدان بزرگ بساحت و تختی عمیق بر گردان فرو برد که سواران
 حسن بن رستم شهباز صاحب نارنج طرستان که در نه شصت و اند بوده نوشته که کائنات این
 ان برقرار است و هم او گفته که نواحی ان موضع را که بشارت اسپهبدان نزدیک بود حرم و این
 که چون می با اسپهبدان اندی خواص و غلطان او از کوزن و کرک و بنک و خرکوش و خوک سوار
 میدان در اور فندی تا او صید کردی و باقی را برای دیگر بارها کردندی و کس را زهره نمودی که صید
 او را کردند و اسناد و اسپهبد در هر موضع و مکانی پیش از یکماه غامدی و پیوسته شمع و کروش و شکار
 و شراب مشغول بود چون رویت و طایف و نعمای ضروریه هر موضع پس از ایام تو
 روی نام تمام آوردی در جای دیگر تهیه ضرورات کرده بودند اسپهبدان های دیگر بنشینید و
 بماندی و اسپهبد در منزل متعده از کوهستان و شمر نو و سه زن و دشت برای هر یک
 قصری و خدمه ارسته و اوانی زرین و سیمین در همه جا آماده و خرابان و جوانان بنام حبابها
 صد شتران شهب در روز کوچ رخت اسپهبد را بکشند که هر شتری را پاده عثمان گرفته سوار
 شدن نمی بایست از برای در محله مرویه که معشوقه محرم او بوده در کنار دریا بقبره نزداد
 قصری رفیع و عماراتی بدیع اباد ساخته منزل خاص او بود و خرابان و جوانان و لکس و در اسپهبد
 همه در دست او سپرده بودند و هر ماه بصره بودی که فرزندین او اندی و اگر بسبی این فن

تمام

ممکن کنشی برادر دینار در بحیریه این ترک بد و فرستادی و خدر نجواستی و از او پیری آمد
 اسبید او را هر مزد نام نهاد و ولایت عهد بدو داد و در میان پوشیده رویان سپید
 دوزدن نامید خوی خوشتر روی بودند یکی دخت اسبید فرخان و او را از رحم دخت
 نام بود خون کوشواری مرصع سکین بهادر کوش داشت بکران کوشور ملقب شده
 و دیگری دختر فرخان کوچک عمزاده او که نام داشت و نامند بغاری قوت را گو
 و اسبید بکران کوشوار مایلتر بود و اگر بجان شراب خوروی بهمانه شکار مستی بخانه او ای
 و با کف زنی مسقطه و جگر بود شبی معلوم کرد که اسبید یکی شراب میخورد و قصه کرد
 کوشوار دارد و دوزمان و رعایای رستاق را با میل و کرواز و باروب حکم کرد که راه اسبید را
 خانه کران کوشوار بجا بود خراب و مسدود کردند و راه خانه خود صاف و پاک درست
 و درست کردند و شب اسبید سر مست بر پشت که با سپیدان رو و راه می داشت و عذاب
 پاکت ویرا بطرف خانه پاکت را بهری کردند و وی بخود همرفت تا پاکت نگاه خود را بر
 پاکت دید داشت که زن جنبی نموده بدرون فرستاد که من چهار صد تن همراه دارم
 و در این غمب چه خورند و علوفه اسبان را کجا جرده شود پاکت فرمان داد که چهار صد گاو
 با هر گاو چهار کوفته و چهار صد خروار غله بهر آنان اسبید فرستاد و سه روز آنها را همراه
 و میهمان داشت و چهارم که رفتن خواستند بهر سواری کرده بسی و جان کاهوی داد

هر پیاوذه را راسه با جامه و کلبه می موسلم از باقیه های نازندگان خلعت کرد و سپیدان خورشید را شکست
 و چشمی تمام در نازندگان و طبرستان روی داد که کمرها کمرش بر مردم حکم افی داشت چنانکه
 او را سپیداری بود قارن نام که ولایت بجاه هرا و میانه و رود و قصبه قارن بنسب
 بوده و قارن آباد کوی خرن کنج او بوده و چهار هزار مرد عمه و خیل او می بودند و بهوخته
 و بیای ایشین پوشیدی و بر کرسی برین رشتی و کلش بر زبان و مردان سپید روان
 بودی چون مدت ملک وی بدرازی کشیدی و امن غرور وی ملیدی یافت در بر کان
 بدیده خوردی کنیت و کسرا بشمار در نیارود و حرمت حمران مکدشت و چشم از
 محمدشان برداشت و مردم بر یکدیگر و خاطر از هر خورشید سر دگر دهند و قتل سیناد
 و تصرف مال و غلبه عباسی منصور را بهانه الغدام و اندام دولت و مملکت سپید خورشید
 گردید و توضیح این اشارت مئی است بر دگر مجملی از حال ابو مسلم مروری که او نیز
 در نسب فارسیان ایران بوده تا حال سنند و نیز معلوم شود **کفتار و زوز کرب و**
حسب ابو مسلم مروری و مقدمه خاتمه کار او حمزه بن حسین اصفهانی که از فحول علماء بوده و بنا بر آنکه
 تاریخی نوشته از اصحاب بر محبوب است و در تاریخ خود آورده که ابو مسلم در سال
 صد و اربع و هشت در اصفهان متولد شد و او از آل حمزه بن عماره است و منسب ابراهیم
 و کنیش ابواسحق و در سرای عیسی بن معقل که از رؤسای شیعه بود پرورده و حمزه بن عمار

رشتن شد و شش کور زین کتوان بن قاربن س کاوه سپهسالار فریدون بن اسیر چمن مسکرمه
و نوشت اند که کور ز در جها لباس سیاه پیوشیده و در غیر زرم نمجذیده و ابوسلم بر
حسین بوده و طایفه نیز بر اند که ابوسلم از اولاد فرزانه مشهور حکیم بود و جهر نوده و بعضی او را
از اولاد سلطه دهند و سلطه جاریه بود ملک عبدالله بن عباس و عبدالله باوصحبی و
و بعد از ابغلامی عقد بست و سلطه با عوای و لید بن عبدالملک دعوی کرد که من از اولاد
عبدالهم قاضی دمشق بود و حکم داد علی ای حال ابوسلم در کوفه نشو و نما یافت و در نوزده سالگی کتبت
ابراهم امام عباسی رسید که دعوای حروح برال مردان داشت و ابراهیم امام لقب
و کتبت او را تغیر داده او را عبدالرحمن خواند و ابوسلم و ابوسلم کتبه داده بود و و خرا ابراهیم
بن اسماعیل را که ابوالهم محمد بن بوی داده بود و او را امیر شیعه خود ساخت و امام او را
خرسان رفت که دعوت ال عباس را جاری دارد و او خوانی دیده که نغمه او را بگفت
خرسان کرده و چون بنشاور رسید و کار و انسانی فرو داد و اندک خود را بست و
پروین رفت و کرد و بی از ارازل و او پیش دم مرکب او را بریده چون باز
و ان بدید رسید که نام ابیجمله حیت گفت بوی ابا ابوسلم گفت اگر ابیجمله را کند
ابا و کنتم مرد و نتم و در زمان خست یار انجمله را قتل و خراب نمود در وقت درود
بنشاور بر در خانه محبتی معروف که با دوستان نام داشت و از و نایین

بود بر رفت و ملازم سرای او گفت که نخواه خود بخوی که پیاده انده و از تو سببی
شهری طلب میکند و هر اردینار از تو نیز التماس دارد و نخواه از زن خود گفت
زن عاقله بود گفت تا ایمر و ازهای بزرگی مانور و مصلحت نباشد حسین سخی کند و من در
شهر با جان خواب دیده ام که خستهای درشت از آسمان بر زمین می افتد و روانه
بهمان میرود همانا تغییر این خواب حسین است که بزرگان خورد شوند و خوردان بر
گردند و تغییری در کنی روی دهد خواه تا و عثمان کام ابو مسلم بر آورد و در زمان
ملک وی کامیاب شد علی حکمه ابو مسلم مردی سخت و دلیر و دانا و شجاع گفتم
کون منانه بالا خوش نظر شربین سخن بپیش شانی مزاج خشم بود لغت فارسی و پای
در حال مصاحت لقمه میکرد و ابد ابا کس مزاج و خنده نمینمود و موی سرش روی
و کره میانی بود و اکثر اموال حرم نمی شد و از قضای صلب لرزل نمی یافت و
بنازک جرمی مفرمان خود را بقل می آورد چون بخراسان رفت خدا بقدر اطمینان
مردانیهان عالی و بطبقه میان شایق چون کار ابو مسلم رئیس شیعه عباسی که
صاحب دعوت بود در مرو بالا گرفت با ابو مسلم مروزی معروف شد جمعی
بمنابت او تن دادند و امام ابراهیم ابو مسلم را از برای اسحصار از امر دعوت
خراسان بسوی خود خواند در سینه سع و خشرین وانه با هفتاد و هفت نفر

عاقله
 سخی

میثانی

چون بشهر قوش و مغان رسید نامه امام عباسی بدو آمد که یست ظل نبی علم چهارده گری
 برای تو فرستادم ماید که زود باز گردی و خطبه بن شب را نزد ما فرستی و بدعوت
 خلق پروازی و ابو مسلم خطبه را با بدایا و اموال مکه فرستاد و نزد امام و خود و کشت
 نامه را در سر و بسیمان کسر نمودند بسیمان با وی موافقت کرد و دایان کجوا زرم فرستاد
 و مردم را دعوت کردند و مقرر شد که در اواخر رمضان آن سال خروج نمایند و در آن
 اوان نصر بن سیمان حکمت خدیج کرمان و شبیهان خارجی که با هم متفق بودند مشغول
 بود و ابو مسلم مقرر کرد که بیرون او و لباس سپاه بنس شوند و دستارهای سیاه بر
 بپوشند و در شب است و یحیی رمضان در قریه از مرادش کشت تا عدالت خروج
 که معهود بود ظاهر شود و حین کردند و بر وجه اجتماع خوارج بوسلی قوت تمام گرفت
 و بسیمان بن کثیر با اشاره ابو مسلم خطبه فرو خواند و امامت کرد و نامه شعل بر خوار و اباب
 بن نصر بن سیمان نوشت و او را تهدید کرد و در وقتیکه نصر از خراج کرمانی است و او
 آن نامه بوی رسید و تیغ فرو ماند و گفت این خود حادثه تازه است و نصر غلام خود بزرگ را
 با چند هزار سوار مدافعه ابو مسلم کاشت و ابو مسلم مالک بن هشتم خراسانی را بمقابل او نمود
 نمود و بعد از محاربه عبدالله طائی نیز در از خوار و اسیر کرد و ابو مسلم برد و او بعد از بهودی او را
 مرخص داشت و ابو نصر فرستاد و روی خاطر مسلمانان را بخود برگرداند و در میان نصر

و خدیج در محاربات جنگها پیوست و در ابوقت هر دو لشکر در برابر یکدیگر اردو زده و نبرد
 کننده بمبارعه میگوشتند ابو مسلم بر اسبها سپاه پوش خود و پیمان هر دو لشکر تمام گرفت
 و از این جلالت و لهامی دلیران بزرگوار آمد و ابو مسلم کرمانی نامه محبت امیر لکاشت
 که روی دل او را از نصر باز گرداند نصر و خدیج قرار مصالحه دادند که هر دو خدیج کرمانی رود
 و باقی خراسان نصر را و ابو مسلم را از میان بر گیرند در وقت ملاقات سواری از سواران نصر
 فرصت کرده نیزه بر تنی گاه خدیج کرمانی زده او را کشت و پسرش علی بن خدیج از روی
 با و مسلم پیوست و در این ایام ارباب خروج بسیار شدند و عبد الله بن معویه بن جعفر در فارس
 خروج کرده و با احره اسبصال یافت و با شارت ابو مسلم در هرات گشته شد و ابو حمزه عیسی
 بن سحی که او را طالب احمی میامیدند بر سی مروان خروج کردند و خامه سپاه کردند و در مکه
 شدند و مدینه گرفتند و ابن خود در نوارنج معصدا مسطورست و علی بن خدیج و نصر سبها
 با هم در او بجنگد و هر دو ابو مسلم امداد خواستند و ابو مسلم طرف کرمانی گرفت و او
 با نصر منازعه کرد و نیم شهر مرد بگرفت و ابو مسلم بمرو رفت نصر فرار نمود و علی بن خدیج
 و بنال او بگرفت و مرو ابو مسلم را صافی شد و نصر کاتب عراق کربخت و در ساوه در
 و خراسان تمام بدست ابو مسلم افتاد و پسران خدیج نیز از میان برداشت و لاریت
 جنبوش بقطیف بن شیبث داد و او طوس و کرکان را از عاصمان نصر مصفی کرد و سی برار

از امانی کرکان بقتل آورد و در وی و همان و نهاد بگرفت پسر یزدین پسر بکر بزرگوار
سیاه مدافعه محطبه در نواحی صفهان بیکدیگر رسیدند و محطبه منصور شد و فتوح یافت و اضرار
در جلولا با بن سپهره فرار سیده و این سپهره از پیش محطبه غرم حفظ کوفه کرد و محطبه در رود
مرات غرم عبور کرد و شامگاهی بود تیره و سیاه و محطبه و ابنوه و بعضی لشکرها
از آب گذشته بخاربه شغال شدند اسب محطبه باب رود فرو رفته وی عرق
بگرفتند و کسی از وی آگاه نبود بعد از فتح سیاهمان اسب سردار پی را کب
دیدند و با حسن پسرش بخت کردند و حسن محطبه روی بکوفه نهاد و این سپهره بوقت
و حسن محطبه ماسی برار سوار اسب بکوفه رفت و ابو سلمه حفص بن سلیمان الجلال که او را
ال محمد میخواندند بر حسن آمده حسن تقدوم او سبب گردید و نام ابو سلمه داد و آن
در زمانی بود که مروان ابراهیم امام را گرفته مجوس داشت و خیال ابو سلمه این بود
که خلافت را با ولاد امیر المومنین علی علیه السلام گذارد و عارضه بختاب حفص بن محمد
الصادق علیه السلام نوشته بدین فرستاد و آنحضرت با خوانده در آبش شمع نام آتش
جه که از حقایق آگاه بود قاصد نامه عبدالمحسن را برده وی را بخت خواند و بی ترس
امام اقرار نمود و عمر مصدی این امر شد و ابوالمقفع در وقتی بود که حکم مروان ابراهیم امام
و برادرش را در مجلس بقتل آورده و سفاح منصور گریخته بود و اضرار امرای مسلم و شیعه

عباي ابو العباس بن سفيان را که با ابو جعفر کریم بن محمد بود کوفه آمده بودند پدید آورده با او بیعت کردند
 و رشته کار را از دست ابو سلمه خدای بیرون رفت و تفصیل این وقعه در تواریخ مسطور است و
 مقصود ما شرح حال ابو مسلم و سبب پیدایش و خورشید است چون ابو العباس سفيان ^{صلیه}
 و مروان جبار فضل آمد و مروان بن مفضل شد و عباس بن مفضل گشتند و قضاوت و قضاوت و قضاوت
 و حالها و سالها اند چون خلیفه ابو سلمه خدای تقاری در طبرستان و فغانی اوایل بود و بی سبب
 صاحب الدعوة ابو مسلم محال بود ابو مسلم را از سران حاضر کرده ابو جعفر منصور برادر خود را بر سر
 فرستاد چون کلمی مرورید ابو مسلم دیر ایدر شد و خانه خود منزل داده دیگر باره سران را بیعت
 کردند و منصور را کرم مرحمت کرد و در باب انعام ابو سلمه خدای رخصتی که ابو مسلم شنیده بود
 گفت همانست ابو سلمه را که کردند و ابو جعفر را دیگر خبرشان رفت که ابو مسلم تولايت همه خلیفه
 بیعت که ابو مسلم ابو جعفر را بکین نام کرد و بنابر آنکه که اسلیمان ابن کثیر داشت و ابو جعفر ابو جعفر
 رنجیده بحدت برادر رفت و ابو مسلم سگابت و سعایت نمود و ابو مسلم سعادت و اذن
 کرده بعتی امثال که در خمر را در ری گذارده و دیگر از سوار بغداد رفت و اذن مرصبات
 حاج خواست ابو العباس سفيان گفت پیش از اینها را برادرم ابو جعفر سری حاج طلب نمود
 ما و او دم و در این سفر و دیست قطار شهر کار و بار خانه ابو مسلم را حامل بود و بمنزل
 پیش از منصوب میرفت و کل حاج هر روز ده نوبت بر مانده او حاضر میشد و کس نداشت

بر طبعی نبود ی فوری کبر ابش بچین دیدار وی مواخذ خواست وی گفت برادرم بیمار است
 و اورا شور بای پیرم ابوسلم مقرر کرد تا هر روزه برای بیمار آن نیر می بکشد چون عارض مرگت
 میکردند خبر فوت ابوالعاس سفاح شنیدند که در سار در سیر دهم ذی حجه در گذشتند است
 خدش چهار سال بود و سی و سه سال عمر داشت چون منصور از فوت برادرگاه شد ابوسلم را بفرستاد
 هاسار و بخت منصوریت تمام گرفت و محمد الدین عباس عم ابوجعفر داعیه حلت پیدا کرد
 ابوسلم در امثال نمود و عینیت پدیدست آورد و منصورند او مرید علت شد و چون
 ابوسلم قصاص حرامان کرد و ابوجعفر منصور از رفتن او هر سال شنید و بخاک معروف است
 وی را اری بخت حلت خواند و وی رفت و عارض دوشه روز توقف خلیفه را
 بقتل وی هم رسان کردید و در چهارشنبه است و بجم شعبان سه سعه و نایب نامه
 حکم حلیه و ضرب عثمان بن تیمک مقول شد مدت عمرش سی و هفت سال و قتلش در سه
 مکه و سی هفت بوده بهمت و کرم و قنات قلب معروف است جاکا که کهر طساج
 دانه و روری سه هزار من نان در مطبخش نخیده و صد و سی کوسفند بزرگ را در
 دایمی مقرری همه روزه اس بوده و زیاده از شصت هزار کس بضرقتی در معاک حکم او
 کشته شده اند و صد و نه سینه اس قبل ابوسلم اخاف فتاد و محلی از آن است بن
 نوکر حال سنان و نیازی زشتی قبل او در زمان بن است طوس بن عجم خورشید سنان از

سبنا و از زودش میان ایران و دیشا بود معروف و معروف بوده و در وقت که ابوسلم دعوت خیر را
میرفت دیشا بود او را دیده وی گفت حال ابوسلم کرده ابوسلم نیت خود بوی بازگفت و او
محرم را را کرد سبنا و گفت مرا از وی فرات جهان معلوم شده که تو عالمی را زیر و بر کنی و بر سر
بیا از عرب و حرم بدست تو قتل انداخته ابوسلم از خبر سر در شد و او را فراموش کرده از سبنا و خبر سبنا
و در زمان سبنا و وی در خراسان فماین سبنا و اعراب سبنا و خجانی رفت سبنا و ابوسلم الحاکم کرد و
با او دید و هزار مرد سبنا و را داد و کرد تا اعراب را تمامی کشت پس سبنا و و برادرش حاجی
پوشیده داشت ابوسلم بدید رفتن چون بوی که کشت ابوسلم قتل انداخته سبنا و ایالی ری و طبرستان
و نازندان را بخود دعوت کرده همه در پد رفتن و خروج نمودند و برای تخیر قزوین حرکت در انداختند و
بر خاست چون آورده همه را اسیر کردند و نزد ابوسلم تقی ایالی ری فرستاد و ابوسلم بنا بر سابقه معرفتی که در سبنا
او را بری اندک کرده گفت او که دخی است با مثل آنجا بابت همه کار دارد دست از وی بکشیده
جندی او را بخواران این ری آقامت داد چون سبنا و در حواری میقیم شد ایالی که خود را بخود
و خروج متفق کرده و اطرف ری را گزیده و ابوسلم نیز اسبک متعاقب سبنا و کرد و آخری سران
در برابر صف برار شدند و در آنوقت سبنا و فریاد برکشید که ابوسلم ابوسلم ناکاه از حاکم ابوسلم
نذا بر آمد که نام ابوسلم بر زبان راند ابوسلم بیدار پس و پیش عیش این نام شنیده و فک شد از
تو هم فرار کرد و سبنا و از قهای او بخت ابوسلم در خجانی متحصن گشت و سبنا و خراج داد

تا بشود ابو عبیده را بکشت و مژگانات ابو سلمه زیاده از اندازه بدست سبأ افتاد و رفته
 لشکر سبأ بصد هر ار رسید از ری نایش بود تصرف آورد و در زمان سبأ با مسلمانان از
 یاران خود میگفت که در الوقت که ابو جعفر منصور قصد اسلام کرد ابو سلمه مرغ سفید شده پیر
 و ثانی یافت اکنون در فلان قلعه صاحب حمیدی علیه السلام است و مرا بخلفت و نیت
 خود فرستاده تا چهار از لوت حلقین او پاک سازم چون این سخنان بگوشش گرویده شنید
 برگرداد و جمع انداخت و مخالفت بی عاقل برخواست و سبأ و باطواف رتبه میگفت که
 در گمانی دیده ام که دولت اهل اسلام چنین امتداد نیابد و بعد از عرب یکی از اولاد سبأ ^{چون}
 و همانا این ایام کله ظهور است و دین اسلام انجام خواهد یافت و که خراب خواهد شد و لشکر
 تجدید خواهد گرفت بنا بر این قول اهل بی اسلام و رتبه ایران بدو گردیدند و کار او قوت
 تمام گرفت چون ابو جعفر منصور از این داهیه عظمی و عاده کبرا اسبها یافت و حویرین
 عظمی را با سپاه بسیار بخاریه سبأ و نامور کرد او با لشکر خود بساوه رسید و همانند و سبأ و سبأ
 آورد و جمعی از زنان مسلمان را اسیر ساخته بر شتران سوار کرده همراه داشت چون دو
 سپاه بیکدیگر رسیدند اسیران اسلام فریاد و اوج دادند که ای رسول عرب کجانی که
 اسیری زنان مسلمان را در دست رتشی بینی و همانا اسلام القراض یافته و کیشش
 برسان قدیم جدید گشته سپاه اسلام چون چنین دیدند شتران را رام داده سپاه

سنان و دو نند اسبان سواران ارشتران رسیده صفوف ایشان برهم خود نظم و بر
شکر مختلف که نظم نیاید و سپاه سنان و پیران شدند سنان و موهم شده نیست که حالت
و کمان کرد که مغرب کشه روی بگردانید و فرار کرد و سپاه جمهور تیغ در آنها بستند و بر
قتل آوردند و قریب هفتاد هزار کس در آنجا کشتل و اسیر شدند و چون سنان و منعش بر
هرار در هم نیز و خورشید اسهید و حکمران نازدگان فرستاده بود که کشتل امان از آن او باشد و در
هنگام شکی سنان و را نیکند و تقویت دهد سنان و روی بطبرستان نهاده رفت و از جانب
خلیفه محمد بن اسفند بر دفع او مامور شد و سنان و چون نازدگان در رسید خورشید بهر هم خود
که طوس نام داشت با استقبال و بدره او فرستاد و نزل و پایا و اسبان سواری و بی همراه
کرد و حقوق سنان و را قضا خوشت و دل بجایب او بسته کرد چون طوس بهر هم خود
بمویک سنان و در رسید از اسب فرود داده بر سنان و سلام کرد سنان و بخان بر پشت اسب
جواب نازداده از اسب بر نماند با او بجزئی کرده طوس از این کاست برنجید و در هم
و گفت از پی احماسهیدم و برای حرمت تو مرا پیش نازداده بی اعتداف من شرط خواست
نیست سنان و جواب درشت داده طوس سوار کشه شکی همراه کرد و در وقت فرصت
شمیری بر گردن سنان و زد که سرش بیفتاد و همراهان و نماند او را اسیر نمود و تصرف گرفت
و پیش اسهید آورد و اسهید خورشید از یارکارد لنگ شد و بر طوس خشم گرفت و بر لهر

و از خود براند اما مال و اسبابش را بخیطه در آورد و آن مبالغه کنی گزاف بود و هم موافق
اجالات بر خیفه معروض داشت حکم خیفه در رسید که اموال و چهار پایان ابوسلم مروری
و سنند و نینا نوری را از سهم خورشید مطالبه و مواخذة نمایند و در این سال عبدالجبار بن عبد الرحمن
سجراسان صروح داشت و خیفه بدفع او مشغول بود سهم خورشید سر سنند را با اتفاق
نام حاجب خود بخت خیفه فرستاد و خیفه او را اسالت فرمود که مگر پیش گرفت و یا
انظار الطاف کرد و فیروز ناکش به سهم گفت حمله بر سر حق است و خدمت تو پسند او
افتاده است گفت در فکر مال حال خورشید با ابو خیر منصور خیفه حباسی

چون فرور از بغداد باز آمد و بیکر باره باره سهم را بخواهر گرامی و ظرافت امعه واقعه نازند
با فیروز بغداد فرستاد و حمله قبول یافت و فیروز را بمرحبت امر کرد و بی سهم مشوری مرقوم افتاد
که مال ابوسلم و سنند را بحضرت خلافت باید فرستاد سهم خورشید از احکام سر بار زد و
انرا در نزد من مالی نمانده و صنع اطاعت خیفه شکار ساخت و خیفه خبر یافت و بسر خود
حمید را بری فرستاد و بدو گفت که هر مزدی بخر خورشید را باید بنوا کرد و کان گرفته گاه
چون وی نیامد و هر مزد را بنوا خواست خورشید توفیده دل گشت و با شیخ داد که بسرن خود
سالت و طاعت رحمت سفر ندارد و عهدی و لیعهد این جواب بخیفه تر کاشت که نمرد
کوهرستانی حقیکی کلیم شاق نباید کرد که کلی روی گردان کرده و کار مشکل شود لاند خورشید

برای خوشبختی تاج و فرستاده و او را بشرف مشورع و مسرور داشت و بهر برقرار
 عهود اکاسره خراج طبرستان بر خلیفه مقرر کرد و از این قرار فرستاده خبر به و سر کرد بعد در سه
 درهم زر صد هزار درهم که عبارت از چهار دانگ سیم سید بودی جامه ابریشم از بساط
 و باش صد توپ کتان رنگین سبک و صد توپ لباسهای زرین و رویانی و نفور جی صد توپ
 زعفران اعلی نازد رانی و نازدانه سبک و ماهی شور جمل سربار و بر هر سر فردی ترک کبیری
 نشاندی و فرستاده دی خلیفه چون هدیه و تحف و منسقات چنین شایسته دید طمع در فقر
 نازد ران قوی کرده و بوقت آنکه فرستاده او نازد ران نازد ران گفت ای سید سلام
 و بکوی برای دفع عبدالجبار خلیفه ابو مسلم مردوزی و خروج او در خراسان عسکر مارا مدد دهد و چندی از
 و پیاده بهمدی و لیعهد من که در ری نشسته بفرستاده و به سپر خود مهدی نگاشت که بهر بند
 بنام کند که سال قحط و سکی است و اگر عساکر ما از یک راه غریب خراسان کند طریق سختی نشاند
 و از رحمت قویانند و عذوه و فاکند بهتر آنکه بعضی را از راه نازد ران نخرسان فرستیم
 تا اسیر نزل و عذوه اما ترا میماند و چون رسول مهدی به نشگاه رسید که اکا نه سید
 بود در سید ادای رسالت کرد و اسیر او را عذر داشت و با ضروره پاسخ داد که وقت ما
 از ان خلیفه است و من مطیع امر اویم و هر چه حکم رود محکوم خواهم بود و رسول را اجازه
 داد و چون این رسول از عجم بود و عذر خلیفه میداشت خواست که اسیر را بیاکامند که خلیفه

بر سر حید است و قصد خلع او دارد حاجب بزرگ سبب را بجا نهد و گفت مرا در خلوت بپند
 رازیت که عرض این لازم است حاجب بیاید و بپند گفت همیشه گفت که این ساعت
 رسول از پیش من برخواستند چه سخن باقی مانده همانا توفیق و طمع در این ملاقات تازه بخواهد بپند
 و او را بگوید که سخن باقی است که گفته شد و بپند اکنون سخن من درون رفته بخت محال نیست
 رسول چون عذر و دفع نفی و نیست که قضا کار خود نخواهد کرد و خانه بپند از دست او بخواهد
 نجات از آنجا بگوید و رای ای کرد و جواب قبول بپند برسانید و بعدی بپند خواهند شد
 ابو الحضیب مرزوق اسدی مولیٰ علی الحجاج را برادر دارم و شاه کوی کربل کرد و ابو الحجاج
 بن عبد الله را فرمان داد که بکرگان بد و بپند و بپند ساکنان دشت را حکم داد که
 روند تا سیبی از کمر عساکر عرب به نشان برسند و فلفل از این اسب فی نصیب بپند
 و عمر بن خطاب را که از این پیش بکرگان کسی شته بود و پناه بپند بسته مدتها در ولا
 نازندران متوقف و از مرز و محل انولات اطلاع یافته و بپند حقیقه بپند
 فایده لشکر ابو الحضیب کرده بودند و دو هزار سوار را داده مقدمه کرده بود و بپند
 و مرزبان که از جانب بپند در آنجا بود پیش باز آمد و مصاف در پیوست و او را بپند
 و عمر بن خطاب بپند حکومت یافت و دعوت اسلام جاری فرمود چون مردم نازندران
 چاکمه سابقه را و اشارتی رفت از ضبط و نواب بپند استخفاف و بپند دیده بودند

و از آن پنجاه در ایوقت فوج بفرج و در هر طرف بر سر قوسه نعلیه آمده دعوت اسلام را
 تابع شدند و اسباب و املاک خود را تسلیم نمودند و در این اوان خبر استیصال و قتل علی الحجار
 از حرهان در رسید بالکلیه بجاه اسلام اسوده خاطر شدند بر صرف و توقف طبرستان ^{طبرستان} خود
 و نشستند و هر یک از کار خود بمانند و بخت عیال و طفل خود کویش را غره حرم مال و در
 جمع کرده بالای در بند کولاه براه ارم در طایفی نزرک که در شصت سال قبل بقولی صاحب ^{طبرستان}
 از ایشنه گرگینی در میخوانند برده و غله و از دقه بسیار کرد آورد و در نجاب و از وقت ده سال تمام
 نمود و در یکی از یکبار به سبک خانه بران طایق بر نهاد که با بصد مردی گرفته می و بصد مرد
 و گویند چون بر در او گذارند می بکس موضع در دست می چون خربنه و دینه و حرم و متعلقین خود
 در آن محل محفوظ کرده و مشروب و ماکول آنان آماده نموده چند خردار زر گرفت و چندی که
 مانده بودند از راه در حان قصد و بمان کرد که بخاک گرفته باده عرب باز آمد چون
 اسلام ز قتل سپید خورشید بجانب و بالم بدستند او را تعقیب کردند و او بر روی
 رویان بمان رفت و برود با مقام سخت و مکرها میخیزد و نسک می آرست و سال دو
 بگذشت و نسک اسلام کلی جمع شدند و مدت دو سال و نه ماه در زیر الطاق بودند و در آن
 می هر شش ماه می خوردند بجاه هر ار مردار کیلان و دریم جمع آورد و غنیمت رحمت که در آن
 این غنیمت طبق و با در افاق و در یک روز چهل تن مردند و جدا آنها را بر روی یکدیگر ریختند و بکشتند

رفرنس

مخرج شو یا ملک بن ملک دفع شو خلاصه سخن و بیت القصیده
بین آنست که هر سخن مملکت نموده و از کفایت لعل درم و استعداد
الت دلم و فضیلت درس و مروت فن و حاکم هر وصفی چنان
منوچه حکایت کند و بند از فضیلت ثلث و فواید کلمات او باز
گفتند پس از سرلیت نور گفت که تبار و شایسته نیست
از این بر منزه و منزه چون او که لوز کارش فرید و یو
پس با جارش که در شمار از سید و امرا موصوفه شدند و در نور در مقدمه سپاه و ان شد
و این جانب نیز نموده بوقوع فاقان در لعل خواه بخت اندر در در کوه سپاه
سرایه از این بر این نفع در شش سال به این نفع بحکم شهنش که هر شکوه
بجوشیدن که در این و کوه و در راه خریف آن سال به نظر به خط همچون زوئل که در کوه با
سر در خانه بود و در این خط به شسته و در راه مظهری در راه مانا نشسته شده و بیم
کمالی نور بر نور علیه فزب الضباب ز نور کا تا حنوحه ابر و ارضه و در راه فواید
و شش حنوحه حنوحه لعل فیما با نور و مبین هر وقت که مقدار دره و زنک شد
بود و بسبب غلبه بار و صدمات دره و بجم هر مایه مغممه در کاه و ریت مضایقه
فترت افتاد تا آنکه ماکرم بر این از راه افتاد متفق شدند و همان مصطلم بمایه بسی ضیا



و کوه نور منفع خاک ^{مهر} جویاندها و فضا قد غم همه کجاش
وزنم از مای و تبر انداز همه رب رز و جوشن شکاف و سندان و جز
همه خوشتر بنه کام چاک و چه که زار همه شهاب صفت کاه کینه و زخم
موز بر یادیندها و سر سبک بوی و ساحه منبات الراج
منقل بالبرق لکنه کالعدد اذ صحا ان بعد
سبق مرادمان سابقها و یدرک الرضا الماضی اذ کما
اتش و ارواب ارمه خاک و حرکت کند چنان را نه در مرکب و ربیان که در این
زمین یادشندان زیاده که و از ارمه چاک طبع افتاد و در طاس افلاک
همه صواخرا و در دخواست زهر نیک و در دخواست و غم السماء القع
هیچ کشته دختان و اطراف التاج شزار خند که صحنه تکاف و رحمت
بیا تم نکایان نخر در بسته و نیست و می خنک از سبک همه روزها تند نیست
خار نیست بر خاریگان همیشه و قارن معارن این حال در وصف مکر و قلوب نه درگاه
را نه و نه با نه است و در غم که در این رجالت و فحوال بطال لهوال قیامت می بین
بیت و جزدانی خون ریخت که نه جویان یا همه غزات از حکم طهارت بیرون شروان
از وقت لکن به سبک کان از افق شریک یوان غم به خرامید و حال گهانی افزون

[illegible]

33

ادرس جان خرمند دل ار خط کائنات دل عالم تنها داشته خوانده بخت به بر حرج به لایه الکوی ز بر بختی جان باز
عاش مغلادشته و دلان از دوزخ برید و نیلینج ثبت اقا و وصیت و اوازده آن طوفان شرعی و العوب و حاشیته لبر و البر و عوده
و خون دل را کرایه فارغ کرد و سینه از کینه و دشمنان او بر داشت ششیر انعام در بنام زمام و بر صدق احسان الیک
تعبید قلوبهم و طالع اسعد الان جان با دمه جان انبان را متعارف و و بیست عوارف و نثر ضایع و دها بخت
اولی و حکم محکمت و مکتها و تروهم و قوانین و بطل کرد اند و ملایم محکمت کشفند نایلا که همواره و آقایی در لایق فراغ و و قاضیت ترالمان
شدند و بخت ششیر ابرار ششیر کنی زیم کفر و بخت ارسلائی بر کردند انشکس کلمه و غیب رالمع فرجه مرعاه و صابر
فاکه لایق حاش کالانان و اللعلل محس امتا و بر بر و بدت خیمای نایله نمدال و لکی رنغف او بیست ضایع رافت بر
صعقانی ثبت لک و وفی هر کسی کمالی پای از دوزخ اهل را از ابر مشه و دست در دوزخ و بغیر خنجر او و یروم که انانیاست
بمقدم هم حشمت کویر برباق انشاق ترا و حشمت خشکان بخت هر که را سیه عدل او و اهل بخت شکان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

براهمه رقم عدم دلالت نفقات نماید و چون دانند که عاقبت وجود
نفقات و خاتمت زندگانی تعطیل حواس و فتور قوی عین
تمام و غیر تمام شناخته و وجود را بعدم و فایده را بقیه معارضه کنند
زشتی و مزین عاقبت را در یکجا بکین دانند مرد را کمال
محض داد و بخار همه روی خط کشند دست فضا معدوم دان
بر صمد در پوشد لباس عاریت فایده شمار و منیکینترین بایست مان
آنست که بر صمد لایق احدی احوال معصوم بر عقیقه اوقات و عاقبت
بر رعایت رعیت همه وفای و بهیج همه رعیت احوال در قضای
حقوق جائز اینان نشود و عوارض او بموسر و محضر تعدیر کند منایک
او بمولک او در ویش عاید که و از هر پیشه سلم و عاقبت مایه و را
بر خود فرض متعین و فرض متوجه شتاب و بار عیت جز برای احوال
و قانونی مقنن نیست و رسم نو و فراموشی که منال آن اندک
و مال آن بسیار میشوند چنانکه علف کوه بر سر لایضات و
رسم محبت منه چون بر مالک یافته است لایمیر کونند عبادت
بدرست خود کند بنادر خوب است و حقوق رعیت بر مالک است
نفس مال از دروغ ندارد و در امتثال امر و انقیاد حکم اوقات
جمعه بذل کن و ملائمت و محاوره و با تجر و تضار الی بر دارند و عاقبت

اقامت نرسم بندگی را متعبد و شرط وفاداری و حق انفرادی را متعبد
 و در هرین و زمان پای از سر حد بندگی و جاده فرمان برداری میروند
 که اهل خدمت سلطان خجاک آوری که فرض طاعت را بجای می آوری
 تو نیز کار رعیت خجاک شمرطه پ که کبیر زعی همانند لیر پس
 خون شاه درج دمان از بولیدر بیان برداشت عهد عهدان بر تخت
 و گفت تا در کات حقول دولت مجله انداز نهاد و در کات حواس و ایل و ایل

والله اعلم

ایست تخت و تاج و تکیه است باد

کیوان موافق شد که جگر خود

و رفته بر روی زهول بر تو کند

مرج در کون چپ و تونسیه نیست

و در رفته درون ز جوت افرا

و ز زهره جیزم تو خنیا کر کند

و ز ناله دهنه بر وانه تو ستر

ماه در خواهر انکه ناله نغمه مرکت

بر بر لاله مرست و الساء الی الارض

ایام از دولت ایام رسته باد

نری حرج و لا حکر جدی رسته باد

بیکار و روزگار فلک خوشه رسته باد

ز نثار غولچه مغرور و خوش گشته

کو کوفه کوه جانش نشسته باد

جاوید و ف دریده و بریط گشته باد

نعلش فروکش و رشتن سینه باد

از ناخن حجاج لبر حمره خسته باد

که غمات لاله در تنقید دهد و خالق قلوب را از مفاهیخ غیور کلیه فرسته

دانند که سحر محاسن بیان است و با صره مفرد لک الوان سخن بدین
 و عذوبت شنیده است و ترکب بدین فصاحت و بلاغت و تنقیض بدین
 عبارت و سجادت دیده است لودایع اسرار و البلاغة منبایع
 و لک فی ساحة العبارة خطوایع و اکث فروع احببت مهام
 الاداب و انشرت عظامها و نشیدت ارکان الفضائل و طرقت
 احکامها تو که گشت زبان تو زبان سخن تو که لیس کلام و خدایان سخن
 محضان ضمیرت ز مصر جامع فکر بزق و غریب روان که کاروان سخن
 جو کس در لغوه زبان بد تو به با در چشم ن زبان سخن ماندگان
 دولت همواره در شدت و رضا و خجبت و رجاء و دعای همت تو و فواید
 و برین جناب عالی که نقطه دایره محبت مستظهر بوده و حصول مالک و رفیع
 لعل خویش در حق گذار این شانه شفاخته و نهال بندگی و خدمت
 بادامت سکر لغت نازده و نایب نشسته نصیحتها خیر و یادگار است
 که در هر کجش محول کونوار است که اندست کتاب جهان را
 باب زلفش این دستان را بزرگانید که بر کوهل رجب از بزر
 بر لوح کوهل می نویسد حاصل سخن و خلاصه غرض اینست که چون منوچهر
 برین منوال صد و بیست سال گذرانید و او ان وفاتش بفکب آمد چاه

المنجوت واندره بتقارب اجله وانها عمرة فجمع المواعدة
 والامراء والاياد ودعا بولده نوزد رفوعظه ونصحته وقال
 له ان العاقل لا يغتر بالامر والمثني ولا يثق بالملك والمال فاني
 قد شيدت الدوة القصور واشتريت من سلم وتور وعمرت
 المدن والبلاد وطهرت العالم من الغيث والفساد وها انا كاتني
 لم اكن من اهل الدنيا وفاطينها والي رابت الدهر يلعب بالفتي
 وينقله حاليين مختلفان فاما التي تمضي فاحلام نايم واما التي
 تبقى فاماني فلما فرغ من مقالته هذه جرت دموعه على وجهه
 ووقع البكاء والشمس على ولده فتنفس منو حمر وعرض عليه
 ومضى لسبيله حميدا اثر من بني السيرة مشكورا لمورد والمصدر وكانت
 مدة ملكه مائة وعشرين سنة ووزن ارج بارش ان بحجم مطرات
 كمنو هشت ملك فربس ووزن اوغري عيت السلام باولاد دين
 مسعود بنو ووزن اوغري عيت السلام بنو بنو كويند خوزن فلات اوكون وارب
 فلات اوغري اوغو اين نهال از نوتال سبع بنو فلات اوكون وارب
 از سبع كني كوهر بار اوست من نور طفي الامور بغر
 نظر العواقب تعرض لقادحات النوايب واه اعفو الملوك اعظم
 من ملكه واه الخند للسلطان كالاجنحة للطير

خداوند اخبار و پسر زویم	چنین گوید که ملک عجم
که بعد از نوهر و الا جناب	چون در سلطنت خوار و سیاه
در شیر و بدخواد افکار کو	در فتنه و مملکت باز کو
بپنهان و پیدایابی توان	ستم کو و پیدایابی توان
لرگینه و زنده که مهر داشت	نظاره خلف منوهر داشت

این الحقیق که صوفی اخبار ملک عجم است میگوید چون لایق اقامت عالم
 و کفایت مصالح سزای کویم بر نوذر و بلاء عهد منوهر بود و او از غایت
 خویش بی داری و زخم خود و کم از آزار بر از عهد به تمام بصلاح حال است
 و انظار او را این فقره توانست به کار باز از انظار و منقبت پیدا
 و بهر تمام و خلیف خشمیم بارکان مملکت راه یافت و در برابر او از انظار
 آن فاضل و سبب نصیب و تهاون در کشان آن عفو و سبب
 آن رخصه لارات ابار و علامات زوال اقبال بر صفات احوال
 او ظاهر و لایح شد و از خفیه مظهر الیسته صبر بی مفضل الیسته
 غافل ماند و برهان قضا صوفی گفت نه نش و نه لایق بود
 که نازگشتن و ناز پروری و تلافی و کینه و زمان دیر حیات
 اگر سبب الیست ظاهر و پیدایش ناکاه اولاد طمع افروزی است در
 ممالک ایران بتواتر انجامید و آتش فتنه و نایره جهیم سپاه افروختن

الزعماء ان ويران نشكند و راز را از سماج اين خبر نماند
در نهاد افشا و گفت اين حادثه جز بقهر و استيلا بخلص نرسد
و حسم اين باده با توسط شمشير ابرار در جزايمان نيا بر حيا
لبقي عن مضاجعة القرب و معاذ ان يكون مشواي
غير شهوات الجيود و ان قيل لا في طلال الوماح خرم يادار
دست رازين پس گفتن جزعنان تنگ ياد اتبع رازين پس گفتن
در نيام كنم بكم طر بر هم بدم تا رزم حك خول در خرابي
با در چشم حرام قارن رزم خواه كه از لهر رزمك نگاه يوه و نيك
و بديام بدم و شرين و بديار و نيك رچشده حاضر يوه با بديت
و منازت خرم ان نفكر به نيماير كه پيش از احسن و شكر و اعزاز
سپاه اغزيث را كه برادر اوهاست و كوه رزمك و دي رباب
خبر دهم و رزم نصيب غنيت حور و انزيشه بنجدين خاك ياد و رمان
نهم و از راي باريك و خرم و رازيش او در دفع اين حادثه و رفع
اين غايه مشورت خولهم تا از فوايد اذ اللمع الواي المشورة
فاستعن بخرم نصيح او نصيحة حازم محروم نشوم پس
با اتفاق رسالت تبليغ كه از محن رزمك حقوق نعمت و منظور
اظهار خلوص نيت و شفقت طوبيت و صحت عقيدت كه از رزم

۹
بجمله در زاولستان بر سر پشته هر مکنش و عرصه آن ولایت بفرز و شکوه
او نیز و جمله ابرار ایران زمین مانند زرین و قارن و کنش و در زطلال آیت
بها و من مشتم و ملک اطراف و در طایف آفاق بر منهای جاکر و عبودیت
مستقر نشین است بر دستان سام کمر بسته بر دهنش خاضع عام
همه زاولستان بفغان اوست چه زوال که ایران زمین را اوست
تجاوز طواف الشبلی و زور فقه و ذلک قمر اکمل من قد ملک علیه
این ملک در تصرف الفلباب نکرده و آنچه از وظایف جبه و جهد است
در تخلص و انصافی آن کجا بر آید و فایات ان غمض علیها معشر
الاسرار بالاطلاق و التفریق رقابنا بالاعتاق همه شکرتیم تا زنده ایم
که ما خونی که تو تا زنده ایم ان غرت بعد از وقوف بر مضمون رسالت
رسولان را باز فرستاد و بدینسان سپاه و کمانه که بیجا دار که انکس
شمار کی بیای در اطلاق لایران سبیل معاد است لولایت و یهب
اصرار نمودن بر مخالف لایران و بدینک نهال خلافت است متمرکز
و نهال و شجر بغداد و ومان بود و حکای کفیه از مخالفه الملوک
و لا لاجل و غار العاجل که نکر زلال بخان غمیت لطیف بر و انکس
بایل کفانه و بر منهای یکدیگر و جاکر یکدیگر متوجه حضرت سلطنت بود

و بقدم اخلص قلم خصص بر جبهه جاکر کنه امکان دارد که بعون عتبت
شما مانده عواطف و میر عوار فرخ و اندیشه ایران از بند اسیر و قید رقت خلاص
بیایند و مملکت از تبعات دایمیه که هجرت بکمانه و سبب زباب عرض و امانت
نفس مسیح آسب زبرد در حضرت ملک و درت اعتقاد باش
تا بر تو بر کمان شود و دل پراشت زنها حوقل هم بویایه مگر خولگی
سر بدنه کور و بغر سپاه بر حسن روال بارگشت و بر سر لبره داشت
بکمال و جمل و سپاه و کافه رعیت بر چپ لپش تدبیر افروز کفر و
دور تر خیزد از خصان حرم اسبابجا زاولستان فرستاده از و نعل
را از آن حال که میر داد فها و مملکت اول امر با حضار الامر او و القواد
و القواد و لخر هم من وقع احوال و حالت متفق است بر این خط اجماع
کنوا که استادان حفت و و لاضع آن صنعت و لویجات و لویجات
در حضرت و بسید و گفت مرا این تعجب است که این مهم متغییر
شوم که که که غیر از این پیدا و مکر و پیر تا بد در تحصیل این معلوم و شفیق این فرمان
بسیح قدرت بخورده اند هم و خاتم آن محبت جان باز در حیرت و جوی
محبوب و لولا گفته است زانکه نشستم تا بستم تا بستم تا بستم تا بستم تا بستم
میر و نه بر سر و کار یکدم قرار نگیرم پس با سپاه منامه که که کیفیت

آن خیمه بنده در تیر اندازان بیدار و میوه نهار و خون عزیزت از فصول
 کثوداگاه از محضی و عده که داده بود و راه خلافت کشاده اسرائیل را
 با هم لایق کرد و از تر رویت را بر لایقانه بجز در میان نهد و بی بی
 نهاد و کثودا در طلبت را برای آستانه و یک نموده و ممکن زلاج جمع کرد و بجانب
 زاول روان شد و خون خمر زلال رسید که کثودا در لایق و بنیاد نذر زلال نموده
 بمقام قربت رسید حرم و بایستاد و نکر استقبالی کرد و نام نور را
 از گرفت و ایچاقان رسم غرک داشت از صخره و قطع نمود و روشن حرم
 با قامت رسید و در لایق آن حال نه نهی است با حلقه افکار که افکار
 بر لایق در خویش از عزیزت خشم گرفت و حمله او را حرم لایق لایق
 و کنه و حمله و کثودا حرم و در حمله از لایق خصله که نذر لایق از لایق
 از دفع آن حمله و لایق خشم و غرض متعادل و حرکت از لایق و اف
 ملتهب و ترتیب سباب حرم و لایق که لایق حمله و حمله و حمله و حمله
 ملل و حمله و لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله
 از لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله
 طرف لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله و لایق حمله

همچون لشکر کوه میگردانند بکار غنای منتهی در دایره جوش و خروش
 صافه کوشش لشکر کشیدند و شکست سپهر با جشیدند و در دایره
 همه دایره را در خیر تغیر همه دایره را در خیر کار لغو انداخته
 هندیه را در دایره پیرش و جوش و خروش که تعداد آن در دایره
 هندیه را در دایره خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
 بخیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
 در صف نبرد و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره
 میگردانند و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره
 افلاک و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
 سلطه و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
 شد روی و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
 باشد و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
 و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
 بر صفی و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
 بخیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر

چنان بخت که نبر او کمال بخشد جان برفت که با صبا چنان زده و مجرب
 زان صفات است و ان جندنا لهم الغالبون و شرح یافت
 و از زوار افزایند و انهم هم جیش او را که شتر زمام مر لجهت بران
 و خواست که نبرد بر ملک و انهم هم مصراع رعیت و کجاف مصاب خلق
 اشتغالند و بکار از زور و نه سلطنت و هوای دولت که در اوست
 و عدت یافت هر فرزانه بود و در ملاست لهر شهادت بر سر
 سرور و از یکم خورجانی نه بکشت لعلی نان که فکات طره رولع
 بر تافت نابر و شتر غره صباح برهما و اندیشه خلق ملک و کدوسمیر
 از خیرت با ره و با کسی فکرت جملهر انفس مر رفت و ایرای بات
 که از نظرات دولت کثرت که سبکت بملک باع ملک معمور است
 لا ملک چشم ملک نور است کنور برسد که نیت سلطانیه
 بخانت نیت میبند لا بد لهذا الجمع العظیم و الامم بحکم من ملک
 بنشینم سرر الملک حیرت نظر فراقی الله و یكون خاتمه موبد البهم و ربس
 شجره که دستورال فردون لوج و لاث در کلمات مصراع یافت
 رجوع با و موفو لیر آن که در بر و معقول و منقول الی الله منبث
 و جز منزل و مجزه نبر سر است سر دند بر نظر الله و تعداد ایا لحدت قم

و نو خاستگان قبیله که بر و میگفت

همه را بنامش زخم و کبر	نفر کو را و از نایج و در
که از بندش بیم و کوهش	که از نایج و در بیم و افروزم
زور و کشتن رستم و دینار	که از اینها بشهر را از کشت
نوک و یک باغ غیب دان	بروکت کا زناور سهیلان
ز تخم قیوم و فرخ روست	که شایسته نایج و کشت نوز
از آن فکر و اندیشه خوش	مهازل طلب کو و کشتن از
که از راه عقد و زور و خود	روستای که از خور و زور خود
نماید که هست رلا و ک	نماید نون نیک و ک
سرا که کشتن شایسته اوست	که عهدش در دست و خود ک
بلی که بکیم برای سپاه	همزاد طهارت شایسته
توریلان بر سر زفت و فلیس	همان چکان کفر ز نایب

وز و از طباطبایه و تهرات سالت مشرب بنشیند در سید و کبر
سلطنت نور طلعت اوج مال کفایت خوارت بند بر راند
شکسته سبزه دلفریب در دست کاه و صلح فدا و تلافی خراب
ابو ویر کشف که رجبت رلا رغبت در طاعت او هر عت نادر کفو

ممالک شرق و غرب فیضه اقتدار او بود و در افاضت عدل و انصاف
اچنان اقتدار بآب کلمه و ایجاد عیان که در طلب لایحه ترفیع خواطر
زبردستان متعالی است اقبال خود را بطلب جور و جحف بسیار لاف و انصاف
بر بست و ممالک ممالک را خوف و خطر میفشد و شر بر خایه داشت
نقطه مانده بر دایره مانده برین که از فرایند احاطه شایسته برنگشت
و هم از مبداء جلد رسد و هم منافقت و مکار و حجت با اولاد و طلب
در خلد ملکت قتلان زمره باشد درون و صیحه و جود او بی لاف
تا حقیقه الامر که هر چه در حکم افلاک در حداد سیاه او مانده بود
سپاه کرمه میدارند سپاه لرزه بر سر کوه دیدار سپاه لاف و انصاف
افزون سپاه رخ و عقد بیرون جمع افق و در مقدمه است
رستم زاویه و محراب کاین و فاران رزم خواه و کنوا در زیر کلاه بر
سپاه طلبه بفرستد و خود در عقبت ناخستبر که کیمین نهفتند و در ش
زاد است در نیک نیفتاد و بر تمام انکه کارزار تعیین جویشتن بنویسند و صفوف
کشید رستم در شان بزرگترین رستم در در بوف که یک نفر چنان
حرار و قتال در آینه خیال چنان تصور شود و خانه قدرت مانند
آن بر دیباچه ضمیر بخور نکند بر خشم تبع بایش که همان که که
بایک سحر بخواند و آن روز تا وقت انکه شایسته باز زین

به شوق خاک در پی غریب غریب او بخت نیران صفدر و دیوان
 لشکر در مطاردت و مبارزت محفذا و ایام از کبر و دار و زلم
 و بیکار رستم اکثرت تجربه در دندان گرفت و بپیم ورنه و که امروز کار
 جاک در توقف داند تا فو لا ینکام لکنه کبوتر خانه این محفذا
 تیر کف از در میان اختر به بینم که حال یک میسر و اندیشه برادر
 کدام غریب قلد میگیر و پس با جفا و جهور فقیان و شبان از ابر
 تا شبان مثال داد و از خانه ان کار محرج آن ولیه بر سپید
 استر و لیس نطالع که هکس مجمع الهی و معنی الهی کنند که صلح کار
 در صبح است و امید کافله در بول نصیح کفون از گذشته میسر باد
 لوار اختر باز با کفید او را کفایت حجت و جصول مقصود باز کفیدن
 و خود را در خاک و شرم مغلوب دین و رسم که ناموس بر خود کشیدست
 اما این سخن بر میزان عقده و معیار صواب و زید درست و عیار
 نیکو دل و پس روزنامه نبشت و در خلال آن قصه شایق برین ایام
 گو که در خند و مین و مهر و معجزه در دست ممالک و ماوراء دست و نظر
 ایمان و ایمان یکدافت از ان مصلح نرسد که مسیح الفیه را در ان شنبه
 توان عفو همانا که تا سحر این سخن میان بزرگان گفته میسر لکن همگان

قاعده کینه اعتقاد از زکات رکنها زهده است و مشروط بر ارباب
 نفاق صابر و درویش که هر کجا که بران طاعت نرسد و محضر
 از ذوق محله خوانند و کما رنط جوجان و وسط افیم خواب و عرصه
 بارس و کرمان و عراق و از راجان و مصلحت دریا بحیطه
 اقصی بلاد هند و روم بر نما مقرر است و در تحن آن حجت بیان
 و زمان نیست از آن که یکدم و خاک کدیم جهان بر دل خوش
 ننگ اویم نفور چشم شمشیر و چشم خدای نیایم نیک نهاده
 سوار و کد سبب نصرت برستم و مهرباب و محیط فاران کشاد
 مریع اهد و خوبی عزیزش ما نه متغیر شد و لواصف یز که مریح
 فوار حسانه است ماله جاح در اختلاص اولو صحیح فصول
 بسج سبل اصفا بنا بر کو چنانچه گفته اند کلام العبد خرب
 مرالان بعثه تر مات و بنزنگ محازقات ایشان مقرر
 نشاید که لهر ج و تحریرت گویند خصم نارف را برادر
 زوایم صانع شوالان داشت همه اندر مجال شوالان است
 حکم در شوال را در شوال کاشت بگفتار حون بر مضمون
 ربالت و فوق یافت و سوار ملک قضیه که میان منزه و

و از اسباب تضید رسیده بود و باقی الحاح رسیده بود و صورت بعضی فانی
 بخیر یافته بود و از نعمی که داشت بکمی نذر و از لایم حاله لغام آدمش و کردن
 بر صبح که نهد و لکنه خواست بکشد و گفت ایضا گفت که مرد درین
 اتفاق میدی طرف شخص مشایق کرده اند و بر زبانی از خلق در زبان شده و بیان
 دانسته که لایم بکشد و خداوند آن شوکت خود در حال قدرت و استلا و قوه
 و استعلا صاحب خشم مغلوب را محمل که اند و متمش می شود و میزد و دل نراند
 و با این از مناجات و دعا و استغاثه می خواند و با این رو بر نیاید
 تر از آن که در حجره ای نماند و در غم می نشاند و خوشی و غم می شناسد بلطف
 که برین ناز و نفوذ می بیند که کربانی که بود و حقند که زهر و کینه می خورد
 زهر که می خورد عجب بیهوشی که رستم رستم است که در لایم که
 و بی در کجاست و بزد او و منور و نصیحت می گفت که نماند و نماند
 که از شکی شکایت زکار که این نماند و شکی این بدین روز که زهر
 او نشن از آنجا که در کجاست و عورت یک و کم ذات و صفای
 صفات و سداد و عقلا آن است و الا با بود و نماند اولیای صابت
 کرده در کجاست و اینجاست و او می بود و نماند و نماند و نماند
 و نماند لغام باز که این و پیام داد که در صفت و نماند و نماند
 و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند

ارس و وضع او در ششم مملکت خرسند اختیار کرد و کندی ازین
 نوع است که تقدیر دارد و عذر را در آن باب طهرش را اولیای
 لازم خیر را اختیار از سر اضطرار ختم کرد و در اجابت بتوران زمین
 ساعت نمودن پسندید و سپاه را که در آن حواله کرده بودند باز
 خواند و معانی غایت یلاد شرف نماید که نمایند و سراقه کارهای و خراجها
 منجیر تر از بعضی احوال خویش ظاهر دید و محل کفایت از نهضت افزای
 و بغایت خود او که هر چه متفرق بودند از کاه شش بر آن سپاه و رؤسای
 بلخ خواند و بر شرف غوغا و صلوات بر کائنات بولخت درم داد و
 دنیا و نفع و سپهر کز ابو درخورد کلاه و کمر بپارست ببلال که آن
 شکوه نکاو و حار و شاد و جو که یکجا به نهاریان بزر زیادت
 بر کو و در و کو و شاد و شکایت شاد است که بخشش ازین فرزند
 به کام بکشد و نیکان در راز تلاد لایم اندر همان به نیاز
 حق از نیفت مانده برستم رسید زمر حیرت پیوسته و بر علم و
 قدرت شاه لفرین کو و گفت من نهایی ام در میرایب کم باشد
 پرورش یافته و در حوض فضا و جو بار افضال او ثواب و اخلاص
 با و ج نرا و ورق فرقدان پیوسته نکر از بهر نزه خدمت بکنار
 برای خود و من کور من و نکر از نزع بر اندازد همزم اشک سازد در آن

معذور و مغفوب و بهم فدا ازین امر چنانست است که سر ز قضا
 بر آسمان دلم و کعبه بیکر کهن و و قد مرت حویندگان بر صفت تبارک
 یکیش با بر با فارغ و صدر منشرح روی بجای فارس نهاد و این با
 آن حواله از حوالات اعلام فتح بیکر اعلام دادند که در شرح ان در
 برین صلا و میکند که انجی نوی بارش کشید که در بارش بر کعبه
 نشانی که کعبه اصطوبو که نالیدان جایی که چو حنا و نور و هند
 روی که او بود سالار دینیم جوی و بنای یک سعت طبقات نشکر
 سلطان او منقذ و کعبه ممکن در مطاوعت و متابعت او باقی
 بمرت و ایمان خدم و در وجه چشم با ذلات اعدا و ادالت او با تکفل
 شدند و نا آخوهد و افضا برت سر منرب والا و فرعت بهار این از تو
 بر اجاه و تولد و مهارت بر آماند و سبب بطاب طعدا و لغزشت
 او که از افایم عالم در کم امروز و حال و عقد او انظم یافت و او بر
 لطافت لغز و عواید کم بر داند نشکر میگفت و رعیت را در رحمت
 امروزیم لان و فوراجب نیا لیدان و فواخت و چون خبر مغایرت که رعیت
 ما زندان بر از جنس طاعت و بکدن در رقبه متابعت بنا کنند و راه
 مرد و عصیان و طوبی و طبعان نشکر کنند نشا با نبوت و این کلمات
 در صحن آن درج کو طاعت الله فرض و مطاوعه السلطان حتم و

ولا ينبغي للرجية ان يغفلوا عن الاقداء بالبنية في اعداد الاوقات
 مقدار الاوقات كونه لانه حين هو ردولت شيئا منها ولام تباش
 بالفضا تفكيك الشئ لانه لا بد من ردول و سررا عجب و وصول
 بغير صوت في ضمير او فاعل لست وحيث انك شئ به مقلان ومنت
 صحت و لئلا تبت في ضيق من كنهته و تقويت لائم در غفلت كنهته
 تاسف و تاسف و دردت در دامن غيب از بانو و بخت
 نهان ما بيد و موقوف لذو و خوارت و از سر تضرع و انكار

بزان اعتذار و استغفار گفت	از بجهت خود بگویم سچ بود
اگر چه گفتم و آنچه گفتم سچ بود	چون توانستم نذر گفتم چه بود
چون بدانستم توانستم نبود	لغاهه کاوش که بدو تواند فصحا

بر سابق صلاحت و اضاح با او بدان خندانده گفت
 صد و شصت سالش چون تفکیک شد
 برانست کار بزرگ یک برگ
 بر ماه کاوش که بدو بخواند
 زداد و دوش حنذا با او را اند
 نو سب تا بوقت و بدو بخت
 بیاید بگویند بهر هر سر را
 برادر یک تبع نیز از بیم

و فاعله کماله و مثاله کمینه و همیشه کماله و چون شانه ما زین
 جانب دین و مروت فرو گذاشت و سپهر از مخالفت در روی او افت
 کشید و در افتاد و طایفه خمول قاعد و الظاظه و غیره را
 باشد و مخالفت است چون با بولع اضایح و مقرون با صنف مواظ
 تنبیه نموده نافع نیاید و جز بر طاعت و استمرار بر شراست جواب
 نداد و در قضیت عقل و منوال رشد بحر دانند و چون رسول
 ز جهان ضمیر و عنوان بریت مرید است بحضرت مراجعت کرد
 و بر خیز از هفوات کلام و تصایب آن او باز نموده اش کینه در
 یکجا و سزاوارت و لا غیظ و لا رات غیظ که هر دو او را شده نهاد
 و بهشت است که در تربیت ز و سلح شال داد و سپاه بر کمال
 و شکر بیکان که او با هم است و افهام کتاب از ضبط و شمار آن
 عاجز آید از عرب و حبس در زمره چشم او منتظم شد تنگ جان
 که که با خرج چشمته نبرد شرح کفایت کن روی سپهر لا جورد
 حول صدمه شکار و چون فلک حوز حول فضا که کز او
 چون گشته نون و با جهان شکر عار است که بهر وقت
 استمرار یافته و با جری و ضرب الف گفته روی بر راه او

نماید غور تنیخ ابد از دماغ او بیرون کند و بصید چشم بندی
 دیو که و فسون او را در فار و روره قهر مقید که اندوشت و مازندان
 چون از جرمش که کاهوس خیر یافت داشت که با کوه مناطی کردن
 و پسید در مساحت در صحرای آمدن متعرض محال ملک
 و در کارش است چنان فرار و اندام زیافت و بقلعه حصین
 در جهانت باشد که در لاف را بر بریزد و در بلند با حرج لطف
 در غیر مسر یکد اذ اما سری بوق بدت من خلاصه
 کمال است القدر از خلاصه برشته او شبانه رخت نه
 فرود قایمه او و طر کفنه ساک تخصیخت غافل از من
 معبره نعبان حضور چون از خشمش که ناک خشم که در فایده شفر
 دندان بر کند و هرگز بکینه و در جو جکار بصید باز بد محض و مقصود
 باز گردد و کاهوس در باطله بحیرت فقام نفو و مخفیها و عمارت
 و قارور با نغظ بر شال شور با تافته که بخوار با بریزم شون
 و از خوف نور لعل حرارت و شعله شرارت در هوا منتظر نشو
 از کفها مخفی با طراف قلعه روان و چون روز برین مساب از
 بیست و یک مانده و زلزله بر عجم آن قلعه منو به ابعاما لار

۶۹
نخ و پرویز و لاری است بحال و طوطا نیز و و جوه شکر و رول
سپاه کاوش رختها آن الفايف و مقاربات آن شد اید صبارت
می نمودند و چند روز در غصه آن حال مشغول و در پیرون
آن کار متجرب بودند آخر الله را نشسته و جمهور سپاه بران فرستاد
گفت که چون حسین و یقین قوم و کثرت نعمت بجانیت شعبه
و ببلای غریبات این غرض توان آمد و در میان حیدر و جبهه بلایان افکند
که زیر کان گفته اند جو درم زور را زور نیز فروزن زن است برادر
و فزون که یکی کار کنند و در برد که شمشیر بولند کار کو و اولاد
بر احوال افکند و طلا حیات بر کند و خست و منید بر است و حیات باز
پیش و کو و بر لایر حیات تا در زنی لایر حیات و شیوه باز کارها
افشای و استوار و ان با هم گفتند و بر رسم کار و لایر قلع و با
کدم بگوید که حیات با و فضا گفتند و شکر کش در انبار و فضا و حیات
ما این حال فضا و هم که قصه را کرده است و در شیشه کید را اندیشیده
و بدین سبب تنگ تر و اهل قلعه را از اوقات قوت استعانت گفتند
بنیاد حیات را کار و انهار که صلوات و کولات گویند و فرو شدند
در ولایت کثرت از ازا حیات طحان حیات و التفات طحان حیات غافل
شدند ناگاه شکر کاوش کالسید الطحان و البحر المایح فرو شدند

و یک عین جبر را چون محول کردند و نحوه هید و انواع عملیات
 جمعی است که لازم فرو گشتند و آن قلعه با توبیع و لواحق و اعمال مضائق
 مستخلص و با و معاملات آن ولایت در خوردن و ان حاصل آمد و ممکن است
 این المصواب از انزکافیت و درایت او دانستند و یکبارگی بر سر
 سیاهوشن نام کجین و دبیر و دبیر و مفاکر از مردان جهل و خود افتاد
 طاق صورتی از بنا بر حربه روح لطف و لطف و فتوح افتاد
 و لکنه از رستم دستان تربیت یافته بود و کما طبع و ضرب و رسوم رزم
 و حرب از ور گرفته اما بجهت رستم غائبه او گنبد و حمال روشت و در
 او دیری زن یکبارگی و کس نه می روی نهاد و پیر متغیر زن و سیاهوش
 از آن اندیشه بزرگ مسقط راس و معطل ستره بگفت و مملکت
 پدر بر ره کوه و پیش از لای رفت و دختر او را خطبه و در خدمت
 او بزم بقرت اختصاص یافت و چون در و صلاحیت کار بازنگ
 شد همه کوه هر روز در رفیع منزلت و بلند محار او مرفوف و خا
 محو و مغبوط اقران و اقامت برادر او را لایزال داشت و حیات
 او بزرگست و خدایک ترهات شباطین در ارفاق معاد و داد
 و بزم قول و عهد و امان لایزال تمام دله و سخن او در پیش از کربار در گرفت
 و در انجام کار سیاهوش کشته شد و دختر او را سیاهوش زن او بود و بعد از

میبارد وضع حمل بر رگلو و نام او کج و نهاد و او در زیر کشتن
نشاندت و میان رگال بر و لخته تا بحد بلوغ رسید چنانکه
بسیارین در ذرا کمال و سال کرده شود کیونکه در زرافه ها
رفت و او را با مادرش بر پس او گویند و باز کون و مردان
و زانجا که بپوشیدل سنوز سبغ را سیاوشن بفرمانده است
و آن قاعده هم را در استرست و کاوس در پنج مقام است و از
اقایم عام اقلیم خراسان لغتبار کرده بعد و تابستان و پستان در
سر کبر و کم بران ولایت مقام حمز و حو در محال و شش
مجدیال از محال و رت شرب و کما عین او فواید جان و ولادت
و صاحب صدری این نکته از شاع طبع و دل اوست و بی
رفع از بربع کلا و بنای اوست احسن الاشیا و الصلوة و اطیها
العافیة و اتمها الاثر و الذم الغیر و اعزها الدین و اصفها
العدل الاحمال شایع النبای و المبر دافع البلیات و اللام
مربوثة بالوفات و از نغمه بران که در هر دو است و بیست و هفت

بودند را وقت و بمان و تمام علمم و از آنرا و در صد در باب
هست که از آنکه حقوق خوانند و مدت ملک منش صد نگاه
باید و عاقبت کار من چنانکه ملک من گفت

بی ابر صبر و استقامت خود
بجاه طاعت خست برد

اصل خانه بن برداشت
وزانخت بر خسته انداختش

همان کار ازین کو به سیر کرد
نمانه نخستین نه اینکار کرد

بک لایزال و بی فتنه اند
بکار ایجاب که سیه در دهند

عبدالغفار کنزادو ہے

نیکار آمدن حاج و در کسب و لیج
نیکار آمدن در دین و دنیا و لیج

نه بلی و الحاحی است
در این صفت را از افعالی است

باید بدان که	نه می تواند
--------------	-------------

بسی از دیگران و نایاب بخش

همانکه در کتب و سنین است
فلک رحمت و آسمان جاه است

المعصومي
سزاوارتن عدل مخبر و

نژاد از هر شته است فرخنده بی از او سپ و ز کاوس میا

کجور و بسیارش و دختر زلفه از او است امیرش است که با هر خ لایق
 و فلک التدیویر از او بر کوی و بقا ز امریکه با مکتب تدبیرش ه
 راه تقدیر به پسر و لک و دوی کرده شو که حرج مقوس بر که هر و صف
 مقولیس سپهر نیکون بر شاخ حنوب بادش هر یک به بقیلند
 و در سکنه ربع مکن و وفای حوصه مامون منها را خوشتر و شسته
 بر لایق است منتبت شو و بختها بر میر من سجاد که او در ترکستان
 نشاءت یافت و مین ترکان و لایق و حول از با طغولیت بدرجه جولیت
 تر کرد و در چین میان او لار لک و ارش طک شو و بقیای خندان او
 مشاهیر افاد و معنی و دوی و میر رفویان او و سحر دال تحت کبیر
 بن کوزر از اصفهان ترکستان یافت و او را با ماد کجای فارس او
 و حول او و او را صراط که مغرور بر سلطنت او متغایر سلطنت
 اطراف و ملک افان در ظلال لایق جستم شدند و صار و و او
 اختیار و او را از سر خست و بان نهان و با بر حاضری خسته و رسته
 رفته بند که را کردن و لغز و لوبج کم اسحق قی مالک از مهر مور

و کافه مصاحف نورش را و در آستانه ایستاده است و این حدیث و میر
 بخیر و عیادت را که زیر دستش و با باله از محلی جزو
 برآیند و فرخنده و لا قدر هر که است و در حدیث و حدیث
 و در روم و لایق و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 و نیک که در بلاد و در حدیث و در حدیث و در حدیث

مناقبه اعجازی عیادت و منقبه الاعجاز اعجازی

و چون در کار مملکت برداشت و مصاحف سپاه و عیادت و عیادت
 انعام و مصاحف و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت
 و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت
 حکما اذ اندی نزال الذی الوعا را بنام حلی ما بنام
 همه نام خواه و همه بخیر و همه بخیر و همه بخیر و همه بخیر
 یک و همه بخیر و همه بخیر و همه بخیر و همه بخیر و همه بخیر
 بهر لایق سپاه و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت
 و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت
 و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت
 و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت

۷۲
والربین و حیوان دران نمبر از نکلند و دران وقت بسیار پس از بزر
اولی که ده بود و بجهت حاجت و حرارت از آب استخسین بجهت که نیمه
از صید آن که شکر کش از آب میوه در ربقه کفاح او که و از و بریر
خور یک ماهه نظر منولد نشد که عقار صورت زینت از بزم میگو
و درج زیناب از خضات معز زین و با سبیل میخواند و او را و زور نام نهاد
و هم لغاتی خطیه دختر از آب افتاد و او را با مادر بخانه پدر فرستاد
و کبخر و دانسته بود که برادری برادر دلو و طفر از دلو فرزند در قف
دیوان اوست طریقی را گفت زینهار تا در وقت عبور نکند که خواست
مملکت از شیوه خط و اقامت میگویند و بر عرصه که مخیم پناه و غیر
و چراگاه او نیز زینت و طریقی هوا و مملکت است و مملکت دارد
و در از اول و غیر خیمه تا آگاه شود و معلوم کند که سبب و ره سبب یکن
نوا حسیب حاجت لغت و نو کند لود و در قصاص خیمه سبب و ش
مردم عصیت بجای لود و خود نشکستین اجمل سماوی و تعبیه
نظر دران فیکه عکس تصویر است ضایر و خواطر از ادقضا بحوب
دست و در فانی نبرد را بوضع درش اندر انداخت و مقام آن
هفت که اهل انکشت خیر برندان گرفتند چنانکه مملکت را کوبید

حرف ہر مقام میں بیاض

نه فکر می کنند فی خواجه

و خود محفل از لاله لعل طور نشینیدار طریقش و صفت جوانی و سخاوت
 رای و نالایقش که کشید و سپاه بسیار و عدد و پیشا بر روی ستم
 بنیاد حکمتی و طوس را که اندیشه که در اتمام او بقدر کون
 کشت و از درخت خویش و از از جوئی او خشمناک شد و از و صحت
 پس مانع حیرانه نابر جای نام تما که کشت از دست بردار اما
 بنات حرم و زنان عقد عسل است از حکمت فقه غضب و بود و در کار
 چنان قدرت نمود و در ملان فرستاد و پیغام داد که شازده صلیت
 از تنها کیوان و قوی از خج که خور و در دنیا به شکوفه باغ عیش
 و عدت لام حرم شازده و تمام که گفتگو به است بکر از و چون
 موافقت نمود محال میسر کرد از سر بخار بر در امر و نشیند
 بغیر ضمیر و وجه تفریح خاطر پاست که او بهنگام نه صفت برین نام
 از زاهد پندش داد از که ما جزوه دگر به شیریم زنگار
 و کردار او نکیزیم خود از روی کوری که نه از سر زبانه بر جی رت
 اصرار نمود و محط طوس از نوبت نهاد و بند او باند و اضا ح اول

قیاح شمر دو متولد اند در صنوبر و قلیب میجا باستان و یک صکت
 در کد آب و آب کش کارزار حرا خاک ریز و در آن مرز و بوم حیرت
 و بوم و بوم و سباع و ذباب و ذباج را لذت لعل و شکر و
 جنات شجالی اشباح مقدم و طحان خواند مهتاب و مایه متناظر است
 و در خیز و خیز و کد که فرو رکت طور کشتن سز خون در تن او حشر
 بفرز کد که دلیند و کونه رویش زرد زعفران گرفت و بر فوات
 برادر افطار و زار و نفع و کد که در نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 سالاری کد که تو مقررت و کد که در نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 نه باید که طریق ایند کرده و با لطف برگردان نه باید که طریق
 خوبی و کد که نایبینه جوهر و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 روی کد که نایبینه جوهر و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 بر نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 بر نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 طریق و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 بر نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع

فرع یک اصل و صورت معنی بوده اند و نسبت ایشان هم باید و میان که از اول
فیروز کاو پاره است شمی شود و مانند طبقات دیگر ملوک طبرستان لقب دادید
ابوشیر و ان عادل میرسد چون پسران ملک جلال الدوله که مورت ملک دیگر
مخالفت کرد ملک کاوس بولایت ستمدار و نور رفت و ملک اسکندر حکم
بدان اشارتی شده است برویان و کجور رفته بکمانی نشست اما در بدو حال که
ملک جلال الدوله که مورت حاکم کرد و ملک اسکندر بدان واقعه مشغول بود
منظف را درش در قلعه کجور بود و بعد از فراغ ملک اسکندر را راه نداد که بپای
بقعه آورد او بر سر کشته بنور رفت و مردم ستمدار بر او جمع شدند او را
نایم مقام بدو است چه او بزرگتر از ملکات منظف بود در اخلاق و اوصاف
مقبول خلائق افتاده بود و خاک در میان ملک کاوس روزگار می مخالفت
و مخالفت و کجور واقع بود که تفصیل آن در تواریخ خاصه تاریخ سید طاهر الدین
مرغینی در حال ملوک نازندران مستطوب است و خود مؤلف در آن منازعه و مصداق
بوده است و آخر الامر در شهور ششصد و هفتاد و یک ملک کاوس وفات یافت
و ملک اسکندر بر نور و ستمدار و رویان و کجور و توابع آن تسلط کرد و نور را برادر
زاده اش ملک بهایکه واک داشت و مقرر شد که از اقربا و بنی احلام هر که نخواهد در نزد او

باشد و الافلا و واقعات سبطیه و محاربات با ترک و سادات نقضی و اند
 دارد و اولانکه مانند طبقات دیگر اجمال باید علی حکم ملک اسکندر پس از خبری حکومت
 کجور در گذشت **دوم** دویم ملک تاج الدوله بن اسکندر حکومت نشست و در گذشت
سیم ملک اشرف بن تاج الدوله حکومت رسید ملک کاوس فرزند خود
 حکومت داد در سنه نهصد و پست و یک خود وفات یافت **چهارم** ملک کاوس
 ملک اشرف مروی دانا و فصل بود در سنه نهصد و سیاه بقصد ملک جهانبخت حرکت کرد
 در آن ازمنه رحلت کرد **پنجم** ملک کبوتر حکمرانی رسید اما قرب هجری سال
 پدرش او را در حبس داشت تا مادام محمد روز افزون حکمران بعضی اراکین را
 مرخص شد و وراثت ملک پدر کرد و در سنه نهصد و شصت و در گذشت
ششم ملک جهانبخت کاوس حکومت یافت کجور او را رسید و در آن
 ملک بهمن انصاری افتاد و ملک سلطان محمد بن جهانبخت از جانب شاه عباس صفوی
 حکمران کجور شد و ملک بهمن حاکم در لاریجان و امل بود و با شاه عباس صفوی مخالفت
 کرد و فرزند خان سردار از جانب شاه عباس صفوی بخارندران مامور شد بعد از
 رحمت پسر ملک بهمن را بدست آورده و با شاه عباس رسانید و حکم بدین
 بدست ورزید ملک حسن لوسانی دادند با قصد ملک او را قتل آوردند ملک جهانبخت

هم در آن اوان بدست صفویه ضایع گردید و سلسله حکمرانی این طبقه در ولایت افراسیاب
 طبقه شانزدهم در ذکر حکام لارستان فارس که از اولاد ارج بن کرکین پیدا بوده اند و مفرده نفر
 از این سلسله حکومت نموده اند و خراج گرفته اند اما واجد اصطافیه همی برین
 قدیم و ملت یزدانیان ایران بدوش دانه اند یکی اراکای پلکان در عهد خلعت عمر بن عبد
 اموی مسلمان شد و سالها در ولایت لارستان حکمرانی دانه اند یکی اراکای پلکان در
 عهد و تاج کرکین پیدا و تا آخر در میانه اصطافیه بوده و صفویه اسال شد و سلطان
 لارستان سابقا از فارس موضوع بوده اند **اول** اصطافیه امیر قطب الدین
 موبد الملقب ساقوی بود و مدتها در لارستان و توابع آن سلطنت کرد و در شصت و
 هجده سال وفات یافت **دویم** امیر کاکلج زانم داشت و در شصت و هجده سالگی
سیم امیر قطب الدین محمد بن موبد در سنه هجری و بی و یک در گذشت **بهارم**
 امیر علاء الملک زان **چشم** امیر کاکلج زان **ششم** سنف الدین نصرت شاه هفتم
 کرکین شاه **هشتم** مبارک الدین محمد **نهم** قطب الدین غنر **دهم** امیر جهانش **یازدهم**
 امیر علاء الملک شاه **دوازدهم** امیر نارون شاه **سیزدهم** سلطان محمدک **چهاردهم**
 شاه عادل انوشیروان **پانزدهم** امیر اسم این شاه عادلجان **شانزدهم**
 میرانورالد **هجدهم** خان بن ابراهیم خان معاصر شاه سلطان محمد صفوی بوده در اوایل

جلوس شاه عباس وفات یافت **همه** ابراهیم خان پسر اعلیٰ الملک و در میان حکمرانی او
 طایفه از فرنگیان در سینه و بجه از خضر عمان به بندر خیلو که یکی از بنادر فارس است درآمدند
 چون آن بنادرستان قریب جوار دارند بشارت شاه عباس صفوی وی حاکمی از اعراب فارس
 بر سر فرنگیان فرستاده شکستی فاشان بآنها دادند و سرهای آنها را با اسلحه آباه نعلینت گرفته
 آوردند و در بازار لاریجرت الوالایا کردند و مورد از دیار توجیه شد آخر الامر ابراهیم
 لاری خلاف کرده بکلم شاه عباس در سال که پیرا روده بحریر الیهودی خان حاکم فارس او را دست
 آورده بکلم شاه عباس فرستاد و در آن از منته وفات یافت و لاریستان ضمیمه ملک فارس شد و پسر
 ابراهیم خان فضل و دانا و شاعر بوده و این شعر از او است که در تذکره خود نوشته ام **شعر**
 یانی تحصیل مار و یار در دل بوده است **:** حاصل تحصیل بختیصل حاصل بود است **:** صاحب
 تاریخ عالم ارا نوشته است **:** که بعد از فتح لاری دست الیهودی خان حاکم فارس از خرمین
 لاریستان با چو مرصع و مکمل بدر و بوقت موم سوم تاج کینسروی که در نزد حکام لاریستان
 مانده بود بخت شاه عباس صفوی آوردند و گویند لاری نام بکر کرکین میباشد و بوده و
 گویند ولایت لاری نام لاد بوده که فردوسی گفته است **صفا** بکر کرکین بود و کنشود
 بکر کرکین میباشد هم ملاد داد **که** حکام ملوک ولایت هر روز فارس که فارسی تراود بوده اند و این
 طایفه شازده نصر بودند هر روز خبری از خرابی نزرک آباد فرضه عمان فارس است که بقیام

هر نموز معمور و آباد و معروف و موسوم شده بود و تباری ملک منصفت خیر شده
 وقتی قیس نامی از ابراهیم در آورده بنام او مشهور شد بعضی گفته اند جزیره کیش نام داشته
 اعراب از آن معرب کرده جزیره قیس خوانند و آن در طرف کرمان و آخر خاک فارس
 اتفاق افتاده و بر جانب جنوب ولایت حیرت کرمان و مقصد بخارا و هندوستان
 ایران بوده رشتتهای مروارید از آنجا با طرف میبرده اند و حکام هر نموز بحرین و دیگر خرا
 از قبیل لوصا و طیف و بحر که قصبه بحرین است حکمرانی داشته اند و بعد از آنکه
 سلجوق شاه سلفی حکمرانی ولایات هر نموز محمود نامی پاریسی رسید که او محمودی
 و در سنه شصت و هفتاد و یک استقلال کامل یافت و تا باینکه تمکین کرد حکام کرمان فارس
 را دست تصرف از ولایت او کوتاه دزدان و اندیشه ملود ماند با اینکه سال عمرش شصت
 رسیده بود نیروی تمام و جلالت بی پایان داشت و اما بک از هم بود و حفظ
 خود را تمام میکرد و ویرا در بحر و ارق بسیار بود و کامرانی تمام داشت و در گذشت
 و ملک وی به پیش نصرت الدین رسید او نیز سالها مالا استقلال سلطان خراسان بود
سیم رکن الدین مسعود برادرش بعد از قتل بر نصرت خروج کرده او را که محمود
 کرد و بکشت **چهارم** ملک شهاب الدین اباز غلام پیش بروی خروج کرده ملک رکن الدین
 اباز غلام پیش بروی خروج کرده ملک رکن الدین مسعود منهنم کردید و ملک اباز الدین

وی

مستقل شد و در سنه شصت و نهفتاد و سه رکن الدین مسعود از سلطان جلال الدین سیوریش
 لشکری گرفته بر سر ایاز رکناز کرده اورا بکمر نراند و ایاز بنابه بجزیره کپس برده و کشف
 حمایت ملک اسلام شیخ جمال الدین بپسود و در سن کا ند و هر سال دوازده هزار تومان
 مخارج عسکر ویرامیداد و بمطهرت شیخ لشکر کش و ملک مسعود را بد و انید و بجانب
 جزیره لارک و جردن پس رفت و مسعود چون دانست که لشکر در جزیره کپس نموده و
 با مول شیخ جمال الدین زده باز گردید و ملک جمال الدین ایاز ولایت هر مور را بدست آورده
 سکه و خطبه بنام ملک محظّم محمد بن احمد بن ابراهیم الطوسی کرده ب حکومت پرداخت و ایاز
 منازعهی رویداد و رکن الدین مسعود بمجا صمت ایاز قایدش که محمد الدین شد و در روی محرابه
 داد و ایاز منصرف شد و هر هر موز رفت دیگر باره در مسانه ایاز و ملک کار مرصه کشید و
 و صاف در وصف او نوشت است **رباعی** خوش یزیم در کد ارتو بود **ب** بر معبر کرد
 بجوار تو بود کربار دیگر سوی جهان بازاید **ب** محمود سگسکیان ایاز تو بود **ب** علی حکه وی در مقصد
 بهفده در گذشت **چشم** ملک کردن شاه که نسب او از پدر هود بنی و از مادر کیس بن
 اشکان زرین کمری پیوست بر ولایت هر موز نظر و مسلط شد در مسانه وی و مکان قس
 جنگا بسیار شد و وی بر همه قاهر و غالب گشته مادر گذشت **ششم** قطب الدین تهمین
 ملک هر موز و توانج گشت و کار او در زمان صف ملک قس فوی گردید بسیاری از اعر

و ولایات برگشته تا در سنه منفرد و پنجاه و هشت درگذشت **هفتم** توران به تهن کجای او
 برنشت و پنج مرصع بر سر بر نهاد و سی سال با استقلال حکومت کرد **هشتم** محمد شاه
 بن تهن حکمرانی یافت سلطان محمد پیر امیر تیمور صاحبقران عهد وی در فارس سلطنت
 و بر محمد شاه حجاجی بر نهاد و وی نیز رفت و اسوده حکمرانی میکرد **نهم** فیروز شاه
 حکمران شد و بمکه مشطه رفته باز آمد و در جزیره وفات یافت **دهم** سیف الدین حکمران
 شد و پیر از شاه رخ پیوست **یازدهم** توران حکمرانی یافت و روزگاری بود و رفت **دوازدهم**
 شهاب الدین ملک یافت و درگذشت **سیزدهم** سلفر شاه کجای او نشست و نیز ماند **چهاردهم**
 توران حکمرانی کرد و وفات یافت **پانزدهم** محمد شاه حکمران شد **شانزدهم** فرخ شاه حکمران خراسان شد
 و او معمر شاه طهماسب صفوی ماضی بوده و مدتی حکومت نموده در حین رحلت وی و جلوس
 فیروز شاه طایفه برکاتیه از انانی فرمان که سابقا در انولایات کوهی تجاری ساخته بودند بنا بر
 جمعیت و قوت گرفتند انولایات را تصرف در آوردند و ملوک هر موزم تسلیم شدند
 و حکم شاه عباس صفوی الهویری خان حاکم فارس از بحر و بر سپاه بر سر طایفه فرستاد بعد از
 خنجر کشی کرد و فرایطایفه فرستاد را در سنه هزار و سی از انولایت و خراج و اموال و اقل
 انا را تاراج کرد و سلب حکام هر موزم بر افشاند و بحرین و هر مزد بسیار خراب محکوم شد
 و بنام شاه در نواحی هر موزم نداری ساخته شد که موزم بنابر عباسی موسوم و معروف

طبقه پنجم در دگرگون و حکام ولایت سند و مولتان که نسب خود را بچندین ساله
مدت دولیت و جبل و سه ل عمرانی داشته اند

از قراریکه در تواریخ آورده اند در عهد حکومت عبدالملک مروان ولایت سند بفرست
اهل اسلام درآمده بعد از حاکم مسلمان ولایت سند قریب بیست سال در دست جمعی از قوم
سومره که سپاهی انولایت بودند درآمده بعد از آن کرده تصرف طایفه جام در غنای و چون
طبقه خود را از اولاد و خاندان و همیشه جمعی میدهند و در اول نام هر کدام لفظ جام قانون بوده
اول بطایفه جام از اول بوده و او سه سال شش ماه حکمرانی کرده در گذشت **دوم** جام
بعد از او حکومت رسید و از برادر پیشتر مستقل شد مدت او چهار سال و یکده ختر او در
حاله کلاخ محمدش حاکم کرات بود و او و والدش سلطان محمود بیکره باشد و دختر دیگر در
عهد متقرب درگاه الهیست عالم بخاری بوده **سیم** جام ثانی بن جام از اول پسر
حکمرانی داشته در عهد تقرب او فیروز شاه خلجی از دلی بسپاه بفرستاد و عمریت کرده جام ثانی بطرف
فرار گزید و فیروز شاه اسیر گشته از جانب او حاکم شد **چهارم** جام تمباجی بموجب وصیت برادر
پادشاه شد مدت سیزده سال بگذرانیده فوت شد **پنجم** جام صلاح الدین بعد از او
شد مساجد و مدارس و حوائی بنیاد و سایر باها خصم مصاف داده و منظر گردید مدت
ملکشی پانزده سال و چهار ماه است **ششم** جام نظام الدین بن صلاح

بعد از پیر مدت یکش دو سال و خدماه بود **هفتم** جام علیش بعد از نظام الدین
 حکمران شد در زمانش سحر و جوی گذشت مدت شش سال حکومت کرد و علت
 بمرد **هشتم** جام کران بن جام تمباچی بعد از پیر برادر پیری خود جام شیر امر و جام
 شد قصداً مرا کرد خود مقتول گردید **نهم** جام فتح خان بعد از جام کران پیر
 سال حکمرانی داشته علت قتل از این دیر سنج در گذشت **دهم** جام تعلق بن
 بن جام فتح خان مردی بی استعداد بعد از برادر خود حکمران گردید و مدت
 و بیست سال بعد از قدرت حکمرانی کرد **یازدهم** جام سکندر بن جام فتح خان
 مردی بی استعداد و لاهی و ساهی بود او را مسوم کردند مدت یکسال و نیم حکمرانی کرد
دوازدهم جام سحر جاشین جام سکندر گردید و در زمان او زمین داران ولایت موان
 قوت تمام گرفت و ولایت وی رخنه افکندند وی ایشان مرصاف آرا
 امانا منهرم و مقهور خمس شهرتیه آمده هشت سال حکمرانی یافت **سیزدهم** جام نظام
 الدین جام سحر قائم مقام پدرش با سلطان حسین حاکم مولتان موحدت فرید
 مدت شصت و دو سال حکمرانی کرده در گذشت **چهاردهم** جام قمر و نظام الدین
 برجای پدر آمد جام صلاح از او کجرات کرخت و از سلطان مرطع شاه حاکم
 کجرات استمداد کرده لشکر بر سر جام قمر کشید جام قمر و مقهور و قنطری از
 اقطار سند قانع و مسرور شد **پانزدهم** صلاح الدین حکمران شد اما سلوکی نمیکند

خلاق جام فرور را بخوانند وی بیاید و صلاح الدین کجرات رفت و دیگر بار لشکری
 جوار سپاورد جام فرور بقتل مار کزخت و بمشقی شاه یکات ارغون شد جام فرور
 و شاه یک بر سر صلاح الدین آمدند و در کشته نهادند و میت و نه حدود سبند
 بر صرف آوردند و جام صلاح الدین در فرار کجرات دیده چنان کرد و چون سلطان مظفر
 شده بود قوی یافت در کجرات ساکن شد و سلطان بهادر شاه کجراتی دختر او را بکماله کالج داد
 جام از امرای نام شد و فرور میال در سینه حکومت کرده در گذشت و ولایت سند تصرف
 شاه یکات در آمده و سلسله جامان القراض یافت و بدست چون کسی گشت به جم سراجان
 کجا پادشاه جمشید حکایت جام از جهان برود ز هزار دل میند بر سحاب دنیوی آید و بار
 ستر و سپاس که ذکر بحد طبعه ملک پاری ترا که در آغاز ترا نامه نکاسته بودم این لال
 و اتفضل مستطوره و مرقوم و مذکور و مخموم احوال امرای پاری ترا و دورای بگویند
 قبیل ابوسلم و بابت و سناد و در دشتی و منفیع و این معصع و بشاشی و
 بر آنکه دورای عباسی در اکثر تواریخ مذکور و حاجت سکر دارند و چون آنان باشند
 ملوک و سلاطین بر تبه پادشاهی بر سیه اند کارش حالات هر یک را فایده
 نخواهد بود و همچنین فراری کرمان که کسی ترا بود اند و حال بعضی از آنها
 عقد العلی تاریخ کرمان مضبوط است و بعضی طایفه زندیه را فارسی الاصل دانسته اند و

بهرام جوینیه شمرده اند اگرچه بعضی ارباب تاریخ سلسله آل سلجوقیان را از شراد و نیر و کر شهیار
 دانند چون قولی ضعیف است در مقام ایراد آن بر نیاید و الله اعلم بحقائق الاسباب
 و چون احوال ملوک که در این رساله مذکور اند باختلاف عموم و از سنه بوده و علت رها
 رعایت نشده و از فوائد تاریخ بر سبب و بعضی احوال و قایع که مردمان اگاهند
 هر را هر کاراید و از اوایل تاریخ اسلامی تا انزمان اجمالا مذکور میشود که این رساله از
 تاریخی نبر عالی نباشد و زمان و قایع و حوادث روزگار در کارهای بزرگ این سلسله

تاریخ

در ولادت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و هنگام طلوع فجر شهر ربیع
 عام الفیل در عهد انوشیروان عادل در مکه مظهر و انکس بعد از ولادت حضرت
 و والده اش در شش سالگی وفات یافتند و طوبی بخش کفیل او کشته در داره
 تجارت شمس بوده و در بیت و بیگانی تعمیر و سجد تجارت مکه کرد و از سبب حدیقه
 بنام رفت و در مرجهت حدیقه را بنکاح در آورد و در سبیل ساکی دعوت افغان نمود
 و در سال سیر دهم از هجرت ثبت که سجاه و سه سال از عام الفیل رفته بود مدینه
 گزید و انرا استیقه خوانند و بعد از تاریخ اسلامی است و بعد از ده سال حلت یافت
 و مدت عمر شمس شصت و سه سال **سال اول و از هجرت** در این سال پادشاه ایران خسرو
 بوده و پادشاه روم مهر قل و حاکم اسکندریه مغوش و والی بمبیه خود خفنی و از ان پس

بر خلاف فخرست التواریخ واقعه را بر سال مقدم داریم و اعداد سال را پس از او آمده بنابر سی کایم
سال دوم با اعراب مدینه حضرت قتال داده شد و تحویل قبله و عقیقه فاطمه با علی علیه السلام

و غزوه بدر کبری رویداد و ابو جسل و بسیاری از اهل مکه کشته شدند **سال سیم** ولادت امام
 حسن علیه السلام در رمضان سال سیم هجرت نبوی بوده و غزوه احد و شهادت حمزه و بعضی صحابه واقع

ولادت امام حسین علیه السلام در شهر شعبان و غزوه ذات الرقاع و غزوه خندق
 ذوالفقار یعنی علیه السلام وفات فاطمه بنت اسد و غزوه

نضیر و غزوه بدر و موعده و واقعه بدر جمع
 غزوه بنی لحيان و صلح حلیه و بیعه الرضوان

و غیره ۵
 و غیره ۶

غزوه ذات السلاسل و فتح مکه و غزوه بنی
 و طایف و غزوه موتیه ۸

تجه الودع و وفات ابراهیم و وفات ناذان حبیب
 و وفات ابوشیرین شیرویه بر دست شاهر قتل

و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر
 و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر

و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر
 و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر

و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر
 و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر

و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر
 و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر

و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر
 و وفات ابوبکر و خدمت عمر قتل از رمی دخت و ابوبکر

شهادت سید بن عباده انصاری شام و قعه
بر مویک و شهادت عکرمه ابن ابی جمل و جلد بن
سید و قادی و تسخیر این بدست سید و قعه

عبد بن عمران یزنی در کشت و برین
انصاری بر در شوسه شهادت یافت

یزید بن ابی سفیان در کاشت و معاوی
برادر حکومت شام یافت

واقعیه بنام و رویداد و فیروان سردار
منتهی شد و نعمان بن مقرن عمر معاوی شهادت

عمر ابن خطاب بضر و شانه کشته شد بعه
حارث بن عبد المطلب بمرد

عبد الله سعدانی برج حاکم مصر طحه کشت
مسلم بن ربه از آن در زندگشت و قتل

زرم کرده شهید شد
سعد بن عامر حکومت کوفه رسید

واقعیه بنام و رویداد و فیروان سردار
وفات نوفل بن حارث صحابی و معیت
المحسن بدست عمر خطاب

ابو عبیده حاکم بطحون بمرد و معاوی
حاکم شام شد هم بمرد و یزید بن ابی عقیل

مر قتل پادشاه روم بمرد و پیش فسطاطین
نشست و عمر و عاص اسکندریه کشت و قتل

ابو موسی اشعری عرب اصفهان کشت و منیره
فتح از باجان کرد

بعد از قتل عثمان بن اموی بویت عمر خلافت
برشت هم در سال کشته شد

حب بن مخری بر ازبیه منظر شد
عبد الله بن عامر حکومت بصره و قتل

ابو ذر غفاری از مدینه اخراج شد

بزرگتر عمار در مروکشته شد و هزاران نفر کشته شدند

مقداد بن اسود و ابو طلحه انصاری فوت شدند
عثمان کشته شد و علی بن جعفر کشته شد و سید

واقع صفین در میان علی و معاویه شد

امم میمون از رواج رسول در کشته شد

امام حسن مصباح کرد معاویه پادشاه شد

احمر و عاص و ابی مضر و قمبر در کشته شد

بایست بن ضحاک انصاری فوت شد

یزید بن معاویه کشته شد و تقی طایفه کشته شد

سعد بن زید و حجر بن عساکر و ابی بکر بن محمد و حجر بن

بفرمان معاویه شهید شد

زیاد بن ابیه بمرد پیش از حاکم عراق شد

سعد بن ابی وقاص فوت شد

عائشه عاتقه در کشته شد و معاویه بکعبه باز آمد

سعد بن عاص و عبداللہ بن مروان آمدند و نماز کردند

اختف بن قیس بک گرفت و جمعی از صحابه کشته شدند

عباده بن صامت انصاری در کشته شد

واقع حمل الفلک فوت شد و طلحه و زبیر کشته شدند

واقع خمران و وفات جمعی از صحابه

علی بن ابراهیم علیه السلام در شمشیر کشته شد و امام حسن عجل

زید بن شامت انصاری در کشته شد

ابو موسی اشعری در کشته شد

عبدالرحمن حال و لب در کشته شد

امام حسن علیه السلام رحلت فرمود و کبیر بن عاتقه کشته شد

عمر بن حصین قاضی بصره بمرد

اسامه بن زید چون شاعر نامند

سعد بن عثمان حاکم خراسان کشته شد و قمبر بمرد

حیر بن معطم و ابی اس در کشته شد

معاویه بکعبه رفت و یزید حاکم شد

حسین ابن علی علیه السلام و جمعی در کربلا شهادت یافتند
 مسلم بن عقیل بحکم یزید مدینه را تسلیم کرد
 عیال الملک مروان حکومت یافت
 مصعب بن زبیر مختار نجیب کرد
 ابوالاسود دوی و لی واضع بنامبرد
 بر این خراب انصاری کوفه نوشت
 حجاج بن یوسف ثقفی کربلا را بگرد و عذر آنرا
 حجاج بن یوسف ثقفی حکومت عراقین یافت
 شیبث بن کثیر شد و حاکم حسان شد
 قطری بن عمار بن یزید فرغانه را بگرد
 محمد بن حنفیه بعد از شصت و شصت درگذشت
 مهلب بن صفرة فوت و بکسر عالم خراسان
 عیال العبر مروان حاکم مصر ببرد
 محمد بن ابی اوفی صحابی درگذشت
 محمد بن ثعلبه صحابی درگذشت

بر مدبر و حاکمان درگذشت
 یزید بن مروان بعد از معاویه پسرش مروان حاکم شد
 مختار ثقفی بر کوفه مسلط شد
 عبد الله بن عباس لطیف درگذشت
 عبد الملک مروان با قیصر مصر صلح کرد
 عبد الملک مصعب بن زبیر اکتفت
 ابوسعید خدری و محمد بن عمر مروان
 شیبث بن کثیر حجاج حاکم کوفه شد
 جابر ابن عبد الله انصاری درگذشت
 عبد الله بن جعفر طیار و شمر بن ذی الجوشن درگذشت
 حجاج بن اسفند مطهر شد
 ابن اشعث خود را بکشت و بیهوش شد
 عبد الملک مروان و لی پسرش بجای اکتفت
 عبد الله بن سیراقونی کعبه درگذشت
 موسی بن نصر الحنفی و لی فریقته بکشت

ابو العباس سهل بن صالح صحابی مرو
 قهنة بن مسلم باطنی امیر خراسان سمرقند بخارا
 و حاج و فرغانه فتوح کرد و عرویه بن پیر درکشت
 سعید بن جبر تابعی از حاج شهید کرد و هم حج
 درین سال بمقبر خود رسیده و جزا دید
 موسی بن نصیر لخمی صاحب فتح فارس در کشت
 ۹۶

سلمان عبد الملک ممد و عمر بن عبد العزیز حلیفه
 شد و مسلمة از قسطنطنیه مدینه باز آمد
 عمر عبد العزیز وفات یافت مدت حکومتش
 دو سال و چهار ماه و شش روز و سه سال بعد از او
 یزید بن عبد الملک خلف نشد
 ابو موسی اشعری و عطاء بن یسار و ابو بروه
 عاصری و مجاهد بن جبر مضر بنی در کشتند
 یزید بن عبد الملک ممد و برادرش در شام کشت
 نشد و کثر خراسانی ممد
 ۱۰۴

انس ابن مالک و موسی بن نصیر مدینه کشتند
 در بهجرام محرم امام بن العابد بن علیه السلام
 نمود و عمر مبارکش سیاه و شش سال بوده است
 ولید بن عبد الملک ممد و سلیمان بن عاصی غلیفه
 شد و قهنة بن مسلم خراسانی و یزید جلیک متحرسان
 مسلم بن عبد الملک حکم برادر سلیمان با صیانت
 هر ارسوا قسطنطنیه کشتند
 ۹۸

ابوالامه انصاری و ابوالطفیل علیر بن واثقه صحابه در کشتند
 و ابوالطفیل انصاری صحابه بوده که فوت شد
 مسلم بن عبد الملک یزید بن جبر محارب کرده
 شد و یزید بقتل آمد و یزید بن ابراهیم کشت شد
 ۱۰۳

ابو عمر و عامر بن شریح تابعی در کشت و دعوت
 ال عباس از اوقات بنید و یافت
 طوس بن یزید بن کیسان و مسلم بن عبد الله بن عاصی
 ۱۰۵

ابو ایوب سلیمان بسیار از فتنهای وقت فتن
 ابو سحرش و ولی و ثری در کشتند ۱۱۰
 عطیه بن سعد عوفی کوفی نماید ۱۱۱
 رابعه عدویه بصریه بخول سامی در کشتند ۱۱۲
 عطیه بن ابی ریحان در کشت ۱۱۳
 ابو محمد علی ابن عبد الله حبس در کشت ۱۱۴
 حماد بن ابی سلمه کوفی نماید ۱۱۵
 ایاس بن معاویه قاضی بصره بمرد ۱۲۰
 هشت م بن عبد الملک بمرد و برادر او ۱۲۱
 ولید بن زید حاکم شد ۱۲۵
 مروان حماد مشق را از ابراهیم گرفت و حاکم
 شد و ابراهیم با او بیعت نمود ۱۲۶
 ابو مسلم مروزی نصری را براند و خراسان
 صایف شد و قنوجات رویداد ۱۲۹

قاسم بن محمد بن ابی بکر که از فتنای سیه و کاه بود
 حسن بصری و محمد بن سیرین و فرزدق بمرد ۱۰۹
 جناب اعرجی و رجاء بن حیات وفات یافتند ۱۱۱
 جناب امام محمد باقر علیه السلام در مدینه رحلت نمود ۱۱۳
 عمر بن مره مرادی تابعی در کشت ۱۱۵
 قیس بن سعد علی و عبد الله عامل قاری ۱۱۶
 زید بن امام زین العابدین علیه السلام کوفه شد ۱۱۹
 یحیی بن زید بن علی بن حکم این خروج کرد و شد ۱۲۰
 ولید بن یزید را ابن عیسی زید بن ولید کشت ۱۲۱
 خود نیز بمرد و برادرش ابراهیم حاکم شد و بدست
 اسلیمانی ابو مسلم مروزی بر مرد و حاکم ۱۲۶
 حاکم فارس تقبل رسیدن ۱۲۸
 خروج الوالد عباس احمد صفاح عباسی وفات یافت ۱۳۱

بیعت سپاه خراسان در کوفه با صفاح عباسی و رفتن عبد الله علی بموصل فرار مروان حماد

۱۳۲

بصره شدن و جلوس سجاح عجمی

۱۳۲

وفات سجاح عجمی و جلوس برادرش

منصور بر سر سلطنت ۱۳۴

غزیت قسطنطنیه قصیر روم تصرف شد

وسکت یافتن ۱۳۶

بنای عمارت شهر بغداد بحکم منصور و نقی

عباسی ۱۴۶

وفات نعمان بن ثابت کاتبی مشهور بخلیفه

وفات خالد بنی وزیر بنی عباس و عیسیٰ بن

سختن ابن متفیع حکم بن ماه موزی در حدود

رقن مارون الرشید بر دم و خراج نهادن بر حاکم

وفات مادی عجمی و جلوس برادرش مارون الرشید

قتل جعفر برکی وزیر مارون الرشید

وفات هرون الرشید خلیفه ۱۹۰

کریختن عبد الرحمن بن معویه بن هشام بن عبد الملک

بجانب اندلس و بیعت امرای بنی امیه او و خلیفه

کشته شدن ابو مسلم مروزی بدست عثمان بن

بفرمان منصور عباسی ۱۳۵

ظهور محمد بن عبد الله محض حسن بن امام حسن مشهور

بنفس زکیه در دینه و شهید شدن ۱۴۰

رحلت خباب امام جعفر صادق علیه السلام در شهر

شوال عمر مبارک شصت سال بوده ۱۴۸

قتل معن بن زائدة شبان حاکم سیستان بدست

منصور و اقی عجمی و جلوس المهدی بالله محمد بن

وفات ابراهیم ادلمی و داود طائی رحمه الله

وفات مهدی عجمی و جلوس مادی بر سر حاکمی

وفات خباب امام موسی کاظم علیه السلام و اهل

رقن هرون الرشید بر دم و فتح آن مرز و بوم

مخالفت محمد امین و مامون عباسی ۱۹۴

قتل علی بن عیسیٰ سالار این بدست قاضی
 ولایت عهد علی بن موسی الرضا از جانب مأمون
 حکومت طبرستان و اصفهان
 وفات مأمون و جلوس معتمد
 وفات جناب امام محمد تقی علیه السلام
 قتل بابک و فاشین و مازیار
 وفات واثق عباسی و جلوس متوکل
 وفات مستنصر و جلوس مستعین
 استبداد یعقوب لیث بر سنیان
 رحلت امام علی نقی علیه السلام
 قتل مهدی عباسی و خلافت متقی علیه السلام
 رحلت امام حسن عسکری علیه السلام
 غیبت امام محمد مهدی علیه السلام
 گرفتاری صاحب کج بردست موفق عباسی
 وفات احمد طولون و داعی کهنه

قتل محمد امین سیف بدست طاهر از جانب
 شهادت جناب علی بن موسی الرضا علیه السلام
 خروج بابک خرم دین و جلوس
 بنای عمارت شهر سامره
 گرفتاری بابک بدست حیدر بن قاسم
 وفات معتمد و جلوس الواثق بالله
 قتل متوکل عباسی و جلوس
 حکومت داعی کهنه بن زید و زندران
 قتل مستعین بفرمان معتز بالله
 جلوس المهدي بالله و خلع مشعر و حرج
 فتح خلیفه بدست یعقوب لیث صفار
 جلوس مهدی یعقوب لیث بر فاطمین
 وفات یعقوب لیث و جلوس عمر لیث
 وفات امیر نصر و جلوس امیر اسماعیل
 سمانی در راه و راه الزهر و موت قتی

کر قشای عمر ولایت صفار بدست امیر اسماعیل

سامانی حکمران حرسان ۲۷۹

فوت معتضد خلیفه عباسی و خلافت مکنتی

برجای او ۲۸۹

فوت مکنتی و خلافت معتضد عباسی فوت امیر اسماعیل

سامانی و حکومت امیر اسماعیل ۲۹۰

قتل حسین منصور حلاج و فوت عبدالملک اسکافینی

فرار ماکان کانی صاحب بکرتان و اسفندیار بن خردویه

قتل اسفندیار بن خردویه و کمرانی مرزبان بن یزید طبرستان ۳۱۰

ظفر باقر بن عمادالدوله دیلمی و رشید بن یزید ۳۱۶

فوت راضی عباسی و حکومت متقی بعد قتل ماکان

ابوعلی الیکس ۳۲۹

فوت امیر نصر سامانی و حکومت نوح الیکس

نصاحب سیف الدجوان و معزالدوله و رشید ۳۳۱

و بغداد و خلافت مطیع عباسی ۳۳۰

فوت عمرو لیث در مجسمه خلیفه فوت و کمر

بدست امیر اسماعیل سامانی ۲۸۴

قتل مروان طولونی مصری بدست محمد بن یحیی

کاتب خلیفه ۲۹۰

استیلاي حسن اطرکوش برادران و حکومت امیر

بن احمد اسماعیلی در حرسان ۳۱۱

فوت محمد بن جریر صاحب سج طبری مشهور سیاه

زیدی و انقراض سادات زیدی به مازندران ۳۱۶

استیلاي عمادالدوله علی لویه و یزید بن یزید

محول شدن قاهر عباسی و حکومت راضی و فوت محمد ۳۲۲

وفات عمادالدوله دیلمی و حکومت کنالدوله

سجای او ۳۳۰

میل کشیدن متقی عباسی و خلافت مکنتی

فوت عمادالدوله دیلمی و حکومت عضدالدوله ۳۳۳

برادرزاده او ۳۳۸

نصاحب سیف الدجوان

وفات محمد بن ابی نصر فارابی ^{۳۳۹} هجری
 فوت منصور امیر طبرستان و جلوس منوچهر ^{۳۴۱} هجری
 فوت امیر نوح سامانی و جلوس عبدالملک سامانی و فوت
 ابنت کنگر صاحب غریب و حکمرانی پیرس ^{۳۵۲} هجری
 حکومت اسع بن ابوعلی الکلس در کرمان ^{۳۵۵}
 جلوس یغیون بن شکریه در جرجان و عزالدوله
 بن مغیرالدوله بغدادی و جلوس بن علی در مصر و ^{۳۵۶}
 و جلوس در ^{۳۵۶}
 مامون فریقون حکومت خوارزم ^{۳۵۶}
 حکمران کرمان شد ^{۳۶۰}
 فوت میطیع عباسی و خلافت پیرس الطایع ^{۳۶۳}
 فوت رکن الدوله دیلمی و جلوس محمد الدوله بویه ^{۳۶۴}
 فرات عابوس و محمد الدوله دیلمی از موبد الدوله خراسان ^{۳۶۴}
 فوت موبد الدوله در کرمان و محمد الدوله خراسان ^{۳۶۴}
 غلبه محمد الدوله بر طایع عباسی و در بغداد سکون ^{۳۶۴}

نخست

فوت احمد صفار سامانی و جلوس خلف ابن ^{۳۴۰}
 فوت ابوالقاسم حکیم سمرقانی و ابوطاهر رومی ^{۳۴۲}
 فوت عبدالملک سامانی و حکومت منصور بن ^{۳۴۲}
 نوح قتل ابوطیب کنگری کوفی و فوت ^{۳۵۴}
 فوت ابوالفتح صفهانی صاحب کتاب ^{۳۵۴}
 الیاس حاکم کرمان و شکریه بن یزید مغیرالدوله و ^{۳۵۶}
 اخشیدی و یوسف الدوله اصفهان و حسن ^{۳۵۶}
 جوهر قاید بفرمان مصر مهمل مصر شود و ناصرالدوله ^{۳۵۶}
 بسجستان حکومت غریب بن ^{۳۵۶}
 کشته شد ^{۳۶۲}
 وفات منصور بن نوح سامانی و سلطان نوح بن ^{۳۶۵}
 قتل عزالدوله دست محمد الدوله و فتح ^{۳۶۵}
 فوت عضد الدوله و جلوس موبد الدوله و حکومت ^{۳۶۵}
 شرف الدوله بغدادی و گرفت صمصام الدوله ^{۳۶۶}
 شرف الدوله بغدادی و گرفت برادرش ^{۳۶۶}
^{۳۶۹}

شرف الدوله

فوت

فوت نوح خان صاحب کاشغر و جلوس ملک خان کتیرن	سکیمین کم امیر نوح خزان از ابو علی گرفت
فوت صاحب عباد و وزیر الدوله و شیخ محمد کلاباد	فوت عریض اسعید بن محمد و جلوس نوح خان
صاحب تعرف ۳۸۵	عبد الله حواریت است مامون فریغونی
فوت نوح سامانی و مامون خوارزمشاه و خوارزم	قتل صمصام الدوله بدست سپاه ستیای سها
دیلمی و سکیمین بدیچ محمد ۳۸۷	الدوله بن فارس ۳۸۸
غزل منصور بن نوح و نصب عبدالملک ستیدی	دولت الپیری شد و محمود غزنوی را بهر کشور
ایکات خان و القاض سامانی ۳۸۹	جسپال را گرفت ۳۹
ابهر اسم بن نوح از قهای الپاسان است غرا	خلف بن احمد و حبس محمود وفات یافت و
کشته شد روان و دودان تیره گشت حکومت انوش	مؤید الدوله دیلمی درگذشت ۳۹۹
کاکویه در صفهان حکم شد و فوت بدیع الزمان محمدی صا	
فوت لقمان خرمی و محمد شاه فریغونی و کفر سلطانی	
از قتل او ۴۰۲	
طغان بابا و شاه تهماسب که در دست هر اس	او و فوت سها الدوله ۴۰۸
بقبل احمد هسم وفات رودکی شاعر در ایران بود	محمود غزنوی فتوح گشت و ماروس گرفت
بابا طاهر سانی از غزای عهد بود و خال منوری	عبد شرف الدوله بن بغداد و وفات ابی
هر دو در گذشتند ۴۱۰	رونی منجم ۴۱۱

وفات شیخ عیسیٰ شعی و فخرالدوله و جلوس

مجدالدوله بکرمان ۴۱۳

غزالی سلطان مسعود غزنوی بسومنات

و وفات حکیم فردوسی طوسی شاعر ۴۱۶

وفات سلطان مسعود غزنوی و جلوس سلطان

مسعود بن مسعود ۴۲۱

فکات المعالی بن قابوس مرید و دربار و

حسن مینایی وزیر محمود درگذشت ۴۲۴

ابواسحق کارزونی و حضاری شاعر رازی درگذشت

وفات شیخ ابوعلی سنائی بکارانی رحمه الله و نشاط

طغرل بیک سلجوقی برنشا بوز ۴۲۸

رحلت ابوالفتح نسبی وزیر محمود الجوبین صوفی و

جلوس طغرل بیک سلجوقی ۴۳۰

فوت علاءالدوله کاکویه حکیم عسکری شاعر و خواجه

تیر از لرله ۴۳۳

وفات سلطان الدوله و حکومت العماد لیل

پیش ۴۱۵

کرفتین سلطان محمود نکستی ری را بردن

مجدالدوله بغرنین مجوس ۴۲۰

خوارشاه مرید و قد خان در سمرقند پادشاه شد

و خاتن و ترکستان و فرغانه گرفت ۴۲۳

شیخ ابوالحسن خرقانی و سیدی طوسی صاحب

کشتی نامه درگذشت اندر رود ۴۲۵

وفات طاهر اسعفی صاحب مصر حکومت شمس

وفات ابومنصور غیبی الملک ثعالی نیشابوری ۴۲۶

و حکیم فرخی شاعر ۴۲۹

ظفریا خاتن ساجده بر مسعود غزنوی فوت

حکیم غنصری شاعر بلخی ۴۳۱

قتل سلطان مسعود غزنوی و حکومت پیش

مسعود بن مسعود بن مسعود ۴۳۴

فوت جلال الدوله ديلمی و جلوس العادل بن الله
 ابوالکمال جرد و عراق عرب ۴۳۵
 وفات شيخ ابو سعید فضل الله بن ابی الجیر و غر الملوک
 قتل طغرل و جلوس فرخ را و بن مسعود غزنوی و وفات

فرکرکانی صاحب رایین دیس ۴۴۲

و خروخ فضلوته شکاره در فارس را و منصور قواد
 طهر بن محمد بن خلف بن احمد صفار سنکسار تصرف غزنویه ۴۴۸

قتل عبدالملک ابوصحر کبکری و در ارتحال نظام الملک
 منزوی شدن سلس الملک ابونصر خاقان و طغاج خان ۴۵۷

ازال امر سیاب ۴۶۰

قصدار بانوس قصر روم متخیر ایران با صد هزار کس
 و شکسته شدن از الب ارسلان ۴۶۳

وفات الب ارسلان و جلوس مغرالدوله سلطان
 ملک شاه فوت حکیم ابومنصور طبرستان حیا ۴۶۵

وفات قاسم عباسی و ابوان علی الخزری صاحب دیلمیه
 ۴۶۷

وفات سید مرتضی علم الهدی شیخ قمی و آل
 ابوالکمال خراسانی ۴۳۶
 شرف الملوک صاحب جرجان و مودود غزنوی و
 آمدن طغرل بک بغداد و گرفتن ملک دیلمی ۴۴۱

و استبداد عراق عرب ۴۴۷

وفات ابوالعلاء صبر رشت و احمد میرانی
 وفات فرخ را و غزنوی و جلوس ابراهیم و
 تسلط امیر فضلوته بن حسنیه شاکاره بر تمام ۴۴۹

وفات غر الملوک صاحب قابوس نامه و
 کیدالین شکونیت ۴۵۹

حکومت امیر دانشمند حکم الب ارسلان
 در نظامیه و امیه و مصریه ۴۶۴

استبداد محمد بن یحیی شاکاره بر دیار جرجان
 و اوایل ملک شاکاره فارس ۴۶۶

فوت کدانش صاحب جرجان و القرض دولت ال زیار
 ۴۷۰

حکومت ابوالکمال خراسانی

کرمقاری غافقن سمرقند در دست ملکته

سجوقی و در گذشت ۴۷۱

نوشته یکین غریبه حکام ملکته عالم نوادم

شده و او جوار جوار همیان است ۴۷۵

قتل شرف الدوله قصبی حبیب مویان است

سلیمان قیلش بر جوی ۴۷۸

حسن صباح را الموت مترش او نصیر

سراج محدث در گذشت ۴۸۳

علیه بر کبار سجوقی بر محمود و کجوان

و تصرف کردن او در ملک ری ۴۸۶

داود بن سیامان سنجی در گذشت و علی ارسلان

برادرش حکومت رویت ۴۸۹

سلطان ابراهیم غزنوی در گذشت و پسرش

مسعود کجای او در گذشت ۴۹۲

محمدریک کبارق و محمود منعم شدن محمد از بر کبارق

۴۹۴

جلوس خضر خان نهران ملک شاه سجوقی در سمرقند

وفات یاققن او و جلوس احمد خان ۴۷۲

خروج حسن صباح رقیع الطایفه بدست سلیمان

بر قتلش سجوقی ۴۷۶

وفات حواشیه ب. اندلسی و شاه صحر

خسره و جلوی ۴۸۱

شهادت خواجه نظام الملک وزیر و وفات

سلطان ملک شاه سجوقی ۴۸۵

وفات مقتدر عباسی در جلوس المصطفی

و شش مستعفی کجای سمرقند ۴۸۷

سلطان اسیر سلجوقی بر نیابت بر کبارق

برادر خود حکومت خراسان یافت ۴۹۰

محمدریک فماین بر کبارق و برادرش سلطان

کجای و هر میت بر کبارق ۴۹۳

وفات مسعود کجای حلیفه و جلوس امرو

قد خان برک بدست سجوقی ۴۹۵

سلطان کبارق برادرش سلطان محمد
 فاج که در دست سپاه مرگت
 ۴۹۶ ۴۹۷

فوت کبارق و استقلال سلطان محمد
 ۴۹۸
 وفات حکیم جبرامی شاعر حسنی
 سپاه مرگت شرب را گرفت
 ۵۰۳
 فوت رضوان بن سلطان محمد
 ۵۰۴
 فوت سلطان مسعود غزنوی و حکیم ارسلان
 ۵۰۹
 وفات اومنه خوارزم مسعود الوبرج
 ۵۱۰
 مظهر غمادی در کشت و شمشیر حقیقه
 ۵۱۲
 مخالفت و محاربت مسعود غزنوی با اردشیر محمود
 ۵۱۴
 فوت شیخ احمد غزالی مکتوبی
 ۵۱۷
 نظامی عروضی سمرقانی صاحب چهارمقاله
 ۵۱۹
 وفات شیخ زبور همان شیرازی
 ۵۲۲
 غلبه سلطان جبر محمد خان بر کشت و شمشیر
 ۵۲۴

وفات حکیم ابوالحسن بن غزنوی
 ۴۹۹
 فرنگیان ولایت طراس کرگفتند
 ۵۰۲
 تحت امر اسلام محمد غزالی در کشت
 ۵۰۵
 البر ارسلان صاحب شمشیر و قتل سپاه
 ۵۰۸
 سپاه سلطان محمد بکشت و شمشیر و حاکم کرگفتند
 ۵۰۹
 فوت سلطان محمد بکشت و شمشیر و حاکم محمود
 ۵۱۱
 سلطان جبر محمود برادرش را کشت و شمشیر
 ۵۱۳
 فوت در حبس مل و کل و حبس مقامات خراسانی
 ۵۱۶
 فوت حکیم محمد خیرام حسن صباح
 ۵۱۸
 فوت قطب الدین محمد بن ابوبکر که در حاکم
 ۵۲۱
 خوارزم و حکیم الشیرازی او
 ۵۲۳
 فوت حاکم الشیرازی باوندی صاحب شمشیر
 ۵۲۵
 فوت محمود مسعود و برادرش مسعود
 ۵۲۷

صلوات

فوت حسن بکین صاحب داور النهر جلوس محمود خان
 فوت طغرل سلجوقی و جلوس سلطان مسعود
 کشته شدن ارشد عباسی دست فانی جلوس مقتضی
 کشته شدن سلطان خوارزم و جلوس محمود خان
 محاربه بجزیره بخت کوخان قبل آباد و مرگ کوه بخت
 فوت ابوالکاف محمود و تحریک کشف خوارزمی
 علاء الدین جهانپور و غور بر غلامش و غلبه بر
 وفات ادیب صاحب اسماعیل بیدی حکیم و خون عرق کرد
 گرفتاری سلطان بخت کوخان با دست غزان قبل محمدی
 و گرفتن فرکیان عقیق نامه
 قتل طمع خان بن محمد خان ترک
 رحلت سلطان بخت کوخان و جلوس محمود خان و گرفتن
 ارسلان خوارزم را
 فوت متقی خلیفه عباسی و وفات مستح و فوت
 خسرو و غور و جلوس خسرو ملک

فوت خواجه قطب الدین مودودی و خالو
 غنیمت قلیچ ارسلان و جلوس محمود خان
 شهادت شیخ عیاض بخت کوخان و جلوس
 وفات خواجه یوسف و جلوس حکیم عثمان و جلوس
 فوت زندیل احمد و جلوس سره و جلوس
 شهادت شیخ محمد الدین و جلوس
 وفات امیر مغری و جلوس شاعر و جلوس
 فوت مسعود و جلوس و جلوس
 قتل طاهر و جلوس و جلوس
 پسرش الفایز نامه
 فوت ازمشاه و جلوس و جلوس
 رحلت شیخ اوحدی و جلوس و جلوس
 شاعر و جلوس و جلوس
 وفات علاء الدین جهانپور و جلوس
 و جلوس و جلوس و جلوس

وفات خواجہ عبدالخالق عجمی وانی واهی فرخ رنجانی

وفات شیخ عادی ہکاری ۵۵۷

وفات تاج الدین ابوالفضل نصر بن خلف صفاری

بسیستان قاضی حمید الدین صاحب مقامات وفات ۵۵۹

سوکا بہادر بید حکمران و حکوس حکمران وفات ۵۶۲

اسد الدین شہر کوہ ازامری اناک نور الدین محمود کہ

وزیر مصر بود در گذشت و برادرش صلاح الدین سہروردی

وفات المستی عیسی و حکوس مستفی ۵۶۴

کہ تخت محمد شاہ بن بخت شاہ سلطوی حاکم کرمان بود

شہاب الدین خوری ۵۶۸

صلاح الدین یوسف مشق را گرفت و بر حسب صل

طیافت و دولت ابانیکہ شام الفراض بدرفت ۵۷۰

وفات خواجہ احمد سود و دشتی دین انباری کوی و

ایستاد الدین آملی و فلک شاعر شیر وانی ۵۷۲

محمدا بہ سلطان بیک کال با بیچ بادشاہ مسلمان مجرب و

کرمان بہان ارجمند بیک کال ۵۸۱

وفات ایل ارسلان شاہ خوارزمی و حکوس

سلطان شاہ پیرش در خوارزم ۵۵۸

وفات شیخ محمد الدین عبدالقادر کبک مشہور بوفات

وفات شیخ ابوبکر عبدالقادر سہروردی حشتی ۵۶۱

رحمۃ اللہ ۵۶۳

وفات سید حسن شاعر غزنوی رحمۃ اللہ علیہ

۵۶۵

صلاح یوسف خطہ نام المستفی خواند و در ۵۶۷

وفات اناک ابد کرد و حکوس محمد در باجان قتل شد

امید بہت خوارزم و حکوس پیرش طغانشہ بود ۵۶۹

وفات سیف الدین ہفرکی ۵۷۱

وفات رشید و طوطا ۵۷۴

وفات ابوالنضر فرای صاحب اصحاب ۵۷۹

وفات حکیم خانی شیر وانی ۵۸۲

شمار

عبد الملك و نياز عر کرمان
 ۵۸۴ شهادت شیخ الدین سحرودی قبل از
 ۵۸۶ وفات شیخ الی دین مغربی صوفی
 ۵۹۰ وفات کمالی بکر از زنی هرودی
 ۵۹۱ وفات شاه جهان جوانی و ظیفی کنوی
 ۵۹۱ وفات بنیاد الدین خوری و جلوس
 الدین و حکیم خان بر اوک خان برید
 ۵۹۹ حلت حرام الدوله اردشیر حسن بن
 بایزید حمزه نازان و جلوس شمس الملوك

رسم بن اردشیر ۶۲

فتح افغان و مبارقین بدست ملک اکبر
 بن ابوبکر بن نصر فوت شمس الدین
 ۶۴ تصرف خوارزمه در نازان و فوت امام
 فخر از بن محمد بن بدیع و اکبر کرد و
 ۶۶ و بعد خطری

ماوند

۵۸۵ وفات اوحید الدین علی اسحق انوری انوری
 وفات محمد الدین سیفانی ش
 ۵۸۹ ظفرافین بکشت خان خوارزم بر سپاه بغداد
 ۵۹۶ جلوس قطب الدین محمد بر عای بکشت خوارزمشاه
 ۵۹۶ فوت ظهیر فاریابی و رضی الدین شایبوری
 ۵۹۶ وفات رکن الدین طوسی و الواسع
 و جل الدین محمد حب الرراق صفه
 ۶۰ غایت الدین خوری خطبه نام محمد خوارزم
 ولایات خراسان محمد خوارزم بر سپاه

۶۳

وفات شمس الملوك رسم بن اردشیر ناوی
 ۶۵ حب نازان و انظران دولت مرقوم
 فوت قطب الدین ابیک و حب
 و جلوس ارامش شمس الدین الممس و اند
 ۶۶ شاه شیخ محمد الدین راجحون

قل لهر

قتل کجیر و سلطانی صاحب روم در حبس و الی
قسطی طکه و بانه فرکت و حکمران پسرش خالین
کبکا و س در ممالک روم ۶۰۸

قتل حلال الدین علی عوری و الی امینان
سلطان محمد خوارزمشاه و افراس دولت ملک
امینان و عوزیه ۶۰۹

محمد حلال الدین نو محمدان صاحب المیت بافتاق
اکبر اوزبک بن ناصر الدین صاحب عراق و هم
۶۱۱

قتل تاج الدین بلدیز در حبس غزنین
شمس الدین ایلر صاحب واکر و آری
خاتون بدست خوارزمشاه ۶۱۲

فتح غزنین بدست سلطان محمد خوارزمشاه و وفات تاج
الدین کندی نخوی و نفیس الدین
غیمت خوارزمشاه و فتح بغداد و اکرنت برف
از میان راه و برعت کردن و بارگشتن ۶۱۵

مرضا و آماک سغدرکی صاحب فارس
۶۱۳
وزیر و دوری باخدا و شاه دیگر مار و کس
در آمدن حکمران بجاگت خوارزمشاه و قتل
خوارزم و کشتن پادشاه و سی توان اجم

جنگ حلال الدین که از غزنه و کس و کس
و منظم و کس که کس و کس و کس
۶۱۹
از میان و کس و کس و کس و کس

خوارزم و شهادت کس الدین کس و کس
۶۱۴
مرحمت حکمران و کس و کس و کس
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲

البحر ۶۲۲

فوت شاه چکاسی و جوی خان و حکمران
و حکومت پیرش جوی خان ملک
۶۲۳

جلوس اوکئی قان بر عیادی پر خود حکمران
و فرستادن جرم خون نو مانرا به عراق و از آنجا
رسیدن جرم خون نو مان در بایجان و مفقود شدن
۶۲۶

جلال الدین در ابرم
۶۲۸

رفتن جرم خون نو مان بقصد بغداد و از شرف
الدین نهرمت یافتن
۶۳۱

فرستادن اوکئی قان به خود و نفیض غار و
و گرفتن اوکئی قان قوطیه از بلاد امارت
۶۳۳

خروج حسام الدوله اردشیر و گرفتن مازندران و
اول صلبه سمت از باوند
۶۳۵

وفات اوکئی قان و جلوس پیرش کمون خان
۶۳۸

سجده گمانی توران
۶۳۹

محاربه جلال الدین به خوار مشاه در حدود صفهان
با امیر نیال و نهرمت او داشته شدن ملک و
گرفتن معول سستیان را
۶۴۰

سلطان جلال الدین خوار مشاه خلاط شود و با
ملوک شام و روم مصاف داده نهرمت شد و از راه
لنگرکشان اوکئی قان نجات گرفتن شمس الدین
۶۴۲

و انتمس کو الیا نهرمت را
۶۴۹

وفات شمس شهاب الدین بهروردی و قیام
محب شرح صغیر و کبیر شرف الدین قاضی
۶۴۲

وفات علاء الدین کتبیاء بجوی روم و جلوس
پیرش کبیر و بن کتبیاء
۶۴۴

وفات جغتای خان حکمران در شهر شریف
وفات محمدی الدین عری
۶۴۸

وفات کبیر و سلطان روم و انتمس پیرش
سلیمان شاه معول
۶۴۲

وفات کبیر و سلطان روم و انتمس پیرش
سلیمان شاه معول
۶۴۲

فوت برکه خان صهب و بنت فحاق

و حکومت مسکوت ۶۶۴

قتل علی اغل حاکم مالچهر و حکومت قیوم

سکرم قندو خان ۶۷۱

وفات شیخ صدرالدین موسوی رحمه الله

امان خان بروم و قتل معین الدین بروم و فوت

نوکس مورخان اوس سحاب ۶۷۵

ظفرافتن ملک منصور قلاون در استبان

بر سر پناه امان خان فوت نجم الدین و شیخی ۶۷۷

وفات امان خان و پادشاهی احمد خان و مسلمان

شدن منی و جهنم نجم الدین صهب و دیوان ۶۸۰

عثمان بنک طغرل بن سلمان شاه بر سلاطین سکه ۶۸۰

وفات سلطان علاء الدین کیتبا و حکومت یمن ۶۸۴

جلال الدین فردوس ۶۸۷

مহারبه امان خان و برق خان در حدود هرا و غلبه

امان خان ۶۸۸

وفات مولانا جلال الدین محمد علی م الریوی صبا

مشوی وواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله ۶۷۳

وفات ملک طاهر صاحب مصر شام و حکمرانی

ملک منصور سیف الدین قلاون در شام

و مصر ۶۷۶

مহারبه ملک منصور سیف الدین قلاون در مصر و مسکوت

بن ملک کوخان در حدود حمص و ظفرافتن ۶۷۹

قتل احمد خان و پادشاهی ارغون خان بن امان

و شهادت صهب دیوان حکم ارغون خان ۶۸۳

سلطان غیاث الدین بلبن صهب و علی مراد

و نیش و نمره اس در نکاله و علی شاه نهند ۶۸۵

غلبه عثمان بنک طغرل بن طغرل حال عثمان ۶۸۸

وفات سلطان

وفات سلطان علاء الدین کبیر و حکومت یافتن جلال الدین	غلبه عثمان بیگ بر اطغرل عدل خان
فیروزش ۶۸۷	برقر حصار ۶۸۷
وفات ملک منصور و جلوس پسرش ملک شرف	وفات قوتلداغان و جلوس تمورقان
در شام و مصر ۶۸۹	فوت ارغون خان و جلوس کجالتون
وفات شیخ مصطفی الدین سعدی شیرازی و ظفر هاشم	فوت ملک اشرف و جلوس ملک حسن
سلطان جلال الدین حلی مغول ۶۹۱	قتل دادن ۶۹۳
قتل کجالتون و جلوس بدو خان و قتل او و سلطنت	قتل سلطان جلال الدین حلی در اکره و سلطنت
غازان خان ۶۹۴	سلطان علاء الدین ۶۹۵
غلبه علاء الدین حلی بر قتل خواجہ بن دو خان که یو	قتل کبیر و جلوس قوتلداغان و سلطان
هراس قصد هند داشت ۶۹۷	عثمان بیگ در سار ۶۹۹
زرم قباد و خان و دو خان با تیمور خان که هر اسوار	وفات شیخ تاج الدین ابراهیم معصوم و شیخ
نمودند و ظفر هاشم ۷۰۰	زاهد کبیرانی ۷۰۱
وفات قباد و خان و جلوس خسرو خان	فوت غازان خان و جلوس اولجا بسطغان
غلبه غازي ملک والی سبک بر سپاه معول ۷۰۲	وفات شرف الدین و میا علی و شرف الدین
۷۰۴	۷۰۵

قتل کجک خان و پادشاهی لوی خان در
والوس جتای خان و وفات شیخ فخرالدین عراقی
هاله الدین محمد مشهور تولد فرزند مولوی
رومی صاحب ثنوی درگذشت

۱۲

وفات خواجه بهرام الدین تبریزی

۱۴

وفات ناصر الدین رضای صاحب تفسیر

۱۶

وفات شرف الدین عبد الله صاحب

۱۹

وفات شیخ نجم الدین اصفهانی درباری

۲۱

وفات شاه نظام اولیا و امیر خسرو دهلوی

۲۵

وفات میر حسن مری و علاء الدین قومی

۲۵

حکومت ملک میر الدین کرت در برادر خور

۳۲

خروج جام ارارول در ملک سندن

۳۳

وفات سلطان ابوسعید خان و حکومت

۳۶

وفات شیخ ابوعی صفهانی

۳۹

تسخیر سرحد بدست شیخ حسن کوکبک

۴۰

امیر مظفر جمال مظفر حکومت یافت و شرف
نی درگذشت و صدر الدین بن بهاء الدین فوت
امیر مظفر حاکم نبرد درگذشت پسرش منار الدین
محمد حکومت یافت

۱۳

وفات ظهیر الدین خورشید شیرازی

۱۵

قتل خواجه سید الدین طیب صاحب جامع التوابع

۱۸

وفات شیخ محمود شیر صاحب گلشن راز

۲۰

وفات شیخ صدر الدین حمزه و بهلول محمود قباله

۲۲

وفات شیخ جمال الدین ابن مطهر

۲۵

وفات خواجه حسن داری شاعر

۳۱

حکومت امیر حسین المکانی حکم ابوسعید خان در روم

۳۳

وفات شیخ صفی الدین استحق اردو بهیلی

۳۵

جلوس طغاسمور خان در جرجان

۳۷

قتل قدر خن حکم نیکاله بدست ملک فخر الدین

۳۹

تسخیر کرمان بدست مبارز الدین محمد

۴۱

فوت اوربک خان و جلوس پسرش عالی بیگ خان
 فوت محمد قلعشاه و حکومت فیروزشاه مندی
 تسخیر شیراز بدست محمد مظفر و فوت حاجی قوام
 گرفتاری شاه فتح الدین شهباز به سرد محمد مظفر
 حکومت شاه شجاع در شیراز و شاه محمود در آن
 تسلط اکبر خان ارا و لاجوی بدست قحاق
 استقلال امیر حسین در آذربایجان و فوت شاه داری
 گرفتاری و رحلت کاوس پسر شاه بدست اکبر
 فوت شیخ ابن حجر عسقلانی
 طغیان قن سلطان اویس بر امیر و استرلماوی
 وفات شاه سید جلال سکارانی
 طغیان قن تیمور بر قمرالدین خان مغول
 تسخیر خوارزم بدست امیر تیمور و قضا امیر تیمور چهارمین
 سحران ۷۸۰

قتل قاهر الدوله حسن و مندی ملک سحران
 غلبه اورخان عثمان بیگ بر بزم
 قرب واهی خضد الدین اسحاق فاری
 قتل امیر عرغین و حکومت امیر علی بن ابراهیم
 سلطنت سلطان مراد بن اورخان بن عثمان
 استادی شاه یحیی بر ولایت برود
 فوت مطلب الدین علامه رازی و حیدرالدوله
 فوت ابن عین شاعر فرودیه
 قتل امیر حسن و جلوس امیر تیمور کورگان
 وفات حماد فقیه کرمانی و ناصر سکارانی
 فوت سلطان اویس جلایر و حکومت سلطان حسین
 فوت اکبر خان صاحب دست قحاق و جلوس
 تیمور ملک خان ۷۷۸
 غلبه شاه شجاع بر عادل آقاولی سلطان فتح میرزا
 بدست امیر تیمور ۷۸۳

در تختان

قتل سلطان بن اويس ملكاني بر دست برادرش
 سلطان احمد و قتل امير تمور كوكاني بولايات مايندا
 وفات شاه شجاع و جلوس سلطان بن العابد بن فارس
 و برادرش سلطان احمد در كرمان وفات مير علي محمد
 امير تمور حقيقران لرستان بگرفت و بايگان
 منقرض و امير سحاب يوسف شاه علم شد
 وفات سلطان مرغان خان چگاني و جلوس سلطان الدرم
 بايزيد و فوت حواجه بها الدين بن جاحظ سرار
 و شمس بن العابد بن بايباوي
 رزم تمور حقيقران با قوش خان و ابي شمس قفق
 و طغراقين بر او و جمعيت كردن بخريسان
 خلد امير تمور حقيقران بر بلاد خرميره و فوت سلطان محمد
 فيروز شاه و جلوس محمود شاه بن محمد شاه
 فوت محمود شاه بهمني حب و جلوس مير شمس حجاب
 و بغداد اوشمس الدين

ضبط هرات سبستان بدست امير تمور لقو
 حاكميت ان شاه شمان سبستاني و القراض و اولاد
 فتح روم ابي و جلوس بدست سلطان مرغان
 رومي و لقو سلطان مرغان و ملوي سلطان مرغان
 وفات سيمور شمس خان الوستخاني و حجاب
 پسر سلطان محمود خان لغزان امير تمور حقيقران
 فوت قراچه بر كان و جلوس پسر شمس قراچه
 و وصول سلطان محمد بن فيروز شاه ملوي و وفات
 كمال جندی و سعد الدين تغلزاراني
 غريميت حقيقران ايران و قتل شاه
 منصور پادشاه شرار تصرف عراق و بغداد
 غريميت امير تمور حقيقران از راه دريا بدست
 قفق و ابي شمس قفق خان و حجاب امير تمور
 پسر شمس امير تمور بر بلاد هندوستان و طغراقين
 سلطان محمود و كمال خان در طاهره

۸۰۱

بایبانی

سلطان

روم

فتح سیواس و منطقه و استان حلب و دمشق
و منظر شدن بر سلطان مصر و حجت امیر قلعه بغداد
مصاف امیر تیمور سلطان المردم با یزدان چغانی و
بر او وفات او در آن شهر و حکومت پسر موسی
تسخیر اذربایجان بدست سلطان المردم با یزدان
و حجت سروم و غنیمت امیر تیمور مصاف المردم با یزدان
امیر تیمور صاحبقران غنیمت تسخیر خراسان کرده و
حرکت ابرار در کشت و لبران او در قند و

و فارس شاه شدند ۸۷

میرزا محمد میرزا میرزا حسن مرصاف داده میرزا حسن
خبر رفت و میرزا ابوالکریم مرصاف در اذربایجان
مسدود و میرزا محمد مرصاف مرصاف
میرزا محمد مرصاف و ملک طاهر صاحب اردین بدست
میرزا عثمان باغی صاحب دیار بکر و قتل میرزا محمد
عمر شمس بموری ۸۹

قتل میرزا مرصاف بدست قرا یوسف و حکومت او در آن
قتل سلطان الکلیه صاحب عراق بدست قرا یوسف
قرا یوسف و خراسان
وفات شاه سیاهی سلیمان صاحب دشت و قرا یوسف
کفر قرا یوسف ابراهیم صاحب شیراز در معرکه
قرا یوسف و خراسان

وفات پادشاه نعمت الله شاه کهنه مشهور بمنا و
غلبه شاه رخ بر فارس ۹۱
وفات قرا یوسف باغی ترکمان و حکومت پسر
اسکندر بر خراسان ۹۳

وفات شاه محمود سیاه و حوا محمد عارف
پادشاه و پناه او در آن بر ابراهیم صاحب اردین
میرزا محمد مرصاف مرصاف مرصاف مرصاف
صاحب دشت و حکومت پسر سیاه

فوت سلطان عثمان و جلوس سلطان مراد

۸۳۵

ظفر قن براق خان ادریسک میرزا الک

وفوت کارکبا حب کیدان

رزم ظفر خان کهرانی احمد شاه و کنی و ظفر هاشم

کهران

نصف مرزا اسبند بغداد را برادر خود

و کشتن سلطان بن الکاکی حب حله

اسلای ابو کهر خان بر حوارزم

قتل مرزا اسکر در دست جهانه ترکمان

فوت سلطان محمد حب و حکماء علاء الدین و کر قتر اری

بنام مرزا اسحق بنو

ظفر قن میرزا الک بنک بر مرزا علاء الدین و

همراه و خروج مرزا ابر

قتل مرزا سلطان ابو سعید مرزا عبد الله اوله و

۸۵۵

مهرت عیاش الدین صاحب لک بر سلطان هم و

دولت ایلیکان

قتل براق خان و جلوس محمد تیمور خان و

۸۳۲

فوت رکن الدین جانی و حافظ بنو الدین لطف المروج

مشهور حافظ ابرو

فرار سکندر از مرزا شاهرخ و حکومت از باکیان از

مرزا جهانه

فوت مولانا غیاث الدین محمد صاحب سلم لسموت

وفات میرزا حسین قراوسف صاحب عراق حب

وفات مرزا شاهرخ و جلوس میرزا الک

در سمرقند ببادشاهی

شهادت میرزا الک بنک حکم فرزندش مرزا عبد

و قتل عبد اللطیف

وفات سلطان مراد خان و عثمانی و جلوس سلطان محمد

برجای او

عنه

فتح قسطنطنیه دست سلطان فتح و افتراض دولت و
مستقر شدن سلطان علی بر صفا و همنی فاش ادری طو
وفات ابراهیم فراماد و بنیاه بردن قاسم یک درون
اسرا ارم یک او و بنو اسلاط محمد حب و قتل قاسم در هر

۸۷۷

کشتن یعقوب سلطان برادر خود و جلوس یافتن
وفات سلطان محمد خان فتح قلی و جلوس سلطان یارین
فوت محمد شاه لکری همنی و جلوس پسرش محمود همنی
فوت یونس خان صاحب ملتان و جلوس سلطان محمود خان
خروج رستم یک بن معصود یک حسن یک بر مرزا
بای سفر و فرار او شیر و

وفات سلطان احمد میرزا بن ابوسعید کورانی میرا عمر
شرح حب قمر غلام و جلوس بر مرزا
قتل رستم یک در دست احمد یک باند ری برکان
و جلوس او

۲۰۲

قتل حسین لودی شیرا و پسران بن قبی
وفات سید محمد کوش قمشانی رحمة الله
غلبه کردن سوار یک و نقد یک بر سوار و
شکستن یک بر یک و شکر بعضی از کرجان و
و جلوس پسرش سلطان یارین او

قتل شاه یاقی فرمانی دست و جلوس علاء الدو
وفات علاء الدوله قاسم یک و قتل و قتل
فتح شاه یک ابن امیر دولون و بنو و
فوت یعقوب یک و جلوس پسرش مرزا بای
وفات نورالدین محمد الرحمن جامی و فتح محمد رجا
نور علی حب شرح کاشن و النبی تندی شاعر
فوت سلطان محمود میرزا و جلوس مرزا بای

در سمرقند و مرزا سلطان علی و بخارا
قتل احمد یک و سلطان محمد و یعقوب یک فوت
صفت روضه صدر الدین محمد میرزا

۹۰۳

فتح کاشغری دست سلطان احمد صاحب معون

و اعراض کتوت در ساه اسماعیل صفوی ۹۰

فوت میرزا الک سبک ظفر باقین شاه اسماعیل

برالوندیک و کوس او در سر

فتح کرمان دست شاه اسماعیل صفوی ۹۱

فوت حلال الدین محمد علامه ۹۲

فوت سلطان سمرقانی قرا و کوس

دینش شرکت ۹۱۱

ظفر باقین محمد خان شانی بر سران سلطان

و تصرف کرمان بر سر کمال و بر مورقاس و غلبه

شاه اسماعیل بر علاء الدوله و قرا ۹۱۳

کشتن شاه اسماعیل محمد خان شانی را در حدود مرو

و غلبه کتوت خان ملک خوارزم ۹۱۶

فوت سلطان یزدغان شانی شانی و کوس سلطان سلیم

بیرا ۹۱۸

قتل شیروان فرج میر دست شاه اسماعیل صفوی

۹۶

رزم شاه اسماعیل سلطان راه و طهر شدن و غلبه سبک

خان برابر میرزا ۹۰۸

فوت الوندیک در دیاکو و شیر کابل دست

محمد باقر میرزا ۹۰۱

فوت مولانا عبد الغفور لاری صاحب تاریخ مرآت

الادوار و میر جمال الدین محدث ۹۱۲

قتل سلطان محمود دست محمد خان شانی و کتوت

شاه اسماعیل بغداد را و فوت علی محمد الدین

نور بخش شهابت ۹۱۴

کرفت شاه اسماعیل بخارا و بر میرزا ابدا د شاه

اسماعیل سمرقانی ۹۱۷

خطه خواندن شاه بک ارغون صاحب فدا مار

دست شاه اسماعیل ۹۱۹

حضرت یاقین سلطان سلیم خان عثمانی و بارکرا اردو

۹۲۰

شاه اسماعیل صفوی و رفیق بن خیر شام

وفات سلطان سلیم خان عثمانی و جلوس پسر

سلطان سلیمان کجای می

۹۲۱

کمر قن بر باد شاه قنار از شاه یک و رفیق بن

فوت سلطان محمد حبش عثمان و ولی شدن سلطان

۹۲۲

غلبه بر باد شاه بر اناکه و یکصد و هشتاد و

۹۲۳

وفات بر باد شاه و جلوس پسران باد شاه

۹۲۴

وفات خوند میر حبیب السیر و ملی شیرازی

و تالیف تیر سیر شاعر ۹۲۵

سلطان محمود برادرزاده همدان کجای در کت

جلوس نموده باد شاه ۹۲۶

وفات کمال الدین بن خوزرمی مصر

۹۲۱

مشهدی خط و ماناغانی و جمال شاعر

نصف شاه یک از خون تیر را اردو

جام بایزد و رفیق جام کجرات

۹۲۲

وفات شاه اسماعیل صفوی و جلوس پسر شاه

غلبه بر باد شاه بر سلطان اکرام لودی ان

غلبه شاه لهما سب صفوی بر تانک و قتل

حمیمو سلطان در این مجاریه ۹۲۵

نصف سلطان سلیم خان بغداد و وفات

شیخ علی عبد العال عالمی ۹۲۶

قتل همدان کجای بیت فرمندان

و کرفان ملو خان مالوی مالوه را ۹۲۷

شاه رخ شیروانی سیر شاه طهیب شد و

دولت شیر و شاهان سیری ۹۲۸

۹۲۱

ع ب هین

وفات عبدالرحمن صاحب باور خضر غلبه

شیرخان افغان برهمنون ۹۴۶

هرمیت همایون شاه باری ارشترخان واند

اویچیب ایران ۹۴۶

وفات عبداللطیف خان صاحب باور خضر

غلبه شیرخان افغان برهمنون ۹۵۰

هرمیت همایون شاه رسیدن همایون باری

بایران و ملاقات او با شاه طهماسب صفوی

۹۵۱

مرحمت همایون شاه از ایران بجانب هند فتح

کابل قتل و وفات شیرخان ۹۵۲

باکشت همایون باور شاه اربع وفات شاه

طاهر انجانی در هند ۹۵۶

منراجید صاحب کشته شد کشته شد در آمد

قتل سید محمود کجانی سلطان احمد شاه و وفات

نظام و حکومت حسین نظام ۹۶۱

مولانا شرف الدین علی بریدی قتل معروف

۹۵۹

رفتن همایون شاه باری هند و در هند

کردن ۹۶۲

وفات نصیر الدین همایون شاه و حکومت پیرش

جلال الدین محمد اکبر شاه باری تموری ۹۶۳

وفات ابراهیم عادل شاه و حکومت

عادل شاه هندی ۹۶۵

خروج عبدالرحمن ادیب در راه و در راه

وسطی بافتن ۹۶۶

کردن اوسم خان حکم الکرنه مالوه

تصرف بار بهادر ۹۶۸

مرحمت همایون

سرمه قهقهه بن شاه طهماسب صفوی سلطان

سلطان عثمان فی رومی ۹۶۹

وفات عبدالرشید خان صاحب کاشغر و حکومت

عبدالکریم خان پسرش ۹۷۱

فوت سلطان یسکان عثمانی و حکومت

سلطان عثمان ۹۷۴

فوت حسین شاه صاحب کهنه و حکومت برادرش

علی شاه در کهنه ۹۷۶

فتح عبداللہ خان اورنگ زیب را قتل بنیم خان

شاه طهماسب صفوی در گذشت و شاه اسماعیل شاه

گرفتند و به روم و ایران از دست حکام صفویه

فوت ابراهیم قطب شاه و حکومت محمد قطب شاه

فوت ایوان چهارم لوا و سوسن و شاه بروج

میرزا محمد حکیم ابن بیابان و شاه صاحب کابل

و والی مکر در گذشتند ۹۹۴

وفات در اسلام آباد صاحب برادر نام

بر پسرش بران بنادن ۹۷۰

فوت میرزا حسن سنی قزوینی صاحب

التواریخ کتاب او ۹۷۳

سلطان کریم صاحب کابل و برادر او و

مستوفی شاد و صاحب احمد غفری عمر

فتح کجرات در دست اکرش و پری و

نظمنش و برادر اکرش ۹۸۰

گرفتند اکرش و به بهار و حکومت سلطان

فوت شاه اسماعیل فی صفوی و حکومت

فوت علی عادل شاه و حکومت برادرش

بنامه و از قلعه الله آباد کمر ۹۸۱

فوت میرزا و خان و هزار و پست و سرانجام

حکومت شاه عباس بن سلطان محمد صفوی و

بیابان ۹۹۵

بیش

عبدالله از یک بر سر آن قتل حاله

۹۹۴

محمود شیری

امین جمال اعلی در روم و کرفتن فرمان و

۹۹۴

نصر مروت عبد الله خان از یک

۱۰۰۱

فتح ولایات برار بدست شاهزاده مرید

اکبر شاه و فوت فیضی دکنی

فتح خلد و قله امیر بدست لکتر شاه و اقامت

بهادر شاه فاروقی

فتح ادرماکان بدست شاه عباس صفوی ایسی

فتح قله ایروان بدست شاه عباس صفوی و

مرحمت اکبر شاه بعد از بیجا سال سلطنت و حکومت

قتل ولیعهد در دست امامت خان والی و الزهر

وفات ایوان پادشاه روس و حکومت مهمل بر حاکم

فتح خوارزم بدست عبدالله خان حاکم

وفات سلطان احمد خان

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

فتح خوارزم بدست عبدالله خان حاکم

۹۹۴

نزد شاه عباس

مرصطه شاه عباس صفوی با حاکم کاروم

وفات سلطان احمد خان عثمانی و حکومت

فوت عبد الله خان پادشاه کرمان

بیش عبد المومن قتل او

فتح لار و بحرین بدست پادشاه حاکم

و کربقاری میرزا علاء الملک

فوت سلطان احمد خان صاحب روم و

سلطان احمد خان

نیرمیت پادشاه روم در دست شاه عباس

وفات شاه قلی الدین پادشاه سمرقانی

فوت محمد قاسم قتل و حکومت برادر زاده

وفات سلطان احمد خان عثمانی و حکومت

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

مرصطه سلطان خان

فتح بغداد و قتلار و ولایت مورت شاه عباس
 وفات میر محمد قردا و شاه علی عبدالعلی
 وفات ابراهیم عادل شاه و حکومت سلطنت شاه
 وفات شاه عباس صفوی و حکومت شاه صفی بجای
 محاربه سپاه رومی با شاه ایرانی که در بغداد بود و در
 معاهده امام قاسم خان بکلیه قزاق و ولی که در قتل خانه
 رفته شاه صفی با برون و اسیر دادن اردبیل و
 فتح سلطان مراد رابع عثمانی و حکومت سلطان ابراهیم
 فتح قردا و دست شاه صفی صفوی و حکومت سلطان
 حکومت شاه عباس ثانی بجای شاه صفی و صفوی
 فوت محمل با شاه رومی و حکومت سلطان
 تسخیر قندار و رود شاه عباس ثانی و حکومت

رومیان

ان مجرای خان ۱۰۶۰

مجاره محمد از کربلای مجرای خان و میر میر
 هند و سان و شن ۱۰۶۲

وفات شیخ بهاء الدین علی صاحب روضه
 وفات محمد بن قطب شاه و حکومت سلطان
 وفات نور محمد حکیم شاه و حکومت سلطان
 فتح شاه جهان با شاه قزاقی و صفی ملک کن
 مرگت شاه جهان با شاه ایران و در بدو
 تسخیر طرادان اردو و حکومت روم و صفی
 آمدن ایلچی با شاه جهان و حکومت سلطان

شاه جهان

وفات شاه صفی صفی رحمة الله و مدفون بنده
 رفتن طایفه من جواتر تا مغول تسخیر ملک و
 اراده شاه عباس بقدرت و آمدن و صفی
 مرگت شاه عباس ایران و مجاری که منند و

اروم

و غلبه مجرای ۱۰۶۱

آمدن محمد از کربلای مجرای خان و مجاری که منند و
 و انوش لکرون ۱۰۶۳

علاء الدین بر بعضی قلاع که در سرحد روم بنا کرده
به یزدان شاه جهان باری و محض علم کمر
و در آن شکوه ۱۰۶۶

عزت شاه جهان بادشاه باری و صوفی محمد کبر
زب در دی ۱۰۶۹

سفر فرستادن شاه جهان به هند و کابل و قندهار
آمدن به علم کبر و شاه بیدار به هند و کابل
اطاعت راجه سوگند و باری شاه و سفر فرستادن
شاه جهان به هند و کابل و قندهار
گرفتاری محمد و در آن شکوه باری و کابل
رفتن شاه جهان به هند و کابل و قندهار

و نقل حدیث منصوصه
راجه سوگند و باری شاه بیدار به هند و کابل
نموده جهان فرزند ۱۰۸۸

موردن اورنگ زیب ملکشاهی و دین
وفات محمد ولی خان بن سید محمد و شاه
ترکسان و ایران و علم کبر و شاه جهان
برادرش و باری و کابل و قندهار

استیلا محمد علی ملکشاهی و کابل و قندهار
را حاکمان و وفات محمد صوفی و باری
مطر شدن خان و باری و کابل و قندهار
محاربه راه بیوی و باری و کابل و قندهار
وفات شاه جهان و باری و کابل و قندهار
و مناره ملکشاهی و باری و کابل و قندهار

جلوس صفی میرزا مشهور بشاه سلیمان و باری
محمد اکبر شاه از هند و باری و کابل و قندهار
ورود محمد اکبر بن ملکشاهی و باری و کابل و قندهار
جلوس میرزا و باری و کابل و قندهار

نصف راجه سیو دوار و قلعہ از قلعہ عبداللہ قلعہ	رفتن محمد اکبر شاہ بزارت مشہد مقدس
کہ نظام شاہیہ کریمہ نوادہ ۱۰۸۲	رضوی علیہ السلام ۱۰۸۸
وفات عبداللہ قلعہ و جلوس انجن بر جی او	استقلال راجه سیو و قلعہ خیرا جلدہ و جلوس
نصف کردن دینہ بر کمان صابر جان ستر با سطر ۱۰۸۴	قتل اوسہ بر کمان و وفات لکس پادشاہ روس و جلوس
۱۰۸۶	پیش ۱۰۸۷
بیاه بردن خان احمد خان کرد بال عثمان و عثمان	مور شدن رسم خان سہ سالہ سیدان
سلمان بانی نجر سلیمانہ را ۱۰۸۹	بدلہ سلیمان بانی و قتل او ۱۰۹۱
و جلوس بطبر کمر پادشاہ روسہ در ممالک روس	ولادت شہل دوار دہم پادشاہ جمالیہ
محرابہ فتح خان افغان از جانب پادشاہ ۱۰۹۲	عزمت عبدالعزیز خان جمہوری پادشاہ
پچاوری مارا راجہ سیو ۱۰۹۵	سرکشان بایران لغرم مکہ ۱۰۹۷
غلبہ علیکراورکاب ریب شاہ بر اکوئل کلکدہ و کجا	فوت سلطان محمد خان چغتای و جلوس سلطان
۱۰۹۸	سلطان پیش ۱۰۹۹
عبدالعزیز خان از صفہان روانہ مکہ شد	شاہ سلیمان عمارت بہشت بہشت بہشت
ولادت قحچہ خان قازخاں سلطان قاجار ۱۰۱۰	وفات شاہ سلیمان صفوی ۱۱۰۲
جلوس شاہ سلطان بن صفوی در صفہان و غارت سلطان مصطفی خان قحچہ بایزیدت نہ سال در سن ۱۱۰۴	۱۱۰۶

فتح قلعه شماره راجه سواد است سیه ملک و
صافی نیدن ملک و کن از ملک
۱۱۰۶
رنجش االی قنار از تعوی کرجه که کرکن خان
کرچی عالم قنار بود و از سلطان حسن
۱۱۱۱
ما مور کردن سلطان کجی مورخان برادر او عالم
مقتول را می صهره شمر قنار ۱۱۱۴
وفات سلطان مصطفی خان و جلوس سلطان احمد خان
۱۱۱۵
مجاویه سیه روم و روس و مصر بطریق
ما مورب محمد زمان خان بقنار برادر او قنار
و مقصد رسیدن ۱۱۱۷
وفات ملکیر او ملک زب در نو و ملک علی عبدالز
بجاء و کمال بادشاهی ۱۱۱۸
قتل اسد الله االی افغان در دست محمود بن
میردب عالم قنار ۱۱۲۲
وفات شاه عالم بهادر شاه هند و تصرف ملک محمود شاه
۱۱۲۳

ولادت ندر قلی ملک قنار در خوشان و
بیاد شاهی رسیدن و بیاد شاه مشهور
۱۱۱۰
وامدن امیر و پس صلحا مقدم افغنه قنار
بسلطنت عالم بود و پس از صفهان رفتن
۱۱۱۲
امدن عبدالله خان و لاجبات خان االی بهر خود
اسد الله سرد کجی مورخان و عالم طایفه ابدالی
قتل کجی مورخان کرچی سردار ایران در ایام
مجاویه قنار را بدست افغنه اندبار
استقلال امیر و پس صلحا رفتن ۱۱۱۶
و مدت بیست سال ماندن ۱۱۱۸
جلوس بهادر شاه بن عالمگیر شاه و حکومت
عبدالله خان ابدالی بهر ۱۱۱۹
کر قنار محمود بهمانیه ابدالی سیدت را
و بقنار رسیدن ۱۱۲۱
تصرف کردن محمود قنار کرمان را و غرم اصفهان
۱۱۲۳

محمدرضا شاه سلطان بن محمود و شهنشاه قاجار	خلع سلطان بن صفوی و در محمود
۱۱۲۴ سردار و محاطه	۱۱۲۵ و جلوس او به افغان
آمدن فارس و کوهکدو به تصرف محمود و مرض	خروج اشرف افغان بی اعزام محمود
۱۱۲۶ فتح و لغوه یافتن	۱۱۲۷ و جلوس اشرف
تصرف اشرف افغان بر سرار و کرمان و قزوین	عزیمت احمد شاه و امالی بغداد بهانه
۱۱۲۸ و طهران و قم و کاشان	حمایت سلطان حسن بن محمد اشرف
کشتن اشرف سلطان حسن او محاربه او به	۱۱۲۹ وفات فرخ سیراوشاه هندوستان
بغداد و شکست اشرف و مرصعه	و قتل شاهرار و دوازدهم شاه پشوا
۱۱۳۰ جلوس شاه طهماسب ثانی و استرداد دولت روسیه	آمدن فخر علی خان قاجار حاکم اسراپاد
و در آمدن روسیه بکبدان	۱۱۳۱ بشاه عباس و محاربه با افغانه
مرحمت سپاه روسیه ارکانات و دعوی	تسلط زمان خان ولد سردار القان
۱۱۳۳ اسماعیل میرزا نامی محمول	بر هرات و قندهار
محاربه افغانه در حکمرانی هرات و قندهار	۱۱۳۴ وفات بیکر کیراوشاه دولت روسیه
۱۱۳۵ و حکومت الامیر خان	کمرین زن او
تفویض شاه طهماسب نیابت و امیر الامرائی را	
۱۱۳۹ قاجار و عزیمت مشرک	

طهاسب شدن در علی بیگ قشار

و قتل فتح خان قاجار ۱۱۳۹

وفات کمرن پادشاه دولت روسیه و

جلوس بطرثانی ۱۱۴۰

رفتن طهاسب قلخان با صفهان و از کائنات

اشرف بر رفان فارس مطهر ۱۱۴۲

جلوس سلطان محمود خان چغتایی در سلیمان

و فوت بطرثانی ۱۱۴۳

محاربات طهاسب قلخان با روسیه و فتح حله و نجف

و کربلا و بغداد ۱۱۴۴

غزمت طهاسب قلخان در کمان و محاربات با

خان تارا اردرند و اسطلام امور از کمان

تغویض پادشاه قشار و حکومت بلاد ابرام او و فرزندان ۱۱۴۵

غزمت قشار ۱۱۴۹

مستعجب البیاض خان پادشاه قشار و تاجیر نمودن در ولایت

مرستادن مردم در روس ۱۱۵۱

تاجیر شدن مهندس و اهرت و فرهاد و رجوع

طهاسب مهندس مهندس رضوی ۱۱۴۴

مرحمت شاه طهاسب پادشاه از خراسان

سجانب طهران و محاربات با افغانه ۱۱۴۵

محاربه طهاسب قلخان با افغانه و

و منظر شدن و فتح خراسان و اهرت

اکار طهاسب قلخان بر مرصحه روسیه و ایران ۱۱۴۶

و آمدن با صفهان و خلع شاه طهاسب و

آمدن طهاسب قلخان از سرار با صفهان و قرار

مرصحه با پادشاه چغتایی ۱۱۴۷

انصراف با قشور طهاسب قلخان بر سر عسکر و فرار او

در منغان و حکومت فرمودن و پادشاه شدن

و خلع پادشاه بر قندار و کامل و خود ۱۱۴۸

غزمت و کجاری و غزمت هندوستان و

آمدن پادشاه قشار پادشاه و لغویض ایلان

پادشاه و غزمت کجاری و لغویض ایلان ۱۱۵۲

لیرحه

عزیمت نادر شاه بخوارم و قتل عباس خان سپه
سوار و تقویض خوارم بطایفه غیر و لایم محمد خان حبس
و محبت ارض اقدس و تقویض خراسان بصره منرا
تعمیر قلاع و نقل خزان و جوی کلات و قریب نصرانی
مرد و حجر خوار مرسته و محبت آن مجاریه نادر ایل و
بعضی ولادت آقا محمد خان را در این سال تحقق کرده

۱۱۵۵

رفتن نادر شاه بقاص و مجاریه احمد بابا بی حال و
علی سرحد کر و میه و طاعت و رفتن نادر شاه بدرا
وغارت لکریه و محفو کردن حرم الطیفه
رفتن نادر شاه بکلات و از کجا بقرق و قرار داد
سرحد حاکم و تحق و توران با سفرای آن دول

۱۱۵۶

حبس علیقلی در شهر و حواریه و شاه

عهد خود به بول و ولادت آقا محمد خان
ول محمد حسن خان قاجار در شهر آباد و در
و مجاریه نادر شاه بکلات و قریب نصرانی
محبت نادر شاه بکجاب بغداد و طاعت
پایگاه و رفتن نادر شاه بخراسان و محبت
با بجان و طاعت محمد حسین قاجار در شهر آباد
اطلاع نادر شاه و فرستادن سپاه

۱۱۵۷

رفتن نادر شاه بیرون و مجاریه با
محمد سرحد کر و میه و قتل او و در آورده برادر
آن سپاه و محبت باضهان در عزم خراسان
رفتن نادر شاه بکرات و عزم مشهره
و مامور کردن علیقلی برادر را و خود
سیستان و رفتن نادر شاه بخوارم و
در فتح آباد و در کمان و رفتن آقا خان را و در

۱۱۵۸

دوشن احمد خان افغان بجانب قبا و بخت خرم
نادر می و غریب شجره نرت و کابل و مسند

نمودن و احمد شاه شان ۱۱۶۱

مکول کردن شایر و سواران میرزا سید محمد
ملقب بشاه سلیمان را و او را سر کور کردن و شایر

کور ابیادش ای برداشتن ۱۱۶۲

خروج کریم خان زند دست او را شاه سمعیل نام
و متفانیه محمد حسیان قبا و بهرمت کریم خان بطهران

و آمدن شاه اسمعیل نبرد محمد حسن خان ۱۱۶۵

قتل متفانیان بسیار و دست محمد حسن خان قبا و بهرمت

مازندران حکم عالم قبا محمد و لیس محمد خان ۱۱۶۷

نصرت کریم خان در شیراز و قبا محمد حسن خان بطریق حاکم
بالکریم خان سلسله کریم خان و کریم خان و فرستادن

او ما مازندران ۱۱۶۹

جکوس ابریم خان برادر علیخان بکار غلبه
علیقین و کور کردن او و اتفاق امرای خراسان

برپادشاهی سرخ بن ضامنیرا و قتل ابریم خان ۱۱۶۲

ما سربت محمد حسیان قبا و در دولت شاه

سلیمان بن حکم ما مازندران و شیراز و سلطان و

خلع او سله و حلیه نام خود کور کردن و بصره کسان و

محمدره علمیر و جان کلباری با کریم خان و مهرم

شدن علمیر خان و آمدن آرا و خان افغان

مجا کریم خان و غلبه مغلوب شدن و دودر

و فات سلطان محمود و عثمانی و جلوس سلطان ۱۱۶۶

عثمان و محمد ولیخان قبا و بهرمت با احمد خان

افغان و انهرام افغانه ۱۱۶۸

علاء احمد شاه ابدالی بر احمد شاه محمد شاه و

محمد خواجه و بری تیمور شاه سپر خود و مسکوم کردن

احمد شاه بیدرا ۱۱۷۰

قبا

دسر لاد

محمدره

عزیمت محمد حسن بن محمد ادریس و اتصال ارادگان
و تفویض حکومت بر سر اقا محمد خان پسر
خود ۱۱۵۱

امری محمد حسن و جمعیت او را
کنایت نازندان و مراد محمد حسن و دولوار
استر آباد میغان و محاصره کردن محمد حسن
و امغان را و دادن جغلیان زند سواران
بما نازندان و رفتن محمد حسن کنایت محمد حسن
و احتمال حال سپاهان او و جمعیت آنها و حجاز
باشندگان بخاوت او در راه استر آباد

۱۱۵۲

عزیمت اقا محمد خان قاجار با کهرار سوار
ترجمان تباراج بن کلاله و سایر فراسر
و خبرنامه حسن بن محمد خان و الو حاکم استر آباد و
سر سواران و متقابل و متعاقب کردن
و کفرای محمد خان قاجار خال اقا محمد خان

تفویض کوکسلو به صاحب کربخان بهیت اله خان و
شدن او و روانه کردن حاکمی دیگر و جارت کردن
و طهران و آوردن سر محمد حسن و دیگران محمد حسن
از استر آباد به سورت مراد خان و جمعیت با سرکان بمو
و عزیمت کربخان کنایت حمزه و رنجان و سلطانیه و
تخته و هدایا از بغداد و کردستان برای کربخان
و استقلال در سلطنت و محاربه محمد خان قاجار
و ظفر بافتن ۱۱۵۳

و خمدار شدن محمد امین افغانی غم و دل سپردن
شدن محمد و لیجان قوی و مرار اقامت کردن
و گرفتاری او و آوردن او بپهران نزد کریم خان
و مرخص شدن بپهران و توفیق نمودن در بر

۱۱۶۴

انضا کردن کریم خان اقامت محمد خان و بردن او بپهران
او را بپهران و بردن با خود بمراق و فوت عیال
بن محمد سخا بپهران و مردن محمد سیاحی بپهران
بجای دالو حاکم شهر آباد بپهران و بپهران
بجای او و مودت بعضی از قاریه توقف قریب
و رفتن کریم خان بشیر و آوردن اقامت محمد خان و باز آمدن
خوانین از پراکندن با خود بشیر و متوقف شدن
فرستادن کریم خان وکیل الرعایا بپهران و سرور
خود را بپهران و متهم شدن نصیر خان لاری بشیر و آوردن
و قتل آمدن بشیر و متهم شدن بیکاله و فرستادن بشیر

رفتن کریم خان بپهران و گرفتاری و مرخص
نمودن و سبب و مقصود اروج نمودن و آمدن
کامطین قزاق و داعی و پناه خان حوشرود
شهباز خان و نیل ماکت و فتح اروج و اقامت
محمد خان قزاق حاکم اروج و لغو شدن
سرایت اله خان و حوشرود و آمدن اقامت
از ارکلی خان حاکم اقلیس و آمدن او و حوشرود
بپهران بکریم خان بپهران و استقلال یافتن او
فرار کریم خان زند بکانت بکانتی و مودت
نظر عیال بکریم خان و مودت محمد خان قزاق
و رفتن کریم خان بشیر و آوردن اقامت محمد خان و باز آمدن
خوانین از پراکندن با خود بشیر و متوقف شدن
فرستادن کریم خان وکیل الرعایا بپهران و سرور
خود را بپهران و متهم شدن نصیر خان لاری بشیر و آوردن
و قتل آمدن بشیر و متهم شدن بیکاله و فرستادن بشیر

خبر ساله سوده ماندن ۱۱۶۵

احمد نوری

احمد شاه خان ابدالی صاحب کابل و قندهار و هرات
که مدت بیست سال بعد از او شاه در ولایات حکمرانی داشت
که بیست و شش تن پسرش بنام شاه که داماد احمد شاه بود و غریب
بودند و دولت ابدالی تمام شد **۱۱۸۰**
سلطان مصطفی خان بعد از آنکه سال حکمرانی در کشت
و بعد از آنکه سلطنت در سراسر سیستان را در قندهار
قاهر حکمرانی در افغان ناموشدن و دختر یکی از جوانان
بجای که کالج در آورد و دولت سوار شد تا به کابل میوه
و فتح امور بر خیزد و با خوانی که به قتل محمد خان
بجای و مقتله در ابدالی خان و محمد خان میگوید که
غالب آمد و قلعه نمکه را خراب کرد **۱۱۸۲**
رفتن خان قاهر با فقه حسن و اولاد و مجاری
و کشته شدن خان و محمد علی قاهر که در قلعه محمد حسن
قوی بود و خلف محمد خان قاهر بودند در سال و بیست و یکم
که شهر انرا با عجب و سرای توخان مشهور صبا

ذوالفقار خان حمزه که از جانب کابل و هرات
حمزه میبود و حمزه خود سری بهر سانی که
او شهر را میخواند و عذر او در و علی خان و علی
بهر او میخواستند و از مقتله محمد حسن و
که در میان او و در او کشته و غفور میبود که در
فصل خان و محمد خان قاهر و اولاد و اولاد
آمدند و سادات و علمای اشقیع کردند و حاکم
تومان بدادند و مرصالحه کردند و اولاد و
پادشاهی رسید بعضی در سال و بیست و یکم
در سال دهم **۱۱۸۳**
میر محمد شاد خان و اولاد و حسن خان و
در سرانامه و بقره انزان و آمدن سیران که با خبر
حسین خان و در مصالحه و در سال و بیست و یکم
در سرانامه و بقره انزان و آمدن سیران که با خبر
۱۱۸۴

بنامه از خوانین تاجیه حکمرانی مقل مبر
اطور بجه رویه کترین ثانی شد

۱۱۷۵

وفات سلطان مصطفی خان تاجیه و جگوس سلطان
عبدالمجید خان خواندگار روم و حجت محمد خان
سوانه کوهی شیراز حکومت مارندران و بایه
با ستر اباد و غرمت حسین خان بدشت و مرزا
سپاه و آمدن حسین خان بر میان و مرزا
قیاقلوی قاجار را با کله سوار محالفین

۱۱۸۷

محرانی که در میانه دولت رویه و دولت عثمانیه
از بحر و مرزها یافته بود در سال مصطفی کشت و
حسین خان و در سال حسین خان قاجار در حوالی اسیر
و قمع اعادی مبر و حجت امام و در میانه قاجار و

تقتل آورد ۱۱۸۸

قتل خان علیخان قاجار و خاری شمس و الله علیخان
ملک مجنون کهاری بدست حسین خان و فرار
محمد خان سواد کوبه حاکم مارندران شیراز و بایه
و سردار آوردن مجاریه حسین خان قاجار و قتل
محمد خان شیراز و در کمره خان و کسل در سال ملک بولبد
تقسیم نمودند رویه و بایه و بایه و بایه و بایه

۱۱۸۶

تاخت حسین خان بر محمد خان حاکم مارندران و اسیر
نمودن قشون زند و بلوچ از جانب کرمان و جانب
محمد خان آمده بودند و کوچ دادند و متغیر شدن
از این اخبار و فرستادن بلخان زند و معزول کردن
حسین خان از دوشان و مرزها و کمره خان و قتل
محمد خان شیراز و دیگر بایه و بایه و بایه و بایه
شدن با ستر اباد و اسیر کردن میرزا علیخان قاجار و
حسین خان قاجار و حاکم اسطوخودوس و حجت در سال
خواب بدست از قتل نام نکران طارم خود شهید شدن ۱۱۸۹

منزعه کریمخان با حکام سرحد دولت عثمانیه و قتل صادق خان
برادر وکیل تصرف بصره و محصور کردن سلیمان آقایی مسلم بصره
و حمایت کردن اعراب شمر و قتل دولت فرما اهل بصره
و ماندن صادق خان در محاصره بصره و طول زمان ۱۱۹۰

بعد از وفات سلطان مصطفی خان سلطان محمد خان
محمد دهمی اقتدار بر سرالت نزد کریمخان وکیل فرود
در باب برخواستن سپاه از بصره قبول نمودن
کریمخان و مفتوح شدن بصره و آوردن صادق خان

مسلم شمر از نزد کریمخان ۱۱۹۱

خروج اعراب حوالا بصره و حکم محمد خان زند که از اعراب بصره
حاکم بصره بود قتل او و اطلاع یافتن کریمخان زند و ورود
اسطوخارالدوله صادق خان بجانب بصره و رسیدن مقصود
عزیمت آقا محمد خان بعضی اقارب ارشدر بجانب نادران
و در حوالا طهران با خوانین و والو معاها کردن و اعطای
سپاه و خروج آقا محمد خان

وفات کریمخان زند بعد از روانه کردن
صادق خان بصره و طبعی شدید عارض او گردید
و در سیزدهم صفر وفات یافتن او ۱۱۹۳

جسوس الوالصح خان بن کریمخان کشته شدن
زکریا خان زند از امرای زند او را و فرستادن
علیم خان خواهرزاده او را بکومت صفهان و انکار نمودن

نخسته بدفع دولفق خان ۱۱۹۵

فرستادن آقا محمد خان جعفر قلی خان مصطفی خان برادران خود را بانداد و حاکمان بکانبی و تصرف کیدان
بایت خان و موافقت کردن رضای خان برادر آقا محمد خان با محمد خان و کاجی خان بدین سبب
و خط او و عزیمت جعفر قلی خان و فرار رضای خان و رفتن نیر و علیم خان زند و نجات آقا محمد خان و فرار از قتل
در ایسال صدوسی و نه هزار و نود و نه نفر از اهل فارس بپایان بردند ۱۱۹۵

رقتن صادق خان زندگرم و استقلال علم او
 در صفهان و آمدن لیسان الوافتح خان
 عیدم او و قتل خان فی کفایر او
 ایر و حوت و جمعیت الوافتح خان شیراز
 الوافتح خان بدست عثم صادق خان و منار
 صادق خان و عیدم او و قتل صادق خان
 عیدم او و باد ای استقلال افغان
 مانندان و کیلان و اسرا و اسطاسمین
 و منان و فروین و آمدن سلیمان خان خاوراده از
 استقلال عیدم او و عراق فارس و فرستادن
 و بس خان شیراز خود را بخیر بداران
 آمدن جراحی خان زند بلایان و رقتن صادق
 قاجار و قتل جراحی خان و آمدن عیدم او
 مامور کردن سرداران از طرف بمانندان
 افغان محمد خان ۱۱۹۸

آمدن نواب افغان قاجار طهران و محصور شدن
 خفوق خان طبرانی و مامور شدن مراد خان زند سردار
 عیدم او و خان بصفیات عراق و رقتن جعفر قلیان مجاریه
 و کشتن مراد خان و جمعیت طهران و سرور و با و بو
 خفوق خان و سرور طاعون و رقتن افغان بصادق
 و منان و اس کر قش شهر ساری و تجدید عمارت
 حکم نواب افغان قاجار ۱۱۹۷

موت عیدم او و زند و خروج خفوق خان
 و محاربه افغان با سرداران او و طغیان و قتل
 باصفهان و فرار خفوق خان و حکومت باقر خان
 و غنیمت خان قاجار عراق و غلبه باندال خان
 و تصرف عراق و فتح طهران بدست مجنون خان
 پاری و کر قشاری مهدی خان سواد کوهی و قتل محمد خان
 طبرانی و غلبه خفوق خان زند باقر خان عالم صفهان و حکومت
 و رقتن خسرو خان الی محاربه خفوق خان بطلان و غنیمت
 خفوق خان باصفهان ۱۱۹۹

جلوس آقا محمد خان قاجار طهران و تفویض حکام
 بحکام و مامورین فغان برادرزاده آقا محمد شاه
 بسر داری عراق و فرار حفر خان بهارس و اسطاعت
 قاجار فتح ولایات و تصرف کیدان
 بدایت الهان رشتی و تفویض کیدان بسایگان
 قاجار و روشن علیخان برادر آقا محمد شاه
 لرستان و خوزستان و تصرف اجد و سا

۱۰۲۰
 عزم مکب خان قاجار صفهان و ماموری باخان بنخیر
 و رفتن پادشاه سجالی شیراز و حرکت نکردن حفر خان
 بحالت و اخذت قفایان بزوی سبابان و مراجع بزرگان
 و محبت او و توقف علیخان و صفهان و رجوع آقا محمد
 بطهران و آمدن مرضی قلیخان برادر شاه چنه خودی
 بر سر کیدان و دفعه بهلیمخان و غلبه یافتن و رفتن
 بنخیر قلیخان برادر شاه و دفعه مرضی قلیخان و طهر یافتن و محبت
 پادشاه صفهان بنام حفر خان ۱۲۲

عزیمت آقا محمد شاه صفهان و مرستادن فغان
 مقتب سبابان بنظم خراسان و رسیدن نصر دز کوه او
 سفر ارکلی خان و الی تفتیس سبیت آقا محمد خان و مرست
 و رجوع مکب شاه ای عراق طهران و قتل باقر سلطان
 نوری و محاربات سپاه قاجار امیر محمد خان ب
 طلسمی در عراق و هزیمت او بطلسم و فرستادن حفر خان
 و طغی خان را بنخیر لار و تصرف او در لطفی خان لار
 و مرست او بشیراز ۱۰۲۱

عزیمت آقا محمد شاه از طهران بشیراز و محاربه و غلبه
 بالطفی خان و هزیمت لطفی خان از مقابل حفر خان
 و طهر یافتن آقا محمد شاه قتل و غارت امانی قاسم
 باصفهان و تفویض حکومت صفهان بحاج حسن خان
 جراسکانه و آمدن لشکر طهران و ولادت پسران نوابان
 جهانباز در نوا اول محمد علی مرزا دوم محمد قلیمرزا سیم محمد
 چهارم عباس مرزا ۱۰۲۳

چشم سمر را و در سال سلطان محمد خان
 در گذشت و سلطان هم خان نشست و طاعت
 بعد از آن کار را عادت کردند و با پهلوانان
 در مضر مظهر شد و سپاه روسیه که در افغان بود
 بودند با سر عسکر خدائی محاربه کردند و مظهر شدند
 سی و چهار کس از انانی قلعه اسمعیل را بستند ۱۲۳
 ثبات مظهر قلعه را بر طمع حکومت صفهان از سر مظهر
 و اخلال خالو راده کاش در امر وورش با و شاه و ملا
 قلیخان و داعیه محمد مرتضی قلیخان در طش در حدود
 و مامور سر داران بملا فقه او و محاربه و گرفتاری شاه
 بملک خان سر دار مرتضی قلیخان

مامور شدن نواب جهان بابا خان با و در میان و عریض
 موکب با و شاهای فارس و رشت با صفهان و از آن
 حکم کنان و اطلاع لطیفی خان و رشت از سر
 بهانه اسماء در مشایخ بنا در نصیحت و وصول
 عریضات اجمیان و اشرف بقول عبد المکرر
 و فرستادن قاضی عتیقه از شجر کوکله و مظهر
 و مظهر شدن و اطاعت کردن انانی اورگان
 بنواب جهان و ارسال عریض و هدایا و آمدن
 موکب استیاری کنان قزوین و رسیدن نواب
 جهان به حضور و شاهای عقب شدن سلیمان قاضی
 ملقب حضرت الله و ولادت حضرت مرزا

و غالب شدن مرتضی قلیخان بر سر داران و عریضت با و شاه قاضی کنان و طش و فرار مرتضی قلیخان
 به او کوبه و از آنجا بدو رسیده و مامور شدن بابا خان جهانی حکم کنان و عریضت با و شاه با و در میان
 سکت صادقان شقایق و رشت از سر و از آنجا هم غلبه خان و اعلیٰ حکام و شوی محمد قلیخان از و می طمندان و چون
 عاریضه سکت بر مزاج افغان شاه و علاج آن نسبی سرسبز طهرانی و آمدن لطیفان رند بجای نواب جهان

و بر سر خوردن اردوی او و فرار و ورود همتانی بایصفهان و راه نیافتن لطیفی خان شیراز و حاجی ابراهیم خان بدولت قاجاریه و رفتن سپاه شیراز ۱۲۰۵

رفتن آقا محمد شاه قاجار و ششگون زدن لطیفی خان
زند در حین ارج بر اردوی و مقهور نگشتن و درود
و تفویض حکومت فارس بحسین برادرزاده خود
بر حضرت ارباب سلوکات فارس و تسخیر بعضی و رفتن
حسنجان قاجار بدلفه و تعالیه آن اقریه مقهور
شدن لطیفی خان و حضرت طبس و آمدن محمد حسین
شیراز و سیلا و نوبت محمد تقی میرزا فرزند باخان جهان
و بر سر قتل مشتاق علی شاه در کرمان ۱۲۰۶

غریب آقا محمد شاه بجناس و آمدن حاجی ابراهیم شیرازی و جهان فارس بمشور علی و امیر جهان
قاجار تسخیر قلعه شیراز و رفتن جهان به تسخیر کرمان و رسیدن شجر باب و فوت میرزا آقاسی و ششمین عالم
و تسخیر کرمان و فرستادن ملا علی محمد و مرتضی قلیخان کور در کرمان و تسخیر کرمان و دست لطیفی خان و حضرت
شاهی مجاهد کرمان و فرار لطیفی خان هم و گرفتاری او و آوردن او و حضور سحرها را و کور کردن و فرستادن
او و تفرض دولت طایفه زندیه و استقلال قاجاریه ۱۲۰۸

او محمد شاه در شب شنبه است و یکم ذی حجه سال عربت بابا خان جهان شاه که نام جلالیه
 به است عملیات خوش و تفرقه و محنت ناز و فحش خان قاجار موسوم بود طهران و محاربه
 بجانب طهران مدت سلطت اشیر با حجه سال صد و چنان شفاقی و هریت صد و چنان و مدت
 دو ماه مدت عمرش بیست و هفت سال آمد و فتح شاه و جلوس در طهران و توفیق و
 فارس برادر خود سیفان و جلالیه

۱۲۱۱

طغیان سیفان برادر اشیر ابران فارس
 قصد تخریب عراق و کوشش فتح شاه کاند عراق و
 اطاعت حسین شاه و مامور محمد علی خان
 سرداری فارس و فتح شدن سلمان خان عیدیه
 و تهر بد فتح شاه و اطاعت کردن سلمان خان و
 شدن او در واه فرمودن محمود شاه از سلمان خان
 امیر حسن خان طوسی و دعبه سخی میرزای صفوی
 و کفر قاری و منع شدن از فتح شاه و توقف در اصفهان و توفیق و ولایت و حیدر شاه
 و مشورین حکومت از یکان و دشمن سپاه عظیم خراسان و محضر مشهد و حیات نادر میرزای قشایر و قاجار
 قیام قاسم علی طلب طوسی و سید علی الدین خان حجابین و یاقین و خوارزم و پارس بخارا و عراق شدن و جلوس

۱۲۱۲

بطهران و کوه از تهر شاه افغان
 ۱۲۱۳

در و دیوبند عباس میرزا شیر بر و مخالف
حضرت قلیان دینی و غریب شاهزاده به پناه
او از خوی مبارک حکومت محمودون دینی در خوی
در و دیوبند شاهزاده بخوی و او در سنه ۱۲۰۴
حضرت شاه و دماوی شاهزاده میرزا
خان کرده و میرزا شاهزاده ایلخان
صادق خان شقاق و ولادت هر دو در سنه ۱۲۰۴
و محمود میرزا و حلیت حاج محمد علی ارشد عراقی
صاحب مصلحت و دماوی یک شقاق از سمرقانی
خروج سیقان برادر شاه عراق و دماوی
با فدا و آمدن او و محمد و لایق و شفیع از خن
و میرزا قلیان از قم ایلخان و محول شدن

بوامدن اللهيا خان حاكم سبزوار بطهران در قس منبر احمد خان قاجار حكومت سبزوار و مامور به
عمراده بخراسان بالشكر بر سبيل محمد شاه و شاه ولادت شاهزاده كان بهايون منبر و الله و دي منبر و اوف
منبر و عبدالله خان شهاب سري و منبر و هادي سهرستان ۱۲۱۴

مجاہد سپاہ روسیہ ایران در لکران و سمرقند
 روسیہ سپاہ اسلام و مجاہد سپاہ ہندو محمد و یمن
 محمد علی میرزا با طوایف ترکمان و خواجہ کاشغری در میان
 ترکمان و فرار کردن او و قتل خان کجمن او جان
 قرار مصالحت در میان روسیہ و ایران و تارستان
 یوسف خواجہ کاشغری بانیست ہر اسوار جانب سپاہ
 و کشتن شان و ضرب کلولہ مردی کریمانی و قتلہ حرا

و تاخت و یحسان اورنگی ۱۲۲۱

رفتن میرزا صادق مرفوری ہرات و باران
 و مامورین اسماعیل خان سردار با طوایف
 و فتح حوشان و اٹھت خوانین و اگراد و ہندو
 آمدن بامون از حریزہ و اٹھت وول و کشتن او
 در حریزہ تہنہ محسوس کردن و معاہدہ امیر طوایف
 ما و دولت متفقہ استقلال دولت شہرہ

لقب شہنشاہی یافتن ۱۲۲۳

مرحبت سر کور اورلی ماروت با یمن و لکران
 سفیر ایران و مرحبت و مامورین اسماعیل سردار
 و مجاہد خوانین حرا و خروج محمد خان خان
 در سہرا باد و گرفتار شدن او و بعضی و اٹھت حرا
 ہرات و ارادہ خان تہیل و اٹھت حرا
 ولیمزرا الطہران و مور کردن بجای اسماعیل متعصب حرا
 و بدو واقع شدن و تقویض بر سبط ماموریت و ارادہ

۱۲۲۹

موریت فتح الخانہ فاش و حرا و یمن
 اورنگی بدشت لکران مجاہد و دو الفقارین او و ہندو
 او بجانب حرازم و مخالفت حسین و حرا
 قرائت با محمد ولیمزرا و الی حرا و قتل ہندو
 و الی حرا و تھجین محمد خان قرائت و دولت
 و قتال امر حرا و رفتن حسین میرزا کجمن
 آمدن محمد ولیمزرا مغر و الطہران حضرت حرا

۱۲۳۱

و اٹھت امور

و نظام امور خراسان و اطاعت خوانین و محبت
حاجی فیروز بهرات و شجیه غوریان و آمدن محمد خان
ولد سحیح خان با طاعت سراج اسطیبه میرزا و آمدن
اسد خان نجیب یاری بن محمد علیمیرزا و نقیض ملکون
یعنی خان طلس سلطان و روشن میرزا موسی شی لورز
و کر قاری اسرار طور فرسه بست دول معصوم برود
در جزیره ساماسا و وفات حاجی میرزا محمد خدای
۱۲۳۲
انقلاب کار اهلستان را که کردن فتح خان و محبت
برادران او با شاهزاده گل درانی و آمدن میرزا
فرمانفرمای فارس طهران و وفات نادر که میر خود
حسین میرزا و وفات حاجی محمد حسین مروری لقب
نقد اوله و محبت والی خراسان مشهور و عزل خیر و جان
از ملکین و حکومت محمد رضا میرزا و وفات میرزا
اعظم و صادرات نظام الدوله صفیه
۱۲۳۴
محبوبه میرزا و الی خراسان با فتح خان افغان و
سکست او غنه و حرکت خاقان بجانب خراسان
اطاعت خوانین اگراد و محبت خان و آمدن
حسین میرزا با خوانین خراسان و ردوی خاقان و کور کرد
محمد و الی قندهار حکم خان قاری فتح خان و آمدن
قادر محبت عالم بهرات و شفاعت وزیر ابراهیم
از رضا خان و عفرایا و صفیون و میرزا کرک
نظم الدوله صفیه کهرار و با صفیون خوانین و ایا
خراسان را بخو و غریمت خاقان برایت حضرت امام
علی بن موسی الرضا علیه السلام و میرزا طهران و ولاد
۱۲۳۳
وفات امیرزا عظیم محمد میرزا بن عباس میرزا طلسیه
و بدامان ستادن اسرار طور سخته خان و کر قاری محمد
قزاق بدست حسین میرزا و الی و نقیض و ملک طلس
عقیقه بن حسین و آمدن علی بن لکری و محمد علی خان
۱۲۳۵

فوت امیر طور فرانسسکون در خربه سیه
و اختلاف در سرحدات دولت عثمانی و ایرانی
و اصلاح آن و ضرب کردن بجهت و بجهت
و دانی بامر محمد علی میرا حاکم مصر و قتل عبدالکبیر
سعود دانی و زلزله و همه در شیراز و ایرانی قاتل
ع ۱۲۳۳

تفویض نایب سلطنت خوی و سرداری کرد
بامیرخان قاجار و والو خالوی خود و فوت
قایم مقام و نصیر ابوالقاسم منصب در و دار
میراموی خان در شیراز و غل حسیه میرا چرخ
و سلطنت محمد و لیسرا در یزد و مصطفی و دین
و ایرانی و قس عشقی میرا حکومت در خراسان
تفویض قزوین بام و بردی میرا و وفات
ملک الشرف محقق خان کاشان متخلص بعباس

۱۲۳۳

غریب خاقان باصفهان و غل امین الدوله و عبدالکبیر

مکاتبات دولت عثمانی و ایرانی در سرحدات و دین عثمانیه
شاهزاده محمد علی میرا بر کیمیا و بغداد و سیاه روم
و سیاه روم و مرض شدن و رحلت کردن او
در طاق کسری و مصطفی و رحمت سیاه و بعباس
ولایت او بپیش محمد سیمر او بر و زوایا شد
ارکات هندوستان و سرایت بکمرسرت کابل
هلاک جمعی کشته شدن پاشایان عثمانی بپسر عابد و بکاجان و محامد
نایب السلطنه عثمانی میرا با پاشایان و سکونت ایشان و بکام
سردار بران کاتب بغداد و بکمت و بامرت کردن دولت
عبدالمجید خان بن سلطان محمود خان عثمانی

۱۲۳۴

وفات حاجی محمد سیحان و اعظم صفهان و تفویض آن
بعد از آن امین الدوله بپیش و ای عشقی میرا از ولایت
و قس حسیه میرا بسلطنت و قس میرا بکیمیا و بکمت
محمود خان کرج بطهران و فوت حاجی محمد قمر کوزلو در شیراز و فوت
در شاه خمره و وفات حاج میرا ابوالقاسم شیرازی در شیراز و فوت

۱۲۳۴

ارکات

از حکومت و کور کردن حاجی هاشم خان لسانی و تقوی
 حکومت صفهان سیف الدوله سلطان مجتبی میرزا و تقوی
 وزارت عظمی هاشم خان صف الدوله و تقوی
 دول خارج میرزا ابوالحسن خان سفیر شری و تقوی
 صادق و قایم کار مروری تقی سفارت قوت الملک
 بولج بادشاه روسیه و جلوس برادرش قسطنطین
 الکساندر بولج و قوت ابوالحسن طبرک الدوله حکم کران
 ۱۲۴۰
 مایوت نیرال مددوف مدافعه سپاه ایران و
 شهادت امیرخان سردار حرم لشکر و میر سپاه
 مددوف در کجه و آمدن نیرال بقاوج با چهار هزار
 مددوف و مصاف دادن بپس سلطنت روسیه و قوت
 سپاه ایران و مرگ نایب السلطنه بیکارکس و مرگ
 جوشیراز قزاق و قوت افغان مجتبی اسلام در سرخ
 شیخ موسی خانی و میرزا یوسفی مرفق تبریزی طایفه
 احمدلجادی و مرگ حکیم صفهان در کشت و میرزا یوسفی
 جمعی کشته شدند ۱۲۴۲

سکه و لقب صحرائی بنام فتح شاه زدند و خواندند و
 علمای اسلام بوجوب جهاد باروسیه فتوی دادند
 و کتبی بآل عثمانی دولتی روسیه بخت بگزاران
 بکولای بولج سلطنتیه آمد و بکجه رسید و مجتبی
 اسلام در جهاد باروسیه اصرار کردند بیکه سفیر
 مصلح کوشید فایده نداد و سفیر مرگت کرد و امراء
 و سرداران بمحاررت سپاه روسیه اقدام و مباد
 جستند و در هر جا بیکدیگر محاربه کردند و علی سپاه اسلام
 منصور شدند و سلطان محمود خان عثمانی بمقتل در ار
 ارسلرکلی حرکت که مسقطه بودند بقتل آورد و در راه
 نظام داد و مسقطه طایفه شیخ احمد لجاوی و ملا علی
 اصفیاء در کشتند و در اسیران و در میان و هرات قتل
 برخواست و محاربت یافت و جمعی کشته شدند ۱۲۴۲

آمدن ترکمان که بعضی راه خراسان بردن و بعضی قلعه
نایب سجستان الدوله برادرزاده صف الدوله در لکهنو که
برایست میرفت و خردن رضایقلیان زعفران و حکم خان
اورا بدو هزار تومان و فرستادن و آمدن بغیر مراد علی
حاکم سند و آوردن عریضه بنه زنجیریل و طی طایفه کشمیری
بجانب خاقان صاحبقران و رفتن شجاع السلطه حاکم کرمان
و دفع عبدالرزاق خان و کشیدن محمد کاظمی سوادکوهی
و فوت زکیخان لوری و آمدن نایب السلطه بختیاری
و مامور شدن بنظم نیر و دو کرمان و تربیت حاکم سردو
شاهزاده ناصرالدین میرزا فرزند شاهزاده محمد میرزا
نایب السلطه خراسان میرزا ۱۲۴۶
یورش نایب السلطه بنیر امیر آباد قلعه رضایقلیان کرد و کشیدن یوسفخان امیر لویه و تسخیر امراد و قشون
حاجان لیسار خان قاضی خواه قلع و جلا و فاعه از نزد خان بکایت نایب السلطه و متهم شدن رضایقلیان که در قشون
و محصور شدن و مفتوح کردن قلعه و آمدن او با عتاید بکایت شاهزاده و سردن قلعه نور محمد خان و طایفه شدن سام
بسر طایفه و میرفت شاهزاده متهم بکس و عجب حرس و فتح حرس فارابی اسرای ایرانی و لویان حاکم حرس سارا

۱۲۴۷
شاهزاده ناصرالدین میرزا فرزند شاهزاده محمد میرزا
نایب السلطه خراسان میرزا ۱۲۴۷
یورش نایب السلطه بنیر امیر آباد قلعه رضایقلیان کرد و کشیدن یوسفخان امیر لویه و تسخیر امراد و قشون
حاجان لیسار خان قاضی خواه قلع و جلا و فاعه از نزد خان بکایت نایب السلطه و متهم شدن رضایقلیان که در قشون
و محصور شدن و مفتوح کردن قلعه و آمدن او با عتاید بکایت شاهزاده و سردن قلعه نور محمد خان و طایفه شدن سام
بسر طایفه و میرفت شاهزاده متهم بکس و عجب حرس و فتح حرس فارابی اسرای ایرانی و لویان حاکم حرس سارا

و فرستاد

و فرستادن شاهزاده کان و الحاقه فصل سلطه
تفویض حکومت او برایشان بفرمان میرزا برای برادر
همدان و ازینجهان مراغه و در مرزهای سیل و
سجستان حکومت و تفویض بر وجه و همین میرزا ملک
شاه محمد باقر خان برادر صف الی و در طهران
حاجب محمد قیخان بر صف در درگاه پادشاهی
دادن دیوان استغنی ممالک میرزا حسن
و الحاق قضاة و کما فی الامور
عزیمت کامران برای افغان عالم هرات تصرف
سیدان و غرض حال عالم سیدان بپادشاه
و نصیم غم سلطان محمد شاه بفرستادن و هرات
بنامه کامران و نیابت فرستادن میرزا در هرات
و مامور نمودن شاهزاده ناصرالدین علی و در
ایمیر طور و حسن محمدان نظام بعضی مظفران و در
عقب که تخمیری هرات و غارجات و عمل خرد
کرجی از حکومت صفهان و فیضعلیان و فرستادن
۱۲۵۲

شاهزاده کان را وکیل خان در خارج بود ۱۲۵۴ ترتیب سلام بر پسر نوروزی پادشاه سلیمان محمد شد
 در روم و مامور شد حسن پنهان خود را نشانی بخار ۱۲۵۴ در خارج شهر هرات و محاصره هرات و آمدن مسلمان
 اسد موبل و لشکری خان ۱۲۵۴ در میان دولتین و بر حجت دولت کلید از طهران به دوی اعلی و قش
 ایران و آل خان در قش اردو شیر مزار علم ۱۲۵۴ در قش و بر حجت دولت رسیده هرات از بول
 بدفع قیامت خان ترکان و تحریک حیره حس که و اختلاف طایفه های دول عاره و دولت در هرات و
 در بای جزو وقت ۱۲۵۴ محظوظه حب منصفان عیسا که ایدان و قتل منیر اصفهانی
 غریب سلطان محمد شاه و بر پسران و برادران ۱۲۵۴ و قتل برخی از ارباب
 اموات صفهان و قش و در لاله ۱۲۵۴ و قتل برخی از ارباب
 لشکر را حکومت فارس و چهار منیرانی ۱۲۵۴ و قتل برخی از ارباب
 امیر و دیوان صفهان و وفات یاقین نصرالله ۱۲۵۴ و قتل برخی از ارباب
 قاجار در حکومت فارس و مامور شدن فرزند منیر ۱۲۵۴ و قتل برخی از ارباب
 نایب الایامه حکمرانی فارس و وزارت نصیر الملک ۱۲۵۴ و قتل برخی از ارباب

۱۲۵۴ ۱۲۵۴
 اخبار نواب غلام میرزا از حکمرانی کرمان و منصوب کردن ۱۲۵۴ و قتل برخی از ارباب
 کرمان و ماموریت فضلعلی خان بمافه او و حجت میرزا رضای میران از سفارت خوارزم و آمدن ۱۲۵۴
 محرم خوارزمی بفاق و آوردن پیش نامه از جانب آقاخان خاندان و حجت کردن و آمدن محمد شاه ۱۲۵۴
 رحلت نواب تهران و میرزا و پسر پادشاه در تبریز و آمدن کهنه خان افغان و برادرش طهران و قتل ۱۲۵۴

تجارت آقان و فضلعلی خان حکم کرمان بکامکر غلبه قتل کامران شیرازی ابالی حکم بهرات بست محمدخان
فضلعلی خان در قتل آقان بقدر بار و همدستان وزیر او و برودن سواران بر کمان محمدیو جان باب و بار
غزل نوب فرمود میرزا حسن و ماموت منزلی زاده صف الدوله را بخوارزم و مطالبه محمد شاه
خان و عدوت صاحبی حاشی در کرمان و قتل او را و مرگ دادن لایق خان حکم آن حموه وی را در
کردن خوانین ابلات اندازد بخش عموم خلق پادشاهی و مرگت امیر نو جان از کرمان و کوهستان
حکم و کشت شدن وی در قتل حیدر آقا خان امیر حاجی و فضلعلی خان جمعی در قتل خوانین و خانان
بجای او و قاتل میرزا علی علی دینی و در قتل شهباب در آه کوهستان بقدر بار و رفع فتنه مخدوم
فوت شاه اردشیر میرزا لقب بختان و در قتل قاضی محمد رحمان و حضرت ایشان بدست اردشیر میرزا حکم
آمدن سیراج حکم اکلیس شمران و بصره بصران باز نذران و غلبه محمدالدوله بر خوانین کتبیاری
بازگشتن تهمینه آقا صاحب فقه فیه و تهمینه اکلیس و ایران و امین ملک و تباریل منازعه محمد
و تجدید عهدنامه مجده و دوستان ۱۳۵۶

در قتل

معاهده میرزا جعفر خان مشیرالملک با امینای دولت اسپایول و تبرکات و حضرت حسین
احود انشاهی از سفارت فارس و لندن و سید مصلح و اورون کبر قرانسه را به ملکین اصفهان و اسپایول
اکلیس راهبستان و خروج افغانه بر سر داران کلین بجایت اکبر خان سپرد و ستم خان و کابل که او را همدا
فرستاده بودند و منصور شدن افغانه و قتل کلین و شجاع الملک و سید محمد اکبر خان بر قتل و کابل و محمد و محمد خان
هندوستان حادثه کرد و قتل و قاتل انولات بدست حاکم کرمان پادشاه عالم بغداد و قوت لایق خان حواری

بعد از هجده سال خانت و جلوس خان بک بر سر مرض قهرس در مراج با پادشاه و محمد شاه و سفر
برجای او و صلت سید الدین زرغوری صلت بجانب اکرم قزوین و مرحمت بدر خلافه و صلت
حدوة المحمدین حاجی سید محمد باقر ششی و قرار امو حاجی سید کاظم ششی و فغان خان کر وسی مظهور
تجارتی فجایی دو تیس ایر په ور وی ۱۲۵۳ علیم شیرازی وار اوت بجی بوی ولایت بی
حسین خان احمد شاهی حاکم فارس و تاریخ و تاریخ باب
تغین جبار فرو کیل از قول از به کرو و کلس و
روم دایران برای خرار و احاده و موج مجر و
کر و رشن شیر الدوله تفاق و کلای ار بغ شیر
الروم و بجاری شیر الدوله و توق در بر و مور و
سیر از محمد تقی خان فرانی در بر نظام کای او باز الروم
و توق در ان مزر و لوم و اعداد نهری هدید از
رو کرج شهر طهران و دوازده هزار نومان و حاج
ان و رسانید ن سج و کفر ۱۲۵۴ طهران و عروض مرض و سلام بار عاج صبا و کلا
رای امرای پادشاهی در ولیع و بج شیر از بر و
نمور خلاف و تفاق نمانه الامیر زای مخانی و شاه و فشته جونی بعضی سنای دولت و طالع
قاجار و محمد قلغان شیک آقای دربار و تقاض پادشاه و فوت مر حسن شاهی مستو

۱۲۶۱

رای صبی

پای حاجی میرزا آقاسی وزیر و صف الدوله قاجار و میرزا
 محمدرضا و تقیعلی و بعضی خدایات سرحد خراسان و فوت میرزا
 منوچهر خان مشوقی باشی و ماموریت حاجی میرزا آقاسی
 بحرین و مشوقی باشی شدن او در مشیت مقدس و
 تقارن صف الدوله مشیت و آتش نشانی صف الدوله
 ایلیانی و غل از حکومت بر و جرد و مخالفت ایلیانی
 از بهر عدم با میرزا تقی خان فرامانی در بر نظام و اصلاح
 آن حرکت محمد شاه بسبب و با ملکوت آن جلایان و وفات
 میرزا کوتهک وصال شری ۱۲۶۲
 فرار جعفر قلیخان از بلوخر و جانب اعلی و رفتن سالار
 بهر سرور و رفتن محمد آقاسی از صایین قلعه بهر سرور
 و بهر مشیت او جانب میراث نزد یار محمد خان و فوت سالار
 شریخ میرزا و بعد از آن این الدوله صفی و رفتن
 کرمی بسنج و آمدن بن میرزا ابراهیم و عمل رضا
 قلیخان و قتل حاجی ملا تقی یزدانی بدست طایفه بهر و شش شهاده
 میرزا و تقی و خلف و جوی
 برادر طغیان خان سالارین اللهیار خان صف
 الدوله طغیان و گرفتار سالار طار است
 سپاه پادشاهی و تصرف نمودن سبزوار
 بر آنکه و فرود شدن و با لشکری حرار و قصابان
 نمودن و غریمت صف الدوله مکه منوطه و نمود
 ابراهیم خلیل خان بماد سپاه سالار و محاربه و
 در سر حال بر و در مشیت جعفر خان و
 شاد و لو تقدیم سالار و رفتن محمد علیخان
 ماکو به سپاه بماد ابراهیم خلیل خان و رفتن
 حمزه میرزا سرداری سپاه پادشاهی و
 بر سپاه سالار و رفتن سالار و جعفر قلیخان
 بر آنکه و رفتن حمزه میرزا مشیت مقدس و محمد
 علیخان بهر و رفتن جعفر قلیخان بهر و رفتن
 و قتل محمد علیخان ماکو و غریمت حمزه میرزا بهر و
 ۱۲۶۳

سر مرصع و کمر بست فیروز کوه بمولف بوفت
 امام جمعه و جوت طهران امام میر محمد موسی و جی سید
 قی و میر سید علی و میر آقایی نوری و جی
 عبد الوهاب قزوینی و عبد الله مرزای وادان
 خاقان و ماموریت شاهزاده همدان و میرزا
 ولیعهد حکمرانی در باکان و نمای قضاة و رجوع
 سنجش و تصرف بهای و مشهور مفسد و مجاز
 باحمده نزار در عاریح شجر دارک و فرزند خود
 و وفات او در شب سه شنبه شوال در عصر
 و غنیمت ولیعهد از شیر طهران و جلوس و لغو
 امام نظام و صدارت اعظم میر آقایی خراسانی
 و مرشدان بهای نظام خراسان

۱۲۶۴

محمدرضا شاه در محاصره هرات بهای و غلبه
 در خراسان و بصره مفسد حضرت علی بن موسی
 و متاعب امام ناصر سلطان مرزاد و طمان فیروز باط

مرصع میر آقایی خان و شاه ایران را این شاه
 و قضاة خراسان و سالار خروج بهای و مرزاد
 و محاسبه بهای و شاه بهای با آنها در طهران و جی
 و قتل جمعی از طرفین و ماموریت سلطان مرزاد
 جمعی امرا خراسان و تصرف بهای و نظام مرزاد
 بر قلاع و قباخ خراسان و محاربات بهای و سالار
 و محاصره شهر مشهد و استیصال سالار
 و شهر و کشته شدن مجبوران از آن روغن مجبور
 سید و دارالامداد سلطان مرزاد و صفین
 رنجان و ماموریت در بار بهای و دولت و محاربات
 در خارج و داخل از رویه و عکس بهای و شاهی
 قتل مرصع و عکس بهای در تبریز و علو و خروغ
 با صفتان و تحصار سهند و عین حاجی مرزاد
 در عین عیادت و وفات بهای مرزاد سلطان محمود
 ولیعهد دولت ابد مدت سلطان محمد

۱۲۶۵

و کفر قاضی

خیر این خبر حسن و طاعتی که مرد و حسن و اختلاف مناجات و محاربت در میان دولت و
 سکه زدن ظمیرالدوله در سرت بهم صراحت و ال عثمان در بحر و حمایت کلکس و فرانسه و
 شاه و آمدن مودالدوله از کرمان محصور و عثمانی و بر سر دولت و ولایات روسیه لشکر زدن و
 محمد حسین خان سردار ایران و حکومت کرمان و مقتلات و محاربات ایشان با یکدیگر و غنیمت محمد امین و
 تقوی و وزارت امور دول خارج و میرزا خوارزمی بجزیره و حمایت سلطان مراد میرزا خلیفه مرور
 اضرای ۱۲۶۸ محاربات فرانسه و رفتن عثمانی خان در کربلا و مظهرالدوله
 فتح بندر عباس و قلعه کمر و شهر دادار تصرف نام و آمدن سردار سلطان پسر کندی خان با عریضه طهران و
 مسقط بدست مودالدوله حکمران فارس و انتظام و ملک شدن و مجمع تقدیم و رفتن غنیمت با سپاه اسلام با
 موجب آن ارعاب محمد حسین خان کرم و آمدن سردار علی خان پسر آیدین پسران طهران و
 و مجمع بازگشتن بولایت موفوت محمد جان خزانة دار و محبت سپاه و آمدن طهران و وقوع زلزله عظمه در سراز
 و تقوی منصب او بفرج خان کاشانی و و طاک و وارده هرگز در ایواقه و حصا لصره الدوله و
 میرزا الوالد اسم امام جمعه و حاجت طرک و فارس و رفتن مودالدوله کجای ۱۲۶۹
 و رفتن فریدون میرزا حکمرانی خراسان و رفتن باقی در سب و آمدن کرمان مرد و حسن ارام و خواجه
 و جمن قنجان و دوی او و فرزند خرافا حاکم کلات بحقوق و الحاکمان جمعه کاری از سرت و آمدن
 موسیو بحکوف ساژ و در روسیه طهران و مقیم شدن و محبت احمد و قیق افندی ایلی کبر و

و ما بود در کربلا

خبر بخان کاردار ایل است ابرار تخلص
و سرور ایل در شش سو سه بول بارویه

۱۲۶۰

القداب امرهات ورفتن جسم است
بجریان و فریدون سرور و عجب سلطان
بهرات و محصره شهر و اطلعت عیسی خان
که بعد از همراهه دوش صاحب شاهره
شده بود و در و دج م است و بهرات و

و وفات ش همراه بعضی اله و له سررای داد
و کشتاری حمید ش خان لوح بست اما مصفا
سرب فوج کومان در زمان حکومت سیه در
ورفتن موسو مسوره و بربر مختار دولت فرانس

اجتماع خوانین اوزناک و ترکمان
بهر محمد خان خوارزمی و قصد تخریر مرد
و خرس و فرستادن فریدون سیرا
بکرم کجایت سرس و قل میر محمد ایل
و بسیار از سران بر کمانه ادرین سر محمد
بطهران و دفن کردن و رفتن فریدون سیرا
بسر و بازگشتن بمش و عماره
فرامه و عهد نامه طهرین و فات سیرا
نوری و شیخ اتوباب و حاجی محمود
نظام العلماء و سرور اهرامه اردو سیرا
و صاحب دیوان محمد حسین خان اردو

۱۲۶۱

از طران و مانند موسو موسو که بهی او رفتن و بربر مختار اهرامه
امام سقط دولت ایران و تقویض حکومت ندر عیاس شراط حین با

۱۲۶۲

محمدرضا جعفر قلیخان شاد دولت را که در قتل رباط و مظفر شدن بران دولت
ایران و بخش وزیر محترم لعلکس ارسن کاران دولت ایران و ایدن چهار
جنگ بندر ابوشکر و تصرف بندر و جمعی کشته شدن از طرفین و محاربات
ایلی و فارس اخر و اموری فرخ خان این الملک سفارت فرستاد و تجدد
عهدنامه و مصالحه فماین و لیس و ایدن سفیر دولت اسریر ایران
قل شاد هزاره محمد یوسف بدست ورته خبر الدوله در طهران و رفتن عزیزان
سردار بدخواه صدر اعظم مغرول و لیس خود و ایدن دولت مایلی صاحب

پاری از هندوستان بدرگاه شاه ۱۲۶۳

بر جهت وزیر محترم لعلکس و تفویض صدر اعظم وزارت به پسر خود و رفتن سررا ابو
مستوفی الممالک بعراق و لبنان پادشاه منصب و لیعهدی را بشاد هزاره محمد
بهر از و بخش و سور در طهران و تفویض وزارت بمنزرا کاظم المصنف بنظر الملک
در سیدن منصب بی عزیز خان لعل قلیخان فاش منصب سحاک الملک بمنزرا ابراهیم
و مر حجت حسام السلطنه مشهد مقدس و انقلاب امور هندوستان و حقیقت
بحکام لعلکس و محاربات کشته شدن جمعی و جماعت کثیر از طرفین

۱۲۶۴

بسم الله الرحمن الرحيم الملك الوهاب ابن کتاب محض اخذ نسخه برداشت و
 نوشته شد در تاریخ شهر ربیع الاول ۱۲۱۳ هجری است کجاست هجری اول
 شهر ربیع الاخر ۱۲۱۳ هجری است که در روز یکشنبه و در اصرام در
 یکشنبه در آن روز است و امروز که است و در جمعه صفر ۱۲۱۴ هجری
 است که در روز یکشنبه است
 است که خوانده چشم از غلط و سوء تحریر آن بویست و باز که حاج در دست نهی

